

حکومت نزار و محمد علی میرزا

پ . مامو نَقَّوْف

0.14
CHECKED. 1987

حکومت تراز

محمد علی میرزا

تألیف

پ. ماموتوف

1987

۲۱۴۷۶
۱۹۶۹

ترجمه

شرف الدین میرزا قهرمانی

۱۳۵۱/۵

از نشریات روزنامه اطلاعات
قیمت .

جلدی چهار قرآن

برای ولایات باضافه اجرت پست

مطبعة سیروس

حکومت تزار و محمد علی میرزا

تا زمان انقلاب روسیه و حتی تا ده سال پیش وقایعی که در مملکت ما رخ میداد بسته به حوادث داخلی یا مربوط به مقدماتی نبود که اولیای امور ایران پیش از وقت فراهم کرده باشند.

ایران بواسطه موقع جغرافیائی خود که در سر راه اروپا و هندوستان و در دروازه کشمکش های اروپا و آسیا واقع است تقریباً در مدت این صد سال اخیر که پس از سقوط ناپلئون و استقرار حکومت انگلستان در هند تا سال ۱۳۰۰ شمسی باشد از طرف شمال مورد نظر حکومت سابق تزاری روسیه و از طرف جنوب طرف توجه وزارت امور خارجه انگلیس و وزارت هندوستان بوده است و همیشه درباره های قاجار در ایران میدان تاخت و تاز سقرای روسیه و انگلیس بود.

اغلب رجال ایرانی دست نشاندۀ سیاست شمالی یا جنوبی بودند گاهی میشد که سفارت روسیه تزاری شخصی را بمقامی میرساند و سیاست انگلیس او را از این مقام خلع میکرد و اغلب پادشاهان قاجار باین طرف یا به آن طرف بستگی داشت و دولت ایران همواره سیاست مخصوصی پیش میگرفت که آنرا سیاست تعادل یا توازن باید نامید یعنی هر دو طرف را بیک درجه از خود راضی میداشت و اگر چیزی بهمسایه شمالی میداد فوراً عوض آنرا بهمسایه جنوبی میبخشید تا اینکه در سال ۱۹۰۷ این پریشانی باطنی علناً باسم معاهده معروف ۱۹۰۷ ظاهر شد و مناطق تقوّد روسیه و انگلستان را در نقشه ایران رسماً معلوم کردند و کسانی که از خارج ناظر وقایع ایران بوده اند شاید تصور کنند ایرانی در این میان منتهای زرنگی را نمیکرده است و سیاست دفع الوقتی که پیش گرفته بود بیک نوع مهارت و چابکی بوده که برای فرار از فشار شمال و جنوب طرح آن را ریخته است ولی ما که در این مملکت زندگی میکردیم و از معنویات اشخاص و اولیای امور اطلاعی کامل داشتیم بکی نداریم که این سیاست دفع الوقت فقط ناشی از عدم کفایت بوده و کسانی که در راس کار بودند در خود قوه جنبش و رهائی از قید نداشتند ناچار تمام مقدرات ایران در مدت صدسال درلندن و پترزبورگ یا در طهران میان سفیر روسیه و سفیر انگلیس معلوم میشد و رجال ایران جز وسایل اجرای نقشه های شمال و جنوب چیزی نبودند ناچار هیچکس از ایرانیان نیست که از علل واقعی و اسباب واقعی صدسال

اخیر ایران آگاه باشد و تاریخ ایران را در قرن اخیر از روی اسناد
 وزارت امور خارجه تزاريا وزارت امور خارجه لندن و وزارت هند
 باید نوشت و همین لحاظ کتبی که اروپائیان مطلع باوضاع ایران
 در این مدت نوشته اند مهم ترین منابع اطلاع برای ایرانیان امروzasند
 که می خواهند از تاریخ صد سال آخر مملکت خود و حتی از وقایع
 تا ده سال پیش مطلع شوند و هر کتابی که در این زمینه انتشار یافته
 قابل آنست که زبان فارسی ترجمه شود و عامه مردم ایران از آن آگاه گردند
 کتابی که از نظر خواهید گذراند یکی از آن کتابهاست
 که ترجمه آن لازم بوده مخصوصاً بواسطه آنکه از حوادث ایام مخصوصی
 در تاریخ ایران بحث می کند و آن دوره سلطنت محمد علی میرزا است
 مولف این کتاب ماموریت در زمان انقلاب ایران بود و در ~~دوره سلطنت~~
 لیاخوف و شاپشال و آن ایام عجیب دربار محمد علی میرزا در باغشاه
 در طهران بوده و معاشر و دوست عرامل عمده آن وقایع یعنی لیاخوف
 و شاپشال بوده است و البته بهترین کسی است که از اوضاع آن زمان
 می توانسته است اطلاع داشته باشد ولی واضح است که او همه چیز
 را از دریچه چشمان خود دیده و بتقاید و اغراض خود تفسیر و تعبیر
 کرده است و مامورین ترار را در ایران تطهیر کرده و اتفاقاً این خود
 یکی از محاسن آن است که ایرانی را می آموزد چگونه آن
 اقدامات جا برانه را پیش خود از روی حق و عدالت می دانستند همین
 جهت بعضی اینکه مترجم دانشمند این کتاب برای آگاهی مراداران ایرانی
 خود و تکمیل خدمات مهمی که تا کنون در راهنمایی و معرفت ایرانیان
 امروز کرده است اسمی از این کتاب به میان آورد و نیت خود را در
 ترجمه آن با مهارت کاملی که در این فن دشوار دارد نگارنده اظهار داشت
 فوراً اهمیت این خدمت را احساس کردم و خوشوقتیم که مسئول من با جرات
 رسید و اینک این کتاب بوسیله اداره روزنامه اطلاعات که بهترین وسیله
 نشر این کتاب بود انتشار یافت و امیدوارم فضایی دیگر نیز که دسترس
 باین قبیل کتب دارند از مترجم دانشمند این کتاب سرمشق بگیرند و رفته
 رفته هر چه کتاب بدین سیاق است زبان فارسی درآید و در معرض
 اطلاع و دقت ایرانیان گذاشته شود که هم از اوضاع دیار خود در
 صد سال اخیر آگاه گردند و هم از گذشت زمانه عبرت بگیرند و
 این سده سیدی را که از ده سال پیش در حدود و ثغور ایران کشیده است با تمام
 قوای خود یاسبانی کنند

❦ (حکومت نزار) ❦

و

❦ (محمد علي ميرزا) ❦



تأليف

❦ ن . پ . مامونتوف ❦

ترجمه

❦ شرف الدين ميرزا قهرلایي ❦

❦ (از نشریات روز نامه اطلاعات) ❦

مطبعة سيروس

دیدیباچه

جریان انقلابی ایران که گاهی شعله اش زبانه میکشد و زمانی آهسته آهسته خاموش می شود توجه جامعه روس را بخود جلب کرده است . جامعه روس در این مورد آنگدرها علاقمند به خاتمه نزاع سلسله ضعیف قاجار یا ملتی که مدتها است بر اثر ضعف و سستی خود از صحنه سیاست بین المللی خارج گردیده نیست و به مقدرات ایران هم آنگدر که چشمش به رویه سیاسی روس در ایران است علاقه ندارد جامعه روس به مناسبت معاهده روس و انگلیس علاقمند و ناظر وقایعی است که در ایران رخ میدهد و نگران عملیات معدودی اتباع روس است که بنام وظیفه شناسی باید تاج و تخت سلسله بیگانه را حفظ و حراست نمایند که هر دقیقه میان امواج روزافزون طوفان انقلاب می رود تاورد و متلاشی شود . بدبختانه جامعه روس بقدر کفایت از این وقایع مستحضر نیست و اطلاعاتش فقط در حدود اخبار و افترا های مخبرین و سر مقاله های روزنامه های حزبی است که عمدا برای مشوب کردن اذهان انتشار می یابد . باید دید واقعا در ایران چه خبر است و این مملکت فقیر و حکومت جبار آن چه می کند ؟ .

من سعی میکنم در این کتاب مسائل مزبور را روشن نمایم . من شخصا در محبوحه جنبش انقلاب در تهران بودم و در موقع خراب کردن مجلس حضور داشتم . لذا وظیفه من وظیفه انسان دوستی است که باید به ارائه حقیقت کمک کند .

اخبار دروغ و نا صحیحی به اطلاع جامعه روس رسانده میشد و هر گونه تصویری بر آن بنامی گردید هر دقیقه کوه افترا بلندتر شده و کار به استیضاح در دومی دولتی می کشید .

استیضاح مزبور عمل نیامد اما باید در اطراف سیاست روس در ایران و « عملیات خلاف قانونی که بدست سرهنگ لیاخوف انجام می گرفت » افکار را روشن کرد .

من در کتاب خود کلیات را مورد توجه قرار نداده ام . یاد داشت های من تماما روی اصول و با حقیقت نوشته شده اینک باید دید رأیبرتهای اشخاصی که وظیفه دار ارسال اخبار صحیح و بموقع به ادارات خود بوده اند چه سند و مدرکی دارد در صورتی که اخبار آن ها باید هادی و راهنمای عقیده جامعه واقع شود .

من نمیخواهم و نمی توانم هزاران حملات عاری از حقیقت و کتمان حقایق مخبرین بجراید را که جامعه را باشتباه انداخته شرح دهم . خواننده بیغرض می فهمد برای معده دی از روسها که در مملکت بیکانه گرفتار زحمت فوق العاده هستند چقدر دشوار است که عوض تقدیر از زحمات مورد حمله مغرضانه و قضاوت خارج از عدالت واقع گردند . ترشح افتراها نام نیک کارکنان روس در ایران را لکه دار میسازد هر روزه خبر تازه در جراید از قبیل اخیر ذیل که مخبر روزنامه (ریح) از بلاد کوبه داده است انتشار می یابد . خبر مذکور ذیلا درج می گردد :

« سلطان اوشاکوف امر کرد زنان و مادران قزاقانی را که تقاضا می کردند اولاد ایشان را بمرک حتمی یعنی بتبریز اعزام نمایند با شلاق زنند » . . .

«قط اندکی در مضمون این تلگراف دقت نمایند آنوقت پی خواهید برد که عاری از حقیقت است .

فرض میکنیم اوشاکوف آدمخوار و دشمن خونخوار بشریت است و کتک زدن زن و مادر قزاقان در مواقع راحتی بکنوع تفریحی برایش بوده است ولی باید دید این امر را در کجا و به وسیله چه اشخاصی می توانسته است اجرا کند .

اگر زنها و مادران قزاقها بمحلی هم برای شکایت رفته باشند (در صورتی که چون برخلاف شریعت و آداب ایرانی است و اجازه داده نمی شود من مشکوک هستم) منزل سرهنگ لیاخوف رفته اند نه پیش اوشاکوف بنا براین باید قراولان درب منزل لیاخوف آن ها را در خانه فرمانده تیب (مریکاد) کتک زده باشند

حالا قدری فکر کنید که چه تصور ناطبی است : اوشاکوف توانسته به قزاقان ایرانی امر دهد که زرو مادر خود را زنند در

بحر خزر

فرمانده کشتی فرمان داد : « لنگر بردارید » « سرعت متوسط » کشتی « شاهزاده باریاتینسکی » که یکی از بهترین کشتی های شرکت کشتی رانی « قفقاز و مریخ » میباشد آهسته از کنار لنگر گاه که پراز جمعیت است حرکت کرد . مشایعت کنندگان و تماشا چیان و عمالان و مستحفظین و پست هزاران جعبه و لنگه بار و غیره از کشتی دور میشوند . چند دقیقه دیگر هیاهوی هزاران صدای جمعیت در عظمت آرام دریا مستهلك می گردد دریای خزر ما را با خوشروئی می پذیرد . موج کوچکی بر سطح دریا پیدا است . آب از حرکت چرخهای کشتی به اطراف پاشیده میشود و از اثر حرکت کشتی بر آب جاده پیچا پیچی نمایان می گردد .

هوا تاریک میشود . شهر که در کنار ساحل واقع شده با هزاران آتش روشن میگردد . ستارهای یکی پس از دیگری در آسمان نمایان می شوند . « باریاتینسکی » میان کشتی ها حرکت کرده به دریا وارد می شود .

رفته رفته چراغ های باد کوبه از نظر محو میشود . نور ماه روی امواج کوچک دریای به هرقه آب کرده میماند . پس از اطاق های خفه کننده قطار آهن و گرمای باد کوبه با بوی نفت و دود آن استنشاق هوای آزاد دریا آنهم روی عرشه کشتی فوز عظیمی است .

پس از نیم ساعت ما به اطاق درجه اول کشتی وارد شدیم مسافر زیادی نیست و عبارتند از سه خانواده ارمنی که به انگران میروند و چهار نفر صاحب منصب که عازم پیله سوار هستند و یک نفر ماهور گمرک آستارا عده مزبور جز و اشراف کشتی محسوب میگردند . برعکس بیرون کشتی که درجه سوم محسوب میشود جمعیت زیادی است صدها ایرانی و قاتار بازن های رو بسته و بچه از باد کوبه به خانه های خود در میگردند .

آدم ها و لنگه بارها طوری باهم مخلوط شده اند که رونده باید با چراغ الکتریکی راه خود را روشن سازد تا کسی را میان بارها لگد نکند .

صدای ناکوک پیانو و گفتگوی آرامنه به لهجه ارمنی و زبان فرانسه و روسی دست و پا شکسته و مخلوط از اطاق شنیده میشود. من مجدداً به عرشه کشتی رفتم - دریای بی پایان در روشنائی ماه از یکطرف و ستاره های درخشان آسمان از طرف دیگر عظمت طبیعت را آشکار می ساخت .

سپیده دم صدای افتادن چمدان بزرگی از بالامن و همسایه ام شاهزاده قاجار را بیدار کرد - صاحب چمدان یوزش میطلبید و درحالی که اشیاء خود را جمع آوری میکرد بمن گفت : بزودی به لنگران میرسیم و شش ساعت در آنجا منتظر خواهیم ماند . شما مایل نیستید بساحل بروید؟

من گفتم : آنجا چه چیز تماشائی دارد؟
جواب داد : شما بطور بگویم چیز فوق العاده ندارد، هذلك تماشايش بد نیست روس های مقیم اینجا تقریباً در منطقه حاره هستند .

ما لباس پوشیده در اطاق عمومی جای نوشیده به عرشه رفتیم کشتی به لنگران نزدیک می شد . ساحل صاف از يك سمت افق به طرف دیگر آن کشیده شده است چسسته گریخته میان باغ های سبزخانه يك طبقه دیده میشود بامهای بعضی از آنها صاف و برخی شیروانی دار بود دوطبقه برق روس در بالای دوخانه سنگی در اهتزاز بود .

بشت باغها رشته کوههای بلند درخت دار دیده می شد جنگل هرچه بالاتر میرفت انبوه تر و از دریا دورتر میشد

مامور گمرک دامنه کوه را نشان داده گفت : این کوه ها لانه شاهسون ها است . این طرف پیله سوار و آن جا سرحد ایران است .

خورشید که تازه طلوع کرده با اشعه تابان خود ما را مینواخت کرجی بانان در ساحل به جنب وجوش افتاده قایق های خود را حاضر می نمودند .

فرمانده کشتی نزدیک آمده گفت نزدیک ساحل آب خیلی کم است و ما همینجا لنگر میاندازیم - خدا را شکر کنید که هوا خوب است و الا اینجا بمراتب بیشتر از دریای باز تکان میداد
من پرسیدم که اینجا غالباً کولاك میشود ؟

جوابداد : تقریباً همیشه و هروقتی که از طرف دریا باد تند بوزد . امروز از بخت شما باد بکلی حواینده است

من گفتم : پس اگر دریا کولاک باشد شما مسافری را چگونه بساحل میرسائید

فرمانده کشتی کرجی های اطراف را نشان داده گفت همانطوری که ائساعه بساحل میبرسانیم و اگر پیاده کردن مسافری اشکال داشته باشد آنها را به آستارا میبریم و در آنجا منتظر کشتی دیگر میشوند یا آنکه اصلاً باد کوبه برمیگردانیم

مامور گمرک آهی کشیده گفت : هیچ محل حرف نیست که پیش آمد خوبی خواهد بود . کار را اتفاق افتاده که هفته ها انتظار پست را میکشی و صدای سوت کشتی ها را می شنوی ولی کسی جرئت بدریافتن را ندارد . امواج از کشتی بلند تر می شود - کشتی چند مرتبه سوت میزند و آحرالامر به دریای باز برمیگردد

کرجی مانان مثل کوزه به اطراف کشتی چسبیدند و مسافری را از دست و دامن گرفته با زبان نیمه فارسی و نیمه ترکی به اصرار سمت کرجی های ته صاف خود میکشیدند . ما روی نیمکتی که با قالی پوشیده شده بود نشستیم . نیمکت مزبور به اشخاص معقول اختصاص داشت .

از کشتی تا ساحل بیش از نیم ورست نبود . کرجی ها با قوت بازوی کرجی ها آنان که نوای « ای الله - ای الله » را بایکدیگر می گفتند بر همدیگر پیشی گرفته ساحل شنی نزدیک می شدند . آب که در دریا آبی رنگ و نزدیکتر به ساحل سبز سیر بود رنگ سبز روشن صخود میگرفت .

ما از درون کرجی مسقیما بروی شن های نمدار ساحل پریدیم هوا رفته رفته گرمتر میشد . کوچه ها و حیابانهای تنگ قسمت روسی شهر توجه ما را جلب نمیکرد بنا بر این از سی چهل خانه يك طبقه روس ها و ادارات گذشته به قسمت آسیائی شهر رسیدیم .

پس از دو ساعت سرگردانی در پس کوچه های پیچا پیچ و گرد و خاک شهر های آسیائی و معاشای کسبه و مشتریانی که قیافه تنبلی داشتند مجدداً از کنار دریا سر درآوردیم .

.....

(باریاتینسکه) دو ساعت دیگر سحر میکند . تردد در ساحل
 قطع شده بود . در همین محلی که ساعت چهار جمعیت زیله و جمال
 و کرجی بان بسیاری دیده میشد حالیه یک نفر سرت
 امواج یکی بعد از دیگری ساکت و آرام روی ساحل میدویدند
 من برهنه شده با لذت و کیفی در آب شور در آب قتی کردم .
 صدای سوت کشتی بلند شد و مجدداً جمعیت در ساحل به
 حرکت آمد . کرجی بخاری پست از ساحل جدا شد و کرجی
 های بسیاری نیز دنبال آن سمت کشتی شتافتند .
 من با روح تازه با دور بینی که فرمانده کشتی من داده بود
 شروع بتماشای کناره کردم .

لنگران از دریا خیلی قشنگ است . امواج سبز و ساحل و درخت های
 بسیار و کوه های مشجر لنگران با هر حرکت چرخ کشتی از ما
 دورتر میشد

صبح روز دیگر به انزلی (پهلوی) نزدیک شدیم . مه غلیظی
 سطح آرام دریا را پوشانده و دریا بقدری ساکت است که کوچکترین
 موجی هم بر آن دیده نمیشود و فقط اثر ممتد چرخ بر آب کشیده
 شده است .

فرمانده کشتی نگران شده گفت : من ناوجودیکه ۲۰ سال
 است این راه را پیموده ام هیچ نمی بینم ما از ساحل انزلی بیش از
 سه ورست فاصله نداریم و میترسم به گل به نشینیم . سوت بزنید
 صدای سوت کشتی بلند شد معذک اطراف ما ساکت و بی صداست
 فرمانده کشتی بانگرانی گفت : الساعة ساحل میخوریم . خوب
 بود کسی از انزلی پیدا میشد

چند مرتبه سوت زدند و جوابی نیامد . حتی پنجاه قدم جلوتر
 را نمی توان دید و مه هم غلیظ تر میشود
 مامدتها است که آهسته میرویم

فرمانده کشتی گفت : دید صبر کنیم تا مه برطرف شود .
 در همین دقیقه صدای مختصری شنیده شده و کشتی ایستاد
 فرمانده کشتی عصبانی شده گفت : این هم عاقبت « آهسته

به عقب « چرخ ها را به اطراف می پرانند . » تمام قوه «
چرخ سریع تر چرخانده کشتی آهسته آهسته از گسل کنده شد
فرمانده تقوی کشته گفت : خوب شد آهسته میرفتیم .
« ایست » کشتی مجددا ایستاد .
تقریباً ده گز گذشت .

فرمانده تقوی گفت : بطول ساحل برویم شاید من اشتباه کرده
باشم . طرف شد و همه با تعجبی بجای کشتی که بگل نشسته
بود رفیم و نزدیکی آن يك کشتی باری انگلیسی انداخته بود .
دور تر ساحل و خانه هایی دیده میشود . این انزلی
است . کشتی فریاد میزد : می بینید . می بینید من درست میرفتم
تا بمن جواب نداد . من نزدیک بود بگل فرو روم و او
تنبه گوید . این معنی رقاقت است . تمام شرکت های خصوصی
دیدار ما را ندارند و اگر من بگل نشسته بودم جشن آنها بود
باقیمانده مه نوسیه امواج كوچك برطرف شد . کشتی بخاری
كوچکی با سوت ضعیف خود به ما جواب میدهد .
پس از یکریع دیگر به حاك ایرار قدم گذاشتیم :

انزلی

حملان تقریباً سیه چرده ایرانی بدون تعارف اشیاء ما را از
دست همدیگر گرفته ماداره گمرک ایران بردند .
اشیاء در صحن حیاط گمرک روی هم ریخته . در ها بسته
شد و با چوب بردهی را که دور اسباب ها جمع شده بودند
بیرون کردند .

تفتیش فوق العاده سطحی بعمل آمد . از مسافری خارجی به
زبان فرانسه تحقیق می کنند . تمام نجبای ایران فرانسه را بخوبی میدانند
(در صورتیکه معدودی بزبان انگلیسی حرف می زنند و آنهم تجارتی هستند
که باهندو انگلستان معامله دارند)

بازدید اشیاء و ویزای تذکره تمام شد ، پول روس را نرخ

يك سات پنج قران بامنت در صندوق گمرک قبول میکنند ، بعضی بول روس با پنج قرانی و دو قرانی و يك قرانی نقره سکه خیلی بدسکه خورده برشد ، بول خورد موسوم به « قهقهی » مساوی يك كپك ما است ولی نه از مس بلکه نیکل و خیلی چشنگ و خوب سکه خورده است .

گمرک در دست بلژیکی ها است و نظم و ترتیب آن شاهد این گفتار است .

بمحض خروج از گمرک حملان و کرجی بانان بها حمده و درند ولی ما جداً اشیاء خود را حفظ کردیم ، از آنری برشت که بیش از ۶۰۰۰۰ جمعیت دارد و شهر بزرگی است از دو راه میتوان رفت یکی از راه شوسه که شرکت راه رشت - تهران آنرا ساخته دیگر از راه تماشائی که از آن که بوسیله کرجی خلیج معروف به مرداب را طی کرده بعد از راه رود خانه قایر بازار و از آنجا با درشکه برشت باید رفت . خوشبختانه هم سفر من شاهزاده قاجار همهجا آشنا دارد . یکنفر ایرانی محترمی با فریاد شادی با استقبال ما شتافت .

تعارفات معمولی از طرفین بعمل آمد

شاهزاده اورا بمن معرفی کرده گفت : مدیر تلگرافخانه آنزلی می باشند .

در يك لحظه کار ها درست شد ، اشیاء ما مثل اینکه بزمین فرو رفت کرجی قشنگی برای ما آوردند و ما روی قالیچه که در آن انداخته بودند نشسته از تنگه عبور کرده بخانه مهماندارمان وارد شدیم صحبت بزبان فارسی است من گوش میدادم و سعی میکردم شاید چیزی از مفهوم عمومی صحبت دستگیرم شود و بزحمت تا اندازه موفق عدم . جواب دادن بفارسی آسانتر است زیرا میتوان با تعارفات مختصری بر گذار کرد ولی فهم کلی گفتگو تا کوش کاملاً به لهجه فارسی آشنا نشده مشکلتر است

در زبان روسی کلمات عمومی وجود دارد . این نکته در زبان فرانسه و آلمانی و فارسی هم مشاهده میشود . قانون زبان از لحاظ قواعد و اصطلاح در تهران درست میشود . زبان تهران ملاپ است و

ایرانیها مثل
به درون و سایر
ماین شکار شکر شیرین است ولی خراسان و قزوین و گیلان و
ماین شکار شکر شیرین است ولی خراسان و قزوین و گیلان و
مرعت نکم این در ولایت دیگری حتی خود ایرانیها هم باید مراقب
طرف باشند

و به اوامر پادشاه و وزیر تلگرافخانه « مهربان مانگداشت به کرجی بان پولی بهیم
چهره کرد منتظر باشد . تقریباً صد قدم از کنار ساحل گذشته از
سنة به باغ دولتی وارد شدیم .

وقتی این باغ با نظم و ترتیب نگاهداری می شد ولی حالیه میان درخت-
های زرد آلو و نارنج گوسفند ها میچرند و پوست تنه درختان را
بجویند . و لنگرها روی علف دراز کشیده بودند . کنار راه اتصال
و کثافات قراولخانه که در نزدیکی است ریخته بود . در باغ برج هشت
پهلوی موسوم به عمارت شمس دیده می شد . با وجودیکه این برج می
سال پیش ساخته شده حالیه خطرناک است . همه ستون ها در رفته .
قدیم این برج خیلی قشنگ بوده و هنوز در بعضی جاها عظمت سابق
آن برجا است .

مابانگرانی یکی بعد از دیگری از راه پله باریک بالا رفتیم . داخل
برج در هر طبقه يك اطاق بدون پنجره بود که دو درب به ایوان داشت
کثافات و گرد و خاک همه جازایاد بود . اتفاقاً نقاشی سقف طبقه سوم
دست نخورده سالم بود . راهنمای ما گفت : اطاق خواب شاه است .
ظاهراً شاه مخالف نسوان نبوده زیرا در آن جا صورت رب النوعی که
کیوترانی در دست داشت با وضعی که ارنحاط اروپائی ضرورت نداشته
زینده محسوب می شود ساخته شده بود
از طبقه آخر برج منظره قشنگ شهر و دریا دیده میشود .

به دریا بکلی بر طرف شده است . هیکل دو فروند کشتی که
کرجی ها آنهارا احاطه کرده بودند در میان امواج کوچک دیده شد
رنگ سبز آب کم کم بارنگ آبی مخلوط و بافق و آسمان توأم میگرددید .
زیر پای ماسهر کوچکی غرق سبزه و باغات پیداود و دورتر از آن آب
مرداب دراعه حورشید میدرخشید . صدها جزیره کوچک در مرداب
پیداواز نی و گجن مسنور بود .

درایوان طبقه پائین بجای واقسام مربا حاضر بود
زیتون از آفتاب سوزان پنهان شده استراحت می نمائیم .
باید مارا به پیربازار برد نزدیک لنگرگاه باغ ایستاد .
کرجی ته صاف بزرگ ماکیسه های پستی دولت
شده است . دکل کوچک مادیان دوسر کرجی تعبیه گرد
کرجی جا گرفتیم .

پاروژهای نیم سوخته بالباس پاره و عضلات قوی باهمند
میزنند . ایرانی خوش صورتی فارسی پاشا هزاره صحبت می
کنند و لغات صحبتشان خیلی کم بگوش مامی خورد . من پرسیدم
که چه میگویند

جواب داد : خواهش میکند سلام او را بدائیم برسانیم . دانی
من رئیس انکراف های ایران و برای این شخص اهمیت زیادی دارد
من گفتم : پس بهمین مناسبت از ما اینطور پذیرائی کرد
شاهزاده جواب داد : بدیهی است . اینجا در ایران همه چیز را
در نظر میگیرند

آسمان صاف مانند گنبدی بر مرداب آویزان بود . جزیره
های سبزیکی بعد از دیگری از چشم مامیگذارد . از شهر خیلی دور
شده ایم و فقط آب حلیج جلوی کرجی ما است . همه جا آسمان و آب
دیده میشود .

از يك طرف باد مخصری بلند شد . پارو زن ها پارو ها
را جمع کرده بنوبه از کوزه سنگی که آب سردی داشت استفاده
می نمودند . عرق مثل سیل بر چهره از آفتاب سوخته آن ها
جاری بود .

طناب بادبان سه گوش بزرگی در دست سکان بان کشیده شد
و کرجی بی صدا و آرام پشت بباد بر سطح آب روان گردید .
مرغابی های وحشی و ماهی حور ها از میان نی های جرأیر
می پریدند .

من به سکان بان گفتم : اینجا باید شکار خوبی باشد
سکان بان لباس پاره که مشغول چرت زدن بود جواب نداده
فقط سر را تکان داده آفتاب جنوب و تاش آن مفر اهالی را ضعیف

می آنگند . ایرانیهای تنبل و خواب آلوده تنها قادر بعمل و کار سریع
نشد بلکه نمیتواند حتی تند حرف بزنند یا فکر بکنند ..

تا کرجی ما آهسته در مرداب میروند من اطلاعاتی را که از انزلی
آورده ام جمع آوری میکنم .

در سن شهر کوچک بار انداز رشت و قزوین و تهران محسوب
میشود آبشار نسبتا معتبر آن عبارت است از گمرک و انبار های شرکت
« قفقاز و مریخ » اهمیت تجارتی انزلی از نقطه نظر محل تهیه مال-
التجاره و مولد ثروت صفر است ولی بمناسبت افتتاح راه تجارتی انزلی-
تهران که شرکت روسی ساخته از نقطه نظر ترانزیت اهمیت زیادی
پیدا کرده است .

حالیته اینراه بهترین طریق مواصله پایتخت با شمال میباشد .
راه های دیگر از قبیل راه مشهد سر و استرآباد و تبریز یا درازتر
و یا سخت تر است ، در انزلی چارپایان (هزاران شتر و قاطر و الاغ)
مستقما مال التجاره را از کشتی گرفته بتهران میبرند که در مراجعت
مال التجاره صادره بارو را از آنجا میآورند .

اشکال و ناراحتی بندر انزلی در آن است که طوفانهای لابنتاطع
پاییز با فقدان وسایل و ساختمانهای فنی مخاطراتی را تولید میکند که از
لحاظ تجارت مابا ایران دارای اهمیت بسیاری است . من موقع پیاده
شدن از کشتی بدقت متوجه اطراف شدم و غیر از موج شکن چوبینی
که آنهم در شرف انهدام بود چیزی ندیدم .

معلوم میشود وقتی در صدد آبادی بندر انزلی که مهمترین
بندر جنوبی دریای خزر است بوده اند ولی موفقیتی حاصل نگشته .
قطعا عدم موفقیت این عمل خیر مثل سایر کارهای ایران یعنی مملکتی
که در آفتاب جنوبی دارد متلاشی میشود بواسطه فقر کامل خزانه
اعلیحضرت شاه ایران بوده است .

انزلی با مخارج نسبتا کمی یک بندر مناسب تجارتی تبدیل
میشود که بواسطه اهمیت ترانزیتی آن برآبادیش افزوده خواهد شد
با گود کردن دهانه (تنگه) که مرداب را بدریا متصل میسازد
و ساختن موج شکن حسابی بطول یک یا دو و رست یک کمپانی مال

اندیشی میتواند هم مخارج خود را در آورده و هم تجارت روس با ایران منفعت زیادی برساند

خیلی جای تاسف است که شرکت «قفقاز و مریخ» کمک خرج دولتی را ترجیح داده است. در پرگرام کشتی رانی خط انزلی به شهد سر دیده نمیشود لذا باید بیاد کوبه رفت و از آنجا بپندر مجاور انزلی برگشت مثل این است که مال التجاره را از راه کیف و ورشو به پتربورگ ببرند. . . باری اگر کسی هم در صدد تعمیق و ساختمان انزلی برآید این شرکت محترم نخواهد بود

باد ایستاد با روزنها دو باره شروع کردند، دو ساعت از موقع حرکت مامیگردد و اینک مصب رودخانه کوچک پیر بازار در شبه جزیره دیده می شود. در ساحل نی بسیاری روئیده مرداب نزدیک مصب بکلی کم عمق است زیرا گل و لای سیاریکه رودخانه می آورد ته آنرا بالا آورده است پارو بتیر مبدل شده ما آهسته آهسته در رودخانه پیش میرویم.

این رودخانه کوچک و باریک میان سواحل ماطلاقی و مرتع دار و مزارع توت عبور میکند. نی های بلندی در ساحل روئیده است. کرجی بساحل رانده شد و پارو زنها شروع بکشیدن کردند، غر آهسته قدم برداشته کرجی را با طناب در گل میکشیدند. پس از یک ساعت کشت ما پیر بازار رسیدیم.

پیر بازار محل کوچکی است که متوسه رشت طهران از آن جا شروع میشود. گل و بوی غفن و ازدهام حمالان و درشکه چیان و نزاع آن ها در یک دقیقه می توانست حتی مسافر با تجربه را نیز گیج کند.

چند نفر اسباب ما را از دست بکس دیگر میکشیدند. همینکه من مانفت شدم اسباب های ما در ۳ درشکه بار شده بود. من دیدم که دو درشکه برای ما کاملاً کفایت میکند من سختی جوب دست خود را بلند کرده پس از آن که دو ضربه به پشت گردن آن ها زدم معترضین به درشکه چی که من انتخاب کرده بودم اجازه دادند بار ما را بردارد

از پیربازار قارشت يك فرسخ يا ۷-۸ پوست محسوب میشود .
راه را روسها ساخته‌اند و نادقت نگاهداری میشود .

جمعیت محصل زیاد و همه طرف مزارع توتون و ثوت و باغات دیده میشود . در راه به‌الاغ های کوتاه گران بار و شتر های رنگ‌دار و ایرانی‌های جوان و پیر مصادف شدیم که روی علف کنار راه دراز کشیده با انگشت کلاه چوب پنبه‌ها را نشان میدادند .

جلوی شهر از باجگیری روس رده‌شدیم . در شگفتی باج راه را پرداخته تیر راه بند برداشته شد و پس از نیم ساعت حرکت در سیاه‌بانهای تنگ کبچ و موج کثیف رشت مقابل بهترین مهمانخانه های شهر (مهمانخانه آلبرت) پیاده شدیم .

رشت

پس از دو ساعت استراحت بزم تماشای شهر بیرون رفتیم .
باغ شهر مقابل مهمانخانه واقع گشته دو خیابان متقاطع پراز کثافت و گرد و خاک و درختان نیمه خشک و سبزه نیم سوخته و مردمی «الباس پاره و کثیف که روی سبزه های گرد آلود دراز کشیده باشند «باغ دولتی» را مجسم میسازد .

موقع خروج از باغ یکدسته قزاق را دیدیم که با پیراهن های سرخ و سردوشی های آبی و قهوه و کلاه های پوست با کله گی قرمز رنگی منظم می‌گذشتند .

همسفر من گفت : این قبی [ریکاد] قزاق تهران است .
پرسیدم : اینجا چه میکنند ؟

جواب داد . یقیناً اینجا يك بهادران ساخلو است . در تمام شهر های نزرک بهادرانها و دسته های قزاق برای حفظ نظم ماموریت دارند .
در ایران این‌یکانه تکیه‌گاه قانون است

قزاق های خوش قیافه و اقلاً تفاوت زیادی با سربازان مفلوک دارند .
سربازانی که در کنار خیابان نشسته‌اند بیشتر بگدا شباهت دارند تا سرباز قراولخانه سنگی خراب و تنگهای قدیمی چاتمه شده و سربازانی که بعضی پیراهن

داشتند بدون شلوار و برخی شلوار داشتند بدون پیراهن البته در من احترامی نسبت به «قشون منظم» اعلیحضرت شاه تولید نمیکردند
پشت قراولخانه درویش نیمه لختی در میدان کوچکی مارهای
تربیت شده را نمایش میداد ، اطراف او را تقریباً یکصد و پنجاه نفر
ایرانی از طبقات و سنین مختلف گرفته بودند ، همین جا سقاها و
میوه فروشان میگشتند گاهی از جمعیت صدای «ای یا الله و ای یا علی»
شنیده میشد

من شاهزاده گفتم : نزدیکتر برویم نگاه کنیم
او گفت : مینترسم ما را وحش بدهند ، حالا بروس ها و قوی
من گفتم : اهمیتی ندارد بگذار وحش بدهند هر جهت جرئت
دست زدن ندارند .

ما به جمعیت نزدیک شده پشت سر آلهائی که نشسته بودند
ایستادیم .

مارهای رنگارنگ یکی بعد از دیگری از کیسه خارج شده به
دعوت درویش بگردن یا کمر او می پیچیدند . توجه من بیشتر بروحیه
مردم معطوف بود تا به بازی درویش .

حرف در آن است که مسافرت من در ایران موقع وضعیت
نامناسبی شروع شده بود . واقعه پلنه سوار که خواستگان ما از آن
اطلاع دارند باعث شد که عده از قوای روسی به منطقه سرحدی اعرام
گردد . اعمال آن در ایران مخصوصاً در تهران ورشت و قزوین و
تبریز تاثیر عمیقی بخشید . حرکت جلدی عدم و تقاضای قطعی ما
از یکطرف بخاطر ایران آوردند که در شمال همسایه قوی دارد و از
طرف دیگر تبلیغات یکطرفی روحانیون ایرانی باعث شد در توده وسیع
مردم حس خصمانه نسبت روسها تولید گردد .

میگفتند در انزلی تصمیم به تحریم امتعه روس گرفته اند و خیال
دارند بزور مانع پیاده شدن مسافرین و پیاده کردن بار شوند .
معذلت اگر تمام این صحبت ها اساس هم داشت هیچوقت قادر
باجرای آن نبودند .

اهالی رشت و انزلی بی اندازه از روسیه میترسیدند ممکن است

بلوا احمد کمال مرشد ولی یکنفر خارجچی « فرنگی » با کمال راحنی
میتواند ازین بلوا کنندگان بگذرد .

هر یکنفر ایرانی می بیند که پشت سر یکنفر دکان دار معمولی
روسی همیکل مهیب قنصول داده بیست نفر قزاق ایستاده و همیشه برای
تقویت آنها دوسه کشتی جنگی روس میتواند انزلی را کو بیده عده قشون
برای اشغال رشت پیاده کند .

دو سال قبل بلوا کردند کشتی جنگی روس انزلی آمده لنگر
انداخت صبح روز دیگر روز جشن اسم گداران علیا حضرت ماسکه
روس بود . فرمانده کشتی جنگی مراسم سلام را عمل می آورد . همینکه
شلیک های اول توپ از کشتی بلند شد انزلی حالی گشت عده از اهالی
در زیر زمینها پنهان و قسمی صحنه خود را در کرجیها انداخته و بعضی
پیاده بطرف رشت رهسپار شدند .

(ضعف آنوقت حکومت باعث اینگونه خود سری هائی شد پس باید
قوی بود تا توان اجانب را وادار با احترام و رعایت قوانین مملکتی
ساخت . مترجم .)

وقتی شلیک تمام شد اهالی به خانه های خود برگشتند ، امیر تومان
فرمانده استحکامات ساحلی انزلی (عراده ۲ توپ سی دهن برداشت)
وقتی غات را فهمید امر کرد سلام مزبور جواب بدهند . فرمانده
آتشمار فقط سه مرتبه شلیک کرد . معلوم شد بازو طوطی بر داشته
و سلام در بند و شروع قطع گردید .

فرمانده توپخانه ، غات و جرم عدم مراقبت مورد مؤاخذه و افع و
فلکه بسته شد یعنی باچوب حیو در بر حمانه بکف پایش زدند .

(موضوع مجازات و تنبیه یکنفر صاحب منصب با وجود تمام
هرج و مرج آنوقت و عدم مراعات قوانین نظامی همان طوری که نظرم
حالی از غرات نیست تصور میکنم مورد تعجب و تردید خوانندگان محترم
نیز واقع شود . مترجم)

نمایش ادامه داشت . جمعیت نسبت بهما که ملا به طرف بود . آنها ای که
جلوسه شسته بودند کنار رفتند که ما بهتر نماشا کنیم .

درویش لاغر ملاوک مار عینک داری زادر دست گرفته تا صدای
رسای خود اشعاری را که ساخته بود میخواند :

بنام که من معارفه ام می کنم ؟ بنام کیست که حیوانان
مطیع انسان میشوند ؟ بنام کیست که ایران مردک برجا است ؟
از جمعیت فریاد های متوالی « ای یا الله » برخاست .
درویش گفت : « بن حیلای جهانگردی کرده ام » من در روسیه و عثمانی
و چین و هند گشته ام ولی ایران بهتر از همه آنها است . ا . احد
حفظ و حراستش را مسئلت کنیم :

نمی گذارد

جمعیت مجددا فرید « ای یا الله » « یا علی » کشید .
درویش وز گهت : « من حالا بزرگترین عجب را شما می
نمایانم .

اگر این مار فرنگی را بگرد (در ان موقع همه متوجه من و
همسفرم شدند درویش که ملذت قضیه تمد فوری قابل کرده معلوم و
کلمه زننده را از گفتر حور حذف کرده است) فورا جن می سپرد
ولی مومن میتواند مومن رس و راه و دست خود را مقابل او نگاهدارد
بسم الله . سه لاله .

داوودی که دست خود را دم پیش من نهاد بداد شد . درویش
شروع دست داری کرد . بزرگترین محیده هدا اند عتده آن را
تکان می داد . و در دست ای خود در دست او فرو می کشید . درویش
دست خود را کشیده جای دندان در را که حزنی حور از آن بیرون
آمده مردم نشن میداد .

فریاده ب لاله حلق بلند شده و بولهای سیه بسیاری از همه طرف
در کلاه درویشی که دور میگردید ریخته شد .
« مهمانخانه برگشتم »

رشت مرکز عمده تجارت آمدترین ولایت ایران یعنی گیلان است .
اگرچه مقدار زیادی از اطراف رشت به اروپا حمل میکرده . مزارع
مزارع کاری اطرافش به آنها تعلق ایران را همین میکند بلکه در روسیه
بیش صادر میشود . ضمناً باید مذکور شد که همین مزارع تحت تدبیر

آب و هوای گیلان شده که برای اروپائیان خیلی خطرناک است .
در تیر و مرداد ماه تب و نوبه بشدت شیوع می یابد و حتی
اهالی بومی نیز مبتلا میگردند .
باوجود اهمیت تجارتی که رشت دارد یکی از کثیف ترین
شهرهای شرق است . کوچه های تنگ و کوچ و معوج آن از گرد و خاک هوا
مملو است . در این کوچه ها جمعیت غالباً با چارپایان قافله ها مصادف
می شود. دوزنها در سجادو های سیاه خود تقریباً در هر قدمی به زمین
می خورند .

ما مصمم شدیم شب از رشت به طهران حرکت کنیم .

از رشت تا طهران

شرکت روس ها بین رشت و طهران راه شوسه خوبی ساخته
که درست ۳۳۳ ورست طول آن میباشد .
پنج شش سال قبل بموض این راه جاده باریک و خطرناکی
بود که عبور از آن حتی برای چارپایان هم دشوار بود . حالیه
وسایط نقلیه پستی و مسافری شرکت با قراف ها که اصلاً ارمنی
و تبعه روس هستند و امتیاز آن را از شاه
گرفته اند در اینراه تردد میکند .

شاه امتیاز مزبور را برای قاراج کامل مسافرین داده است قیمت
یکدستگاه درشکه معمولی دو نفری که چهار اسب آنرا می کشد تا
تهران هفتاد تومان (۱۴۰ منات) است ، کرایه اضافه بار را نیز باید
بر آن افزود زیرا با وجودیکه صافر دستگاه را با گرانی قیمت در رست
گرفته و اسب اضافی هم بر آن می بندند معذلت علاوه بر جامه دان
و یک سبد خوراکی که حق دارد همچانا همراه ببرد برای نفیه باید
اضافه بپردازد و اینموضوع در امتیازنامه قید گردیده است دو عدد
جامه دان کوچک و تخت خواب من که در منچوریا همراه بوده و
جمعه شاهزاده را در اداره حمل و نقل کشیده چهار تومان و نیم
(۹ منات) کرایه اضافه بار را پرداختم . مخارج راه بهمین مبلغ
ختم نگردید. در هر منزلی باید سورچی انعام داد . انعام مقرری می باشد

که بیزان دو قران یعنی ۴۰ کپک باید پرداخت و انعام مزبور بهوض
موجب سورچی است زیرا کمپانی باقراف از این راه نیز صرفه جویی
می کند .

علاوه بر این شرکت مزبور باج راه را هم نمی پردازد و در
امتیاز راه این قسمت قید شده است . باج مزبور تقریباً پنج تومان
و در اولین راهدارخانه که در کوههای البرز بود به نفع شرکت راه
دریافت میگردید .

رو بهمرفته قیمت مسافرت از رشت تا طهران تقریباً ۸۵ تومان تمام
می شود که چنانچه ورست شعار حساب کنیم هرورستی بیش از دوریال
میافتد .

کالسکه مادم درب منتظر است . اسبهای مارا گذاشته و باطتاب
بسته اند . این احتیاط برای مسافرت در کوهستان خیلی بجاست
میخواستیم در کالسکه نشسته حرکت کنیم که پلنگ سرهنگ
قراق آمده به من سلام داده خیلی محترمانه تقاضا کرد که در راه
دزدی می شود شب حرکت نکنیم . من از او اظهار تشکر کرده با او
دست دادم . او تعظیم بلندی کرده دست مرا فشرده من از بردن قزاقی
که سرهنگ میگفت امتناع و رزیده گفتم که در مقابل هجوم پهلوانان
شب بخوبی می توانم باطیانچه خود دفاع کنم و از مساعدت او تشکر
کرده حرکت نمودیم .

کالسکه مادر میان گرد و خاک بسیار حرکت کرده تقریباً تمام
عرض کوچه را گرفته بود . هر دقیقه صدای خبردار کنار بروندیده
میشود و ایرانی هایی که بر میخورند خود را بدیوار می چسبانند .
شاهزاده گفت : سرهنگ نجیبی بود .

من گفتم . بلی آدم خوبی بود من فقط منتظرت خوب او
شدم . میدانم که من به طهران و نزد فر مانده تپ (برنگد)
میروم و او هم همیشه ادب و نزاکت با مسافری روسی را پاداش
میدهد .

هوا تاریک می شود . آتش های زیادی در اطراف کالسکه
ما که تند میروند دیده میشود . بیج کوچه بقدری زیاد بود که کالسکه

نزدیک بود برگردد و از شهر خارج شدیم . نور ماه راه را روشن کرده است .

در اطراف جاده نور ماه مزارع شالی کاری را روشن نموده و بعضی جا ها نی روئیده است . ندرا راه با نور چراغ قهوه خانه روشن می شود . قهوه خانه همانخانه کاروان ها است در آن جا ده ها چراغ روشن و قالی روی زمین افتاده سماور زرنگی میجو شد و انتظار سیهان را دارند از دور صدای زنگی که رفته رفته زیاد ترمی گردد شنیده میشود .

این صدای زنگ کاروان است . قطار شترهای يك كوهانه که باطنایی پشت سرهم بسته بودند پیدا شد . شترها با گردنهای دراز خود از کنار راه شوم میگذرند .

دو پست قدم دیگر که گذشتیم به کاروان دیگری برخوردیم . الاغ های كوچك گران بار احق از کالسکه ترسیده بهر طرف جاده می دویدند . صدای زنگهای نازك می و غریاد حركتچیان و گرد و خاک راه و تکان کالسکه مارا متذی ساخت .

من چشمهایم را رویهم گذاشتم و قادر بیاز کردن آنها نبودم در نور جلی خسته شده بودیم . من در گوشه خزیده با وضعیت نا راحتی که داشتم و پاهایم خسته شده بود هر دم سرم بطاق کالسکه میخورد و همین قریب به راهدار خانه اول رسیدیم .

در راهدار خانه اسبم را عوض کردند ماه غمازی می گذر و پشت تکه ارهائی که معلوم نیست از کجا آمده اند پنهان میشود .

راه دیگر مثل نوار سفید ییچاییچی پیدا نیست و ده قدم جلو تر را نمیتوان دید

جنوبی ما چهار اسبه برای پست ایران هستند : ایبرعلام پست دستها را تسكان داد . تعریف میکند که چگونه دیروز تقریباً در همین مکان اسبهای گاری پست او را برداشتم و کاری بسفید رود بر تاب شده تقریباً همه کیسه ها را جریان سریع آب برد و میان آنها يك کیسه پست روسیه هم از باد کوبه بود .

عرض جاده تقریباً سه سائز (مقاس روسی است هرجم .) واز

طرف چپ پرتگاه کودی دارد که سفید رود با هیاهو از ته آن پرتگاه میگذرد . -

ماه گاه گاهی از پشت ابر خود را نشان داده قسمتی از قشنگترین مناظر طبیعی جنوب را سما می نمایاند . دره را که ستر رود خانه است کوه ها از دو طرف احاطه کرده اند و بر فراز آن ها بعضی نقاط جنگل آلود و بعضی جاها بوته زارهای انبوه دیده می شود . در پاره نقاط قله های مرتفع لکه های ابر باقی است آب سفید گاهی بر سنگهای زیر آبی کوچک جاری وزمانی از تخته سنگهای بزرگ عمودی یاقین میریزد

هوای کوهستان از عطر علف ها معطر و بواسطه جنگل تازه است .

از يك ايستگاه بایستگاه دیگری از راه پریسج و خمی میگذریم که اطرافش را سبزه بستره اند .

گاهي رود خانه زیر پی اسبان ما در روشنائی ماه دیده میشود و زمانی تاریکی همه جا را فرا می گیرد . فقط صدای یکنواخت پای اسبان ماوریش و جریان سفید رود بگوش میرسد . دره نزدیک ده رودار تاریک میشود .

آفتاب بر فراز کوه تابیده و وسط قشنگ کوهستان یکی بعد از دیگری از جلو چشم ما می گذرند . يك طرف تخته سنگ های بزرگ و طرف دیگر جنگل زیتون با جویبار های کوچکی که در آن جاری هستند دیده میشود . آب این جویبار ها فوق العده گوارا و شفاف و سرد است .

کم کم کوه ها شکل بی آب و علفی بخود میگیرد . دامنه های سبز قله های بریده شده به نظره تخته سنگهای بزرگ خشک مبدل میشود . دره بکلی تاریک و تنگ میگردد .

راه که از يك دامنه دره میگذشت پس از چند پیچ و خم از روی پل سنگی کوچکی بطرف دیگر میرود .

هوای تازه رفته گرم و خفه می شود
هوای لطیف شب خنک کوهستان جنگلی جنوب ، هوای خشک

وزندۀ تخته سنگهای سخت و خاك قرمز آن و باد سوزان روبرو كه چشم را می سوزاند تغییر یافت .

در راهدار خانه منجیل مانهار و جای خوردیم قهوه خانه كثیف باسماوری كه مدنها است يك نشده و يك قطعه صورت شاه مرحوم كه مگس ها بر آن نشسته اند جایگاه ما شده پول خیلی گزافی از ما گرفتند . فقط برای يك سماوری كه می آوردند مطابق تعرفه ایران سه قران دریافت مینمودند . بقیه را بزرههین رویه تصور كنید .

منجیل عبارت است از چندین خانه کوتاه گلین با بامهای مسطح . جوی كوچكى كه محل شستن لباس و تن شوئی خود اهالی و آبشخور حیوانات و آب نوشیدنی خود آنها است و ضمناً كثافات خانه ها را نیز در آن میریزند یگانه شریان حیاتی این محل محسوب میگردد . ایرانی ها چندان تمیز نیستند و از این حیث حتی پای كسی از آشنایان قدیمی من یعنی چینی ها ندارند

تمام روز مسافرت خسته كنندۀ مادر فراز و نشیب سكوه ادامه داشت . هوائی كه گوئی با آتش جهنم ارتباط دارد ساكت و بی باد است .

تخته سنگها آخرین باقی مانده رطوبت هوا را بخود جذب میکنند . اشعه نورانی خورشید صحرا را می سوزانند كه دره زیر پاهای مادر كنار رود كوچكى كه زیر تابش سوزان آفتاب میرفت بخشنگد چند درخت دیده میشد و این آخرین آثاری بود كه از آنهمه جنگل سبز و خرم میدیدیم .

كالسكه ما چهارنعل سرازیرها و سر بالائی هارا طی میکند . در اطراف بجز تخته سنگهای از آفتاب سرخ شده چیزی نیست . راه همیشه طور در پیچ و خم های تمام نشدنی كوه می پیچد . در كنار دوسه گودال آب شترها در زیر آفتاب سوزان خوابیده خستگی حرکت شبانه را در می آورند . ساربانان در سایه تخته سنگها آرمیده اند . تابش خورشید تقریباً عمودی و سایه اش کوتاه است .

تقریباً درسی ورست فاصله روی یكی از قله های كوه هنوز برف است ولی اینجا يك قطره آب پیدا نمیشود و همه جا خشك و پر گرد و غبار است .

خیلی از شب گذشته کوه ها پست تر شده و کالسکه مان
آخرین گروه سرانبر میشود و اسبان تازه نفس از خنکی شب استفاده
کرده مارا سریعاً طرف قزوین میبرند .

از اول غروب مردم بجنب و جوش می افتند . کاروانهای پیدار
شده زنگایشان بصدا آمده رو برام میگذارند . از دور میان باغها اولین
آتشهای قزوین دیده میشود .

قزوین از لحاظ شهرت چیزی مهمی ندارد . اطراف شهر دیوار
و خندق دیوار را احاطه کرده است . شهر دارای دو خیابان بزرگ درخت
دار و صدها کوچهای تنگ برگردو غبار میباشد .

قوای نظامی شهر عبارت است از دو عراده توپ های قدیمی
مسی دهن پر با ۶ نفر قراولی که در قراولخانه مثل همه مملکت
خراب سکنی دارند .

در بعضی جا ها از داخل دیوار های سنگی فواره های آبی
که از نظر بیگانه مستور است دیده میشود و سرشاخه های سبز باشهای
خوب از بالای دیوارها پیدااست .

اگر قزوین بیشتر از این آب داشت شهر خوبی می شد . زمین
های اطراف شهر حاصلخیز و در کنار قلات های کم آبی که از برف کوه
سرچشمه میگیرند گیاه بسیاری روئیده است . باغ های میوه و انگور
اطراف قزوین مقدار زیادی محصول زردآلو و پسته و هلو و اناسام
انگور دارد .

تجارت قزوین زیاد نیست و مختصر اجناس روس از قبیل پارچه
و قند و ظروف و ابزار های مختلفه و غیره محدود میگردد .

قزوین به طهران را در ظرف یکروز آمدم . راه صاف و مثل
تیر راست است . چهار اسبه ما که در هر ۵ - ۳۰ ورست فاصله
عوض می کنند همه جایزتمه رفته فقط یکجا بین راه نفس تازه می کنند .
در جلگه مثل دیشب در کوه آقدر ها گرم نبود . صحرای
عریض و گروه درختان و جویهای پیچا پیچ برآب صاف که از کوه
میاید در کنار جاده و منزلهای فلک فلک ره دار خانه با حوض حتمی و باغچه
در سر راه دیده میشود .

مجدداً در روغنائی ماه نزدیک رودخانه شدیم. کوه کرج داخل
در سمت راست مادر بستر گودی رودخانه کوهستانی جاری و طرف چپ
دامنه کوه تقریباً عمودی ایستاده بود .
قدح پر از اخگر و الماس آسمان بالای سرما آویزان است .
راه مثل يك نوار نقره در کنار دامنه کوه امتداد یافته .
پس از يك ساعت تاخت و تاز سریع دروازه تهران پیش چشم ما
نمودار شد. سرباز خواب آلودی دروازه را گشود و ما بپایتخت خیلی
عالی اعلیحضرت شاهنشاه ایران ورود نمودیم .

تهران

تهران در اروپائیان تاثیر غربی می کند . به استثنای یکی دو
میدان و پنج شش خیابان بقیه کوچه ها نمونه ده بزرگی را نشان
میدهد که اصلاً شبیه شهری که لایق داشتن اسم پای تخت ایران
باشد نیست .

بدبختی و بیچارگی شهر های آسیا آن است که اهالیش خیلی
در هم زندگی می کنند . تمام خانه ها و باغها که غالباً درون آن خیلی
قشنگ است بادبوار های پیچیده و گله محصور می باشد . از پشت دیوار
ها فقط سر شاخه های بلند درختان پیداست که رهگذر در گردو خاک
خفته خورده را عصبانی میکند . چنانچه بجای دیوار های کلی تهران
نرده کشی میشد تهران یکی از شهر های با سر و صورت دنیا محسوب
می گردید . خانه ها در سبزه غرق است ، در هر خانه حوضی است که از
غالب آنها فواره می جهد کویچه در میان دیوارهای بلند خانه واقع و مثل يك
دالان درازی نظر می آید .

علت گوشه گیری ایرانیها این است که می ترسند مرد بیگانه
مادرون آنها راه بیابد .

از طرف دیگر فقدان کامل نظم و ترتیب عمومی مقتضی آن است
که خانه ها محصور کوچکی مبدل گردند .

بدتر از میان دیوارهای يك شكل تخت خانه ها می دیده میشود
که دیوار عمارتش در کوچه است .

این قبیل خانه ها یا متعلق با اروپائیان میباشد و یا ادارات دولتی یا خصوصی در آنها منزل دارند .

میان خیابانهای تهران که فقط وجود چند نفر دکاندار در آنها حاکم از آبادی آن است فقط میدان توپخانه و میدان بهارستان و بازار میتواند توجه مسافری را جلب کند .

بام بیشتر خانه ها مسطح است تمام پنجره های عمارت ها بداخلی خانه ها و باغ ها باز شده دارای زرده های محکمی هستند ؛ درب های داخل خیابانها قشنگی و لطافت صنعتی ندارد ، همه چیز ظاهر سازی و بیروح است .

تهران در تابستان بواسطه هوای گرم و خفه خود خالی می شود . تمام متمولین بدانکه سکو البرز که در سه چهار فرسنگی تهران واقع است به بیلاق میروند . بیلاق مزدور يك هزار پا از تهران مرتفعتر است . در روسیه بیلاق عبارت است از محل سکونت موقتی و در ایران برعکس اطرافگاه متمولین است که بیشتر سال را آنجا می گذرانند بنحویکه اوایل اردی بهشت رفته در مهرماه بر میگرددند .

خانه های تهران از لحاظ اروپائی نراحت است . اطاق ها بدون قشه صحیحی بنا میگردند و غالباً سقف پائین می آید . خشت ها نیکه برای بالا بردن دیوار بکار میرود نه پخته و فقط در آفتاب خشک میشود و غالباً دیوار ها از بالا تا پائین بتکاف بر میدارد . کف اطاق ها یا از سنگ تخته مفروش و یا خاکی است . اطاق ها باقالبی یا نمده مفروش گردیده دیوار اطاق دارای طاقچه های چندی میباشد . هنوز نقاشی دیوار در ایران معمول نیست .

روی همرفته خیابانها و خانه های ایران از حیث قشنگی ظاهری و زیبایی از منچوریا عقب است . ساختمان داخلی خنها قدری بهتر از آنجا میباشد ولی نواقصی دارد .

یکی از نواقص خانه ها فقدان کامل سوخت است در صورتی که زمستان در تهران مرفی می آید که چندروز میماند و بعد آب شده

گلی چسب ناکی میشود

بهترین چیزی که در خانه های تهران یافت میشود یکی زیرزمین است که از حرارت سوزان آفتاب و گرمای روز میتوان آنجا پناه برد و دیگری باغ و حوض و جوی آب روان است

کرارا من بخانه ایرانیان متمول رفتم و هر دفعه از اختلاط سلیقه شرقی و اروپائی در تعجب شدم : پهلوی قالیچه خیلی نفیسی تابلو نقاشی معمولی قرانسوی و ساعت برنز روی بخاری اعلای مرمر دیده میشود قصر شاه ظاهر خیلی قشنگی دارد باغ آن بزرگ و هواره هائی در آن با ارتفاع بلندی میپرد قصر از اشیاء بیمصرف اروپائی که شاهان همراه خود از اروپا آورده اند پر است

پارۀ خیابانها درختان کهنی دارد که ریشه هایشان از جویهای اطراف خیابان مشروب میگردد . این خیابان ها نظیر بولوار و بهترین خیابانها محسوب میشوند

تقریباً تمام مهمان خانه های طهران و بانک روس و سفارت انگلیس و ترکیه و بلژیک و معازنه های اروپائی در یکی از این خیابانها واقع هستند

خیابانهای درجه دوم شب برای گردش واقعا خطرناک است . غالباً میان آنها چانه های روباز و جویهای زیادی دیده می شود . باستثنای دو خیابان که ندرتاً چراغ های برق کم نوری در آنها قرار داده شده و تا ساعت ۱۰ شب می سوزد بقیه خیابان ها و کوچه ها بکلی تاریک و فاقد روشنی است . شب در خیابان ها با فانوس حرکت میکنند

آب شهر فراوان ولی تقریباً تمام آن بمصرف آبیاری باغها میرسد و برای آبپاشی خیابانها چیزی نمیماند . حق مشروب شدن را از میراب که مستخدم مخصوصی است میخرند و از روی ساعت و روز حق مزبور مشخص میگردد

معمولاً هفته دوروز از نهری که در کوچه است آب باز می کنند . در باقی اوقات میشود که ده ساعت اتصالاً آب بحوض میابد

و از سر آن پائین ریخته تحت نظر باغبانان به باغچه ها تقسیم میگردد
مغازه بزرگی از لحاظ داروپایی نیست . تقریباً ده بیست قهر خارجی
تجارت متوسطی میکنند و ده ها هزار دکاندار تقریباً در کوچه و خیابان
بکاسپی های مختلفه اشتغال دارند .

دکاکین آذوقه فروشی بیش از هر چیزی است ، در سر واهها
غالباً صرافهائی نشسته اند که پول خورد میکنند و بعضی جاها هم سقایی
هستند که با فروش آب یخ و بستنی پدی امرار معاش مینمایند .
جالب توجه تر از هر چیزی در تهران بازار است که هزاران
کوچه قنک پیچ و خم دار از اطراف بان میاید و سواره رفتن در
این کوچه ها اصلاً خطرناک است .

بازار عبارت است از صدها دالانهای عریض سرپوشیده که دکان
هائی در اطراف دارد و جمعیت بسیاری در آن آمد و رفت می کنند
داخل بازار حمام ها و مسجد ها و قهوه خانه های زیادی یافت میشود
و به عبارتی آخری شهری است داخل شهر دیگری ،
مکان های عمومی از لیل قنار و قهوه خانه های عالی و رستوران
در تهران نیست فقط يك سیماي (سایه نماي) سوخته است که تقریباً ایرانیان
بان میروند .

عمارات قشنگ قابل تماشا کم است فقط قصر شاه و مسجد سپهسالار
با آن گنبدش و مجلس که آنهم حالیه خراب شده تا اندازه دیدنی است و بقیه
خانه هارا از پشت دیوار نمیتوان دید .

میدان جلوی مجلس دوخت کاری شده و راجع به آن بعد نیز
صحبت میکنیم زیرا میدان آخرین جنگ خونین ۱۰ ژون (اوایل تیرماه)
بوده است .

وسط میدان توپخانه باغ خرابی است که در چهار گوشه آن
چهار عراده توپ کهنه قرار داده اند و اطرافش سرباز خانه های دو طبقه
ساخته شده و دروازه هائی به آن باز میشود که معبر عمومی است .
الای پنجره ها (شیر و خورشید) علامت ایران نقش گردیده
عمارات مزبور و مخروبه و قابلیت سرباز خانه بودن را ندارد ، از يك
طرف سربازخانه ها توپهای قدیمی با جعبه مهمات و چرخ شکسته روی سنگ

فرش قرار گرفته است.

این خلاصه تمام چیزهایی بود که میشد درباره تهران گفت . در ساعت ۲ - ۳ بعد از ظهر بواسطه گرمای فوق العاده شهر تقریباً تردد قطع میشود . نزدیک غروب آفتاب مجدداً معابر از هیاهوی جمعیت پر میگردد .

اول شب ها از یکدیگر دیدن می کنند یا بگردش می روند . جمعیت روی سکو ها اطراف فواره ها نشسته بجای خوردن مشغول یا روی قالی ها نشسته بدرویشی که مرثیه درباب شهادت امیرالمؤمنین و پسرانش میخواند گوش می دهند و از لطافت و خنکی کم هوای شب تابستانی لذت میبرند .

کم کم جمعیت کوچه ها و خیابان ها کم میشود . فقط تجار مقابل چراغ های کم نور خود در دکانین بانتظار مشتری می نشینند . تقریباً در ساعت ۱۱ همه تهران خوابیده و فقط صدای چرخ کالسکه که ندرتاً میگذرد سکو ترا برهم میزند .

اهل شهر صبح خیلی زود تقریباً ساعت ۴ بعد از نصف شب از خواب بیدار میشوند . دسته روان و دوره گردان در پس کوچه ها متاع خود را بمعرض فروش می گذارند و صدای زنگ کاروانیکه میخواهد برافقند از کوچه های پاریک می آید .

شتر های گردن دراز پشت سر یکدیگر قطار شده حرکت میکنند و الاغ های کوچک باهنجار برتنه ریز برافقند با شکل افزیز بالان های عریض دیده میشوند .

همچنین رؤیا های سیاه یازانی در چادر دیده می شوند که با عجله بیازار میروند ...

هنوز آفتاب کاملاً بالا نیامده و اشعه آن نمی سوزاند بلکه می نوازد . در تهران این موقع بهترین وقت گردش کردن است . هر قدر خورشید بالاتر بیاید زمین خشک و شکافته را بیشتر سکرم می کند . . .

هر دم چارپا یا هر گردش چرخ ابری از گرد و خاک در کوچه های پر جمعیت تولید مینماید .

در تهران بین اروپائیان و ایرانیان معمول پیاده رفتن معمول نیست مردم معمولی از واگون آسیبی که در معابر عمده حرکت می کنند استفاده مینمایند .

از لحاظ رعایت آسایش عمومی تهران در خور هرگونه تنقیدی است . عطرهای شرابی حاصل فاضل آب و شستشوی خانه ها است که که در کوچه ها میریزند و نعلش مك و گربه که در مجاری روباز آب مشروب شهر که از آن مینوشند افتاده و چاله های سرباز کوچه ها و خیابان ها و دستجات گداهای مسیح و دزدی و غارتگری هیچیک را نمیتوان جزو افتخارات کالاتر شهر نامید .

تنها دسته های پنج نفره سرباز های نیمه برهنه که در قراولخانه ها و درب ابنیه عمومی و بعضی خانه های اشخاص متنفذ کشيك میدهند يك قوای حفظ امنیت عمومی محسوب میشود .

قشون بی آزار حواییده و تمام تجهیزات مختصر و نا چیز خود را روی جاتمة قشك های قدیمی زيك زده آویزان نموده است . اطراف تهران را دیوار نیمه خراب گلین طرح قلعه ای محصور کرده است . خندق دور شهر پیمچاپیج و خم دار و داخل خندق نعلش حیوانات بزرگتری دیده می شود که مك های ونگرد مشغول آن هانند .

دروازه های شهر با کاشی های رنگ مرنت و نقش های ادوار پهلوانی مزین می باشد . معمولاً روی دروازه ها نقش ایلیا مورمتس ایرانی (رستم) که هزاران اشخاص کوتاه قد تپل را متفرق ساخته منقوش است .

این دروازه ها نیز مثل همه چیز ایران در حال خراب شدن است : کنگره ها افتاده ، رنگ ها رفته و قسمتی از بالای دروازه و درج های كوچك آن خراب و اثری از آنها باقی نیست . تمام معمولین از گرمای واقی العاده تابستان و گرد و حاك و خفگی هوا به بیلاقی که در دامنه کوه البرز واقع گردیده پناه میبرند . شاه هم چندین قصر ساعیغ های سایه دار در بیلاقی دارد و همه سفارتخانه های حرجه نیز به بیلاقی میروند . یکی از بهترین نقاط

تابستانی بیلاق روس در زرگنده است که شاه متوفی بروسیه هدیه داده است.

خانه خیلی عالی وزیر مختار روس با حوض بزرگی که آب بجای دارد در جنگل انبوه سبزی واقع شده که عمارات اعضاء و دفتر سفارت در آن بنا گردیده است.

در باغ محوطه بزرگی برای تنیس موجود و هوای زرگنده بواسطه ارتفاع محل خود که در دامنه پائین کوه است به مراتب بهتر از هوای چلنگه میباشد.

غیر از سفارت روس انکیسهام جای خیلی خوبی در پارك سایه داری دارند، سایر سفارت خانهها هم در نزدیکی زرگنده و ۱۲ ورستی تهران و ۸۰۰ - ۱۰۰۰ پا ارتفاع از آنجا میباشد.

بهاوی شهر بیرون دروازه قصر سلطنتی موسوم به پادشاه بنا گردیده و حکمران ایران حالیه در آنجا است.

قصر دوشان تپه بیرون شهر روی یک تپه منفرد سنگی بنا شده و خیلی طرف توجه مرحوم ناصر الدین شاه بوده حالیه متروک میباشد، من چندین مرتبه در حین گردش سواره صبح خود به آنجا رفتم. پائین پارك بزرگ و اطافهائی برای خورده پاهای درباری ساخته شده نزدیک پای تپه سنگی یشته سبزی دیده می شود که جویبارهای کوچکی از سنك بیرون آمده به آنجا سرازیر میگردد. از روی محوطه كوچك فراز تپه بهترین مناظر طهران ظاهر میشود و با خانه ها و عمارات و دیوارهای کوتاه خود شبیه يك پارك ده ورستی بزرگی است.

شاه و حکومت ایران

حکمران ایران محمد علی شاه رفیق و طرفدار بزرگ روسیه محسوب میگردد. مشارالیه کمی روسی میداند و در موافقی که یکی از اتباع روسی ملتى به حضور او معرفی میگردد سعی میکند روسی دانستن خود را به او فهماند. شاه آدمی است کوتاه قد و خیلی قریب به صورت یحیی دارد اخلاقا بیشتر مایل به زندگی بی سرو صدا و آرام شرقی است تا به رفق و فتق امور مملکت خراب از هم گسیخته ای که زمانى خیلی عظمت داشته است.

شاه تنبل و بی عزم و اراده و مذهبی کاملاً تحت نفوذ درباریان خود قرار گرفته و تمام امور مملکتی (اگر بتوان هرج و مرج کاملی را که در اداره عالییه ایران است چنین نامید) بدون کوچکترین رسیدگی و تفتیشی در دست درباریان بی مسئولیت می باشد .
اشخاص نیمه سواد دار امور را بیشتر به شع و منافع خود می گذرانند .

پسران باغبان های درباری که طرف توجه و میل شاه واقع میگردند بسرعت برق به مقام پیشخدمتی مخصوص رسیده و در اولین مرتبه بی مرحمتی و خشم شاهانه به مقام اولیه خود بازگشت مینمایند .

شاه در قصر خود که بوسیله دیوار های بلند و مستحفظین قصر از شهر جدا میباشد در قصر لعیده تقریباً روزی شش ساعت مشغول نماز و باقی وقت را به امور اندرون سر میبرد . حرم شاه مختصر و عبارت است از یکزن که از خانواده سلطنت میباشد با خانهای نزدیک باو و عده خواجه حرم سرا و ده ها پسر و چه هائی که در اطاقهای اندرون خدمت میکنند . بزرگترین کیف شاه این است که مقابل میز کوچکی بخوردن تنقلات و شربت آلات و شرابهای شیرین وقت بگذراند . این وضع زندگی که حالیه بین تمام قومندان دنیا مرسوم گردیده حیات شاهرا تهدید مینماید .

تمایل شاه بروسیه باعث شده که مصرا طبیب شخصی خود را از اطبای روسی که دکتر سادوسکی نامند انتخاب کند و تربیت ولیعهد را به سلطان سمیرنف (که دوره مدرسه زبانهای شرق را به اتمام رسانیده) واگذار ساخته و بکنفرار اتباع روس موسوم به شاپشال را بسمت رفاهت خود برگزیند .

شاپشال در سیاست خارجی شاه خصوصاً نسبت بروسیه نفوذ سیاری دارد . بالاخره شاه که مستشاران نظامی روس را بگانه تکیه گاه خود می بیند فوق العاده نسبت بطفل نوزاد روس [برینگاد قزاق اعلیحضرت همایونی] که بگانه قسمت منظم نظامی است امراز محبت میکند

ولیعهد سلطان احمد میرزا تحت نظر آقای سمیرنف تربیت میگردد . ولیعهد صفا ۱۲ ساله جدی و رنگی است . مراتب تکامل

تعلق خاطر او باقسام لباسها و اسبابهای سنگی مشهود میباشد. مشارالیه فوق العاده دوست دارد که درباریان باو تعظیم بلندی بکنند - باری در آتیه ما داشتن منش اروپائی، یک نفر مستقیم برای آسیائی خواهد شد مری ولیعهد برای ارتفع ساختن صفات نکوهیده که در او میدید زحمت ها کشید. تا آمدن سمیرف سلطان احمد میرزا گاهی بشوخی های معمولی مبادرت می جست مثلاً گوش آدم بیگناهی را که اتفاقاً میگذشت با امبردانی که در بخاری سرخ کرده بود داغ مینمود



شا پشال

ولیعهد جوان سه صفت با پسندیده دارد : عشق به پول حسادت و عقیده باقتدار فوق العاده خود. مشارالیه این صفات را همیشه ابراز میداشت و حالیه فقط به علت نفوذ آقای سمیرف مراتب متعین تر شده است .

س . م . شاپشال حکایات بسیاری از ولیعهد برای من نقل می کرد . مثلاً میگفت وقتی در تبریز بودند یکفر تاجر روسی صد منات نقره در يك کیسه ابریشمی باو هدیه و تعارف داد . این بیچه يك هفته تمام با این پولها بازی میکرد و بعد اظهار تمایل کرد که دوباریان هم از تاجر یاد گرفته پول نقره باو تقدیم کند .

وقتی ولیعهد عينك طلای آقای شاپشال را دید خواست که فوراً باو تقدیم گردد .

وقتی جواب رد شنید پیش پدر دویده و استدعا کرد متخلف جسور را تنبيه نماید و گفت :

« اورا آقدر باچوب زن که سیرد »

شاه جواب داده بود : « اگر من میخواستم هم نمی توانستم برای آنکه اوتبعه روس است . »

ولیعهد متغیر شده گفته بود : « مردم شوی اتباع روس را ببرد - حتی نمی توان آنها را كنك رد . » و تاچند ماه باشاپشال حرف نمیزد .

پنج سال قبل در زمان سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه در حضور تمام درباریان اتفاق عریبی رخ داد :

شاه فعلی فرما فرمائی آذربایجان را داشت و تبریز محل اقامتش بود . یکدفعه که به طهران آمده بود پسرش را همراه آورده بود که جدش اورا به بیند .

ولی ملاقات پدر بزرگ ونوه بدون حادثه نگذشت .

مظفرالدین ساعت طلائی به نوه خود بخشید . سلطان احمد میرزا ساعت را نگاه کرده باقوت هرچه تمامتر دیوار زد

همه بجای خود حشت شدند . پدرش از غضب شاهانه در هراس شد . بیچه هم دایم با زمین کوفته فریاد میکرد که چگونه جرئت کرده اند ساعت بدون برلیان به او بدهند در صورتیکه ساعت نوکرهاى او پراز الماس است

این رویه وحشیانه و خود سرانه مطبوع طبع مظفرالدین اقتاد مشار الیه به تنها چشمه گین شد که تقاضای نوه به گیر خود را نیز

انجام داد و از اروپا برای او ساعت دیگری خواست .
 میان اطرافیان ناچیز حکمران ایران که القاصد مزوگی مثل
 « شمشیر مملکت » « نور دنیا » و غیره دارند (به اصل القاب توجهی
 نشده است - مترجم) و وزیرای مملکت می باشند فقط دو نفر تا اندازه اهمیت دارند
 و قابل ذکر هستند .

شاپشال فوق الذکر مقام اول را احراز کرده مشارالیه جوانیست
 جدی و فاکولته شرق او نیورسیت سن پتربورک را تمام کرده و موقعی
 که شاه فعلی سمت ولایت عهد را داشت برای تربیت او به ایران
 آمده بود .

این جوان با استعداد زربك سرعت دوستی شخص شاهزاده را
 جلب کرد و نفوذ سیاری در دربار به سرسانید . موقعیکه محمد علی
 شاه فرغرمای قبرز بود شاپشال راهنما و هادی عملیات او بوده در
 حقیقت آذربایجان را او اداره میکرد . مشارالیه نفوذ خود را
 پس از قرار گرفتن محمد علی بنخت شاهی هم حفظ نمود .

شاپشال نسبت به منافع روس کاملاً وفادار بود و در کشمکش
 های خیلی نادر سیاسی که گاهی میان ایران و روس رخ میداد خدمات
 شایان و مهمی ابراز میداشت .

بدبختانه این اواخر يك دسته قوی از درباریان بر علیه او
 تشکیل شده سعی هستند او را طرف کم مرحمتی شاه قرار داده از
 دربار برانند . علت این حرکت علاوه بر حسادت درباریان این است
 که شاپشال در معاشرت و برخورد به آنها قدری بلند پروازی میکند .

در اواخر ۱۹۰۸ پس از مراجعت من از ایران با وجود شمشخواری
 فوق العاده شاه که در خیلی چیزها رهین شاپشال بود و تاسف قلبی او
 شاپشال مجبور بترك ایران و بازگشت بروسیه شد .

فقط سعایت و ضدیت دسته محافظه کار باعث شد شاپشال شاه را
 ترك کند . از لحاظ منافع روس كناره گیری شاپشال فقدان
 عظیمی است زیرا برفتن او از نفوذی که روسیه در دربار داشت
 کاسته شده باشکال می تواند با جریان دسته قدیمی محافظه کار ایران
 كناره بیاید .

رئیس این دسته یکی از درباریان کهنه قلعه‌ای است که حالیه وزیر
چنگ و موسوم به امیر بهادر چنگ میباشد.

امیر بهادر صمیمی ترین و اولین رفیق شاه مرحوم و عامل عمده
سیاست داخلی و خارجی او بود.

شاه مرحوم بهداری صداقت و درستی امیر بهادر
که رئیس کشیکچیان خاصه بود اطمینان داشت که قبل از مرگ او را بولیمه
سپرده و مطمئن ترین درباریانش معرفی کرده بود.



« امیر بهادر »

ولی محمد علی شاه با وجود تقاضای پدر مرحومش فوراً او را
از ریاست کشیکخانه خلع نمود و علت این کم مرحمتی در کسی معلوم
نگردید و تصور می‌رود بخورده حساب‌های قدیمی باعث خلع او شده باشند.
نظم قشون بی انضباط و سوار چریک کشیکخانه که رئیس

جدید سیرده شده بود بکلی از هم گسیخت . باری یکدفعه افتضاحی رخداد که شاه کم جرئت را بر جان خود ترسانده وادارش کرد رئیس جدید کشیکخانه و اشخاصی را که معرفش بودند اخراج کند .

قضیه از این قرار بود : خدمت مستحفظی دربار و حتی کشیک خوابگاه شخصی شاه بقدری نامرتب بود که شبی یکنفر امیر پنجه از طرف لیاخوف برای عرض راپرت قوری بحضور شاه میرود .

از بدو ورود بقصر تا پشت خوابگاه شاه یکنفر سرباز برنخورده خود درب اطاق خوابگاه را زده اجازه ورود میطلبد .

شاه پس از این افتضاحی که حتی در ایران هم نظیرش دیده نشده بود امیر بهادر را احضار و به شغل سابق منصوبش ساخت .

باقی عملیات درباری امیر بهادر را در ضمن شرح وضعیت سیاسی ایران و اقدامات ضد انقلابی دهم ژون سال جاری متذکر میگردم .
بمرور ایام امیر بهادر بوزارت جنگ منصوب و کم کم مقام اول را در دربار احراز نمود .

این درباری نیمه سواد دار خلیه پس از رفتن س . م . شاپشال نزدیکترین مشاور شاه و عامل سیاست او محسوب میشود . طرح « شورای مملکتی » که دارای پنجاه نفر عضو بانهخاب دولت باشد بجای مجلس از تهورات و عقل عالی او است مشارالیه بزرگترین دشمن اصلاحات اساسی و تغییر شکل حکومت میباشد در صورتیکه برای ایران اصلاحات فوق العاده ضرورت دارند .

هیئت وزرای ایران (قرار میگذاریم اشخاص جاهل بیکاره را به این نام بخوانیم) عبارت است از ده نفر اعیان درجه اول ایران که دارای هیچگونه معلوماتی نیستند .

معلومات آنها عبارت است از خواندن کاغذ و از حفظ داشتن قرآن و اشعار سعدی .

بگانه وزیر دانشمندی که فاکولته حقوق او نیورسینته سن یتر بورک را تمام کرده و به وزارت عدلیه منصوب شده بود چون نمی توانست هیچگونه اقدامی برای بهبودی وضعیت اسف آور عدلیه ایران بکند ناچار شد همکاران لایق خود را ترك گفته استعفا دهد . بمشارالیه به

اعتباری جهت پرداخت حقوق قضات میدادند و نه اجازه داشت قوانین جدیدی جهت توسعه قوانین شریعت که برای زندگی واقعی بدود نمبخورد وضع کند و از اقداماتی که در نظر داشت برای جلوگیری از رشوه خواری که بی اندازه در ایران معمول است اعمال نماید جلوگیری شد ...

نباید به ایران با چشم اروپائی نگریست . دستوری که برای اروپائیان فوق العاده لازم است این است « قازمانیکه شخصا دقت و واریسی کامل نکرده هیچ کار ایران را جدی نگیرد » .

ما خیلی خوش باور هستیم . در روزنامه میخوانیم که « در طهران بانک ایران باو دایع شخصی رای ترویج صنایع ملی و تجارت تشکیل شده » و باور می کنیم که این واقعاً بانک است نه انتشار عاری از حقیقت وهو .

مخبرین جبریده « رچ » به روزنامه خود تلگراف می کنند که « در تبریز اولین مریضخانه ایرانی تأسیس یافته . وسایل مریضخانه را ستار خان نزرگترین مجاهد در راه آزادی ایران داده است » . مخبر روزنامه « نویه ورمیا » با قیافه جدی و حالت خونسرد خود به آنها می رود و دو اطاق متعفن و ملافه های سوء ظن داری می بیند در صورتی که طیبی در بین نیست و فقط همان تابلو مریضخانه است ،

این قبیل تابلوها هر چیزی را در يك مملکت خراب و

متلاشی شده ای مستور میسازند.

وزارت خانه ها هم همین طور فقط اسامی نزرک دارند وزیرماده دیناری پول ندارد وزیر جنگ عده برهنه و گرسنه تحت امر دارد . ندیهی است تیپ « ریگاد » قزاق تحت امر او نیست زیرا چنانچه به او بپارند نمیدانند با آنها چه بکنند . وزیر عدلیه قوانین و مقررات قضائی ندارد . معارف بدون مدرسه ، وزارت خارجه رابطی است بین وزرای مختار و امیر بهادر آنها در کارها و چیزهایی که اطلاعات کم و تصدور مبهمی دارد .

وزیر داخله هم فقط از روزنامه اخبار و اطلاعات بلوا و شورش

و یاغیگری و غارتگری طوایف کرد و غیره و نافرمانی و گروختن را امتساح میکند ؛

کلیه امور مربوطه این (وزارت خانه ها) هر کیف بحر می یکنفری است که رئیس کابینه نامیده میشود و با وزیر اثر خانه به باغ وزارت خانه رفته مقابل فواره زیر سایه درختی نشسته ظاهرا نشان می دهد که مشغول انجام اوامر اداری است .

بقیه درباریان قابل نام بردن نیستند . تمام شغل دولتی

آنها عبارت از رشوه خواری و چپاول نواحی است که به آنها سپرده شده .

بواسطه وصول عواید غیر قابل ذکری خزانه شاه کاملاً تهی است . نمونه روشن و واضح بی پولی ایران این است که نه تنها حقوق سرباز که هیچوقت دیناری دریافت نمی کرده پرداخته نشده بلکه حقوق اتباع روس هم که در خدمت اعلیحضرت شاه هستند پرداخت نگردیده است . مثلاً وقتی من این سطور را می نوشتم پنج ماه بود موجب استاد اسلحه ساز روسی موسوم به مرسالف که ماهی ۵۵ تومان می گرفت پرداخته نشده بود . فقط دو ماه بعد از بازگشت من مرسالف بزور و حکمک سفارت حقوق خود را گرفته فوراً به روسیه برگشت .

این تصور که گویا شاه متمادی می باشد کاملاً غلط است . از لحاظ یکنفر عادی البته گدا نیست زیرا تقریباً پنجاه قصر و صندوق های یرلیان و غیره دارد ولی همین و بس .

شاه نه پول و نه اعتبار (کردی) دارد . هیچیک از این خورده در باربان مواعبی ندارند و کار فقر مالی مملکت بجائی رسیده که تاجار از دادن نان و گوشت هم خود داری میکنند . تمام عواید گمرکات که یکسانه هر وصول تقدینه است تحت نظر دودولت معظم همسایه میباشد .

روسیه مراقب عواید بنادر انزلی و آستارا و مشهدسر و خدرگر و نقاط سرحدی قفقاز و ترکستان است و حقوق بریکادقراق اعلیحضرت همایونی و فرع قروض ایران و اصل آنها بر میدارد و انگلستان هم

بایر داشت عواید بنا در محصوره و بوشهر و سایر بنادر خلیج فارس حساب خود را تصفیه میکند .

فقر و تهیدستی کامل خزانه ایران و ضعف دولت در تغییر ترتیب وصول عواید علت عمده عدم ترقی ایران میباشد .

در روزگار بهتر گذشته خزانه شاه تا اندازه ای عایداتی داشت ولی حالیه با غارتگری حکام و سایر اجهالاتی که برعیت گدای بی چیز میشود وصول عوایدی به خزانه امکان ناپذیر است . گذشته از این ها بی نظمی ایران و اشغال ناحیه ارومیه در چندی قبل از طرف ترکها و اشتشاش کردها و انقلاب و جنگهای داخلی در آذربایجان و شیوع قاچاق که بعد از قضیه پيله سوارزیدادتر شده همه دست بهم داده خزانه شاه را کاملاً تهی و مفلس کرده اند .

در ولایات قدرت دولتی در دست حکام تمرکز یافته آنها مالیات را جمع آوری میکنند و دعاوی مردم را قطع و فصل نموده بدون خستگی مردم را می چایند .

صنعت و خصلت اخیر الذکر از والی ها به حکام جزو و کلاستر های شهر و حتی کدخدایان دهات نیز سرایت کرده است . جمع آوری مالیات بعهده سواران چریک غارتگری است که معمولاً از اهل ولایت دیگری میباشند . سواران در ازای مساعدت و کمک در جمع آوری مالیات چهار یک میگیرند . دوسوم باقیمانده از آن حکومت و ته مانده آن هر ساله تقدیم شاه میشود .

شماره ای راجع بایران

مقاله نامه چندی قبل روس و انگلیس مناطق قوقازی روی نقشه ایران تعیین کرد که حدود منافع این دو همسایه معظم را نشان می دهد .

بروسیه حقی داده شده در قسمت شمالی ایران « ابراز قوقاز » میکند و حد آن بالا تر از خط متوازی است که از همدان می گذرد جنوبتر منطقه می طرف . واز شیراز منطقه قوقاز انگلیس ها شروع گردیده است .

بموجب این معاهده که برای خود خواهی ایران چندان تعریفی
ندارد ایالات آذربایجان ، گیلان ، مازندران ، حومه طهران و مشهد
یعنی آبادترین و مستعدترین قسمت ایران بروسیه واگذار شده است
صحراهای شنزار حشک زرگی با نادر خلیج فارس نصیب
انگلستان شد . در منطقه فوژآن فقط حوالی شیراز و اصفهان و سیستان
آباد است .

(از سدرجات این کتاب بخوبی دیده میشود که اجاب پاسخ
چشمی نما نگاه می کردند و چه اشتراکاتی داشتند . حالیه که خیالات
آن ها درهم شکسته و نقش بر آب شده بر ما است که کاملاً قوی شده و موقعیت خود
را محکم سازیم . مترجم)

علاوه بر این تقسیم وجدانی ایران هر دولت چند قطعه اراضی
را تصرف آورده اشغال کرده اند

مثلاً روسیه جزیره آشوراده را که در جنوب شرقی دریای خزر و مدخل خلیج
بندر گز (مؤلف همه جا بندر گز را کمار گز نوشته) واقع گردیده
اشغال نموده و انگلستان هم نادر چاه ها و جاسک را در خلیج فارس
(مؤلف اشتباه کرده این دو بندر هر دو در خلیج و دریای عمان واقع
میشوند) تصرف آورده است

نظریاتی که دو سوم حاک ایران بدرد محل نشینی نمیدوردم جمعیت
آن خیلی کم است . نفوس ایران از طوایف مختلف و بیش از
۸ ملون نیست . (اجاب با همین قبیل نگارشات مغرضانه میخواهند
بین طوایف ایرانی براد اختلاف انداخته وحدت ملی ایران را پایمال
سازند . مترجم)

من خواننده را با ذکر حالات جغرافیائی و آبیاری و غیره ایران که
از آن مطلع است بدرد سر نمی اندازم .

ملت ایران واقعاً خوش بخت و بی اندازه بر دینار و تپل و صلح
جو است . رشادت و شجاعت فوق العاده ندارد . راحتی را دوست
داشته آرا تمام سعادت های زمین ترجیح میدهد .

(باید از دریچه چشم نویسنده و امثال ان نگاه کرد . مترجم)

البته احتیاجات ملکه ملت ساده ای فوق العاده محدود است. برنج غذای معمولی آنهاست و یکنفر ایرانی معمولی با روزی پانزده شاهی گذران میکند.

راجع به اخلاق و اطوار و زندگی ایرانیان علاقمندان میتوانند به آثار مشروح و مبسوط لومبیسکی «ایران و ایرانیان» هر چند خیلی قدیمی شده مراجعه کنند.

وضعیت مردم عادی در ایران فوق العاده تند و سخت است فقدان حکومت مقتدر و قانون آنها را قربانی اجحافات مأمورین دولت و غارتگری خوانین محلی کرده است مالیات را با فشار از آنها میگیرند و در ایران هیچکس اطمینان ندارد که فردا سیر یا اساسا زنده خواهد بود.

(از حیث فشار مأمورین دولت و فقدان قانون گویا روسیه آنوقت هم با ایران آن ایام فرقی نداشته است برای فهم مطلب به آثار تولستوی نویسنده و فیلسوف شهیر روس مراجعه شود. مترجم)
فقدان کامل عدالت و ظلم و جور مأمورین دولت و راهزنی کردها و ترکمن ها رعبت و میل نکار را از مردم سلب کرده است.

تجارت ایران به آخرین درجه انحطاط رسیده کلیه طرق مواصلاتی عمده و راه های کاروان رو در دست طوایف و غیبه کوهستانی می باشد.

بدیهی است با این وضعیت تجارت از بین میرود تجارت ایران قبل از انقلاب هم توسعه کاملی نداشته است جزئی صادرات مواد خام مختلف از ولایات مرکزی به تهران و از آنجا از بهرین شوسه روس با چارپایان به آنرلی حمل و وسیله کشتی به بادکوبه فرستاده می شود (مؤلف کتاب در هر جا که توانسته جاده شوسه تهران به پهلوی را که شرکت روسی ساخته بودستوده و می خواسته به رخ حواسدکان بکشد که اگر روس ها نبودند همین راه هم ساخته نمیشد.

در صورتی که ایران به همه دنیا ثابت کردند اینک کسب امور مدیست تحت نظر قائد توانای خود بدست ایرانیان اداره می شود راههایی ساخته شده که شوسه طهران به پهلوی پیش آنها قابل ذکر نیست مترجم)

فقط سه ایالت شمالی : آذربایجان و گیلان و مازندران تجارت سیاحتی با روسیه دارند . از این ایالات ابریشم و پنبه مهمترین محصول شمال ایران به روسیه حمل می شود .

تجارت با انگلستان خیلی به سستی و ضعف انجام میگرفت علت کمی تجارت مزبور این است که راه های چارپارو بنادر جنوب از کوه های مرتفع و متوازی میگذرند که فقط در مدت تابستان یعنی نصف سال قابل عبور می باشد از شیراز به مد راه از بیابان سخن را و وسیعی می گذرد .

اتصال ایران بوسیله خطوط آهن به قفقاز و ترکستان و هند و بعداً به بغداد که راه را به خلیج فارس باز میکند علاوه بر امنیت مملکت که در درجه اول اهمیت است باعث توسعه و ازدیاد تجارت ایران خواهد گشت .

مدتهاست مذاکره این خطوط در بین است . چندین سال قبل شاه مرحوم امتیاز خیلی از این خطوط را واگذار کرده ولی به علل مختلفه ساختمان آنها تا بحال شروع نشده است .

انقلاب ایران مملکت را با و لاس و ورشکستی سوق داد و در عین این که اقتدار ضعیف شاه را متزلزل کرد برای آسایش ملت هم کاری انجام نداد .

خواه مجلس باشد یا نباشد بینظمی و اغتشاش تاوقتی ادامه خواهد داشت که قوه مقتدری که استعداد رفع غائله را داشته باشد در مملکت پیدا شود

(یقیناً مقصود مؤلف از قوه مقتدری که استعداد رفع غائله را داشته باشد قوه خارجی بوده که برای دخالت در امور ایران و اجرای معاهده ۱۹۰۷ تهیه دیده شده بود ولی تجربه نشان داده هیچ قوه خارجی در مملکت دیگری قادر بر رفع اغتشاشات داخلی نیست و امنیت ایران فقط با قدرت داخلی آن امکان پذیر بوده و صورت هم گرفت . مترجم) .

ولی حتی در صورت امنیت مملکت هم با وجود عملیات جدی بانٹ روس که شعب خود را در تمام ولایات شمالی دایر کرده بواسطه

زیادی عوارض گمرک ورودی و گرانی کرایه و حمل با چارپا و غارتگری مأمورین رسمی و غیررسمی و بی اطلاعی طبقه تجار ایران بدون انشاء خطوط آهن سبب تجارت امکان نخواهد داشت .

قوای مسلح ایران

ایران از لحاظ نظامی برای ما اهمیت جدی ندارد . غیر از يك تیپ (بریگاد) قزاق شاهي که مرکب است از ۲ فوج سوار و يك گردان پیاده و دو آتشبار ۴ توپه و يك گروهان مسلسل قشون با تمام معنی این دولت در ایران وجود ندارد .

من وقتی تشکیلات قشون ایران را از روی اسناد محرمانه مطالعه میکردم تعجب میکردم . مثلاً : قسمت سوار چریک مرکز مهمی مثل قزوین روی کاغذ ششصد نفر سوار و سی و پنج نفر صاحب منصب قلمداد شده بود . مرکز تجمع قزوین است اول تصور می رود که اگر تمام عده این قسمت چریک هم حاضر نباشد اقلاً هر چند وقت يك مرتبه برای تعلیمات و مانور و غیره احضار می شود . ولی با خط ریزی در ستون پهلوی آن نوشته شده : «سوار احضار نگردیده . وضعیت فسرآت : ۵۰ نفر مأمور خدمت رؤساء ، سی نفر مأمور حکومت و بقیه مسرخصی بدون مدت» . چنانچه علاوه شود که این اشخاص هیچوقت در صدد تعلیم و فرا گرفتن اصول خدمت نبودند و اسلحه و تجهیزات آنها باید شخصی باشد و هیچوقت هم در موقع احضار حاضر نمیگرددند آنوقت معلوم میشود که موضوع حاضر ساختن ۱۰۰،۰۰۰ نفر سوار چریک در میدان جنگ حقیقت نداشته است .

قسمتهائی که فقط روی کاغذ نام برده شده اند بترتیب وراثت تحت امر خوانین محلی یا پسران فرماندهانشان قرار گرفته اند . بنا براین غالباً دیده میشود که فرماندهی فوج بسا اچھا ۸ - ۱۰ ساله میباشد .

مخارجی که برای نگهداری این قشون بمهده دولت است قابل ملاحظه نیست زیرا با وجود گروههای زیاد افواج و ریختن اسلحه و رفتن بخانه و تجمع صاحبمنصبان با اثاثیه خود بیای حکومتی و مطالبه اینکه اقلاً بحساب دولت بانها غذا بدهند تا از گرسنگی نمیرند هیچ

وقت مانها موجب اعیاد ازند . لباس این سربازان بیچاره لجام گسیخته خیلی بد و اسلحه آنها قدیمی و طوری محافظت میشود که لوله بواسطه زنگ زدگی قطورتر شده و کنگدن تفنگ غالبا باز نمیشود .
استخدام نفرات بطور داوطلب و از بین ونگردان تنبل بعمل می آید .

نظر باینکه خدمت سربازی موضوع خارجی ندارد سربازان بکار خود مشغول و سواران اصلا در مرخصی هستند .
تمایل ایرانیان باغراق آنها را مجبور می سازد بکمی وقت عده افواج خود را ضعیف نگردند در صورتی که هر فوج ۱۰۰ - ۲۰۰ نفر آدم دارد .

خیلی متأسفم که روی رساله ذیقیمت ژنرال کاساکوفسکی فرمانده سابق بریکادقزاق نوشته است محرمانه . اگر این لغت نبود من خواننده کان محترم را با مطالب پردر گوهر آن آشنا می ساختم . دریک جا موقع شرح یکی از افواج کرد یاد داشت کرده : « حتی برای خودشان هم خطرناک هستند . اصلا بدرد خدمت نمیدخورند » . « بدیهی است ژنرال کاساکوفسکی کرد ها را با سبک تربیت و رفتاری که مستشاران اروپائی در قشون ایران معمول کرده بودند قابل خدمت نمیدانسته و اگراد با سبک تعلیم و تربیت قشون متحد الشکل فعلی و رفتار صاحب منصبان ایرانی کاملاً بدرد خدمت نمیدخورند . مترجم » این قبیل ملاحظات در رساله ژنرال کاساکوفسکی بطور برجسته ای دیده میشود .

واقعاً هم ایران از لحاظ نظامی دارای اهمیتی نیست و بحساب نیاید . اشغال ناحیه ارومیه از طرف ترکها و غارتگری و چسارت کردها در مغرب و ترکها در مشرق وضع و عدم استطاعت دولت در برانداختن شورش تبریز بهترین دلیل این اظهار است .

قسمت های کوچکی که بجای افواج سوار که روی کاغذ نوشته شده در خدمت حکام میباشد فقط به جمع آوری مالیات اشتغال دارند . چنانچه حندق و دیوار گلی بوسیده نهران و قلعه هائی را که برای مراقبت کوچ شینان ساخته شده قلعه ننایم قلعه واقعی در ایران نیست .

حالی که عده مختلطی مرکب از دو گردان پیاده و صدیادوست نفر سوار قزاق ایک آتشبار صحرائی و مسلسل می تواند تمام عرض و

طول مملکت را بدون مواجه شدن با مقاومت جدی طی کنند . فقط تلك سواران طوایف کوچ نشین کوهستانی مثل مکس در شب باعث اذیت و آزار میشوند . در حین عبور از کوچه های طهران همه جا به مردم لباس پاره و ویرانه برمیخوری .

لباس رنگ برنگ سربازان هم به لباس مردم شباهت دارد . این مردم غیر جنگجو یا کیسه به دوش انداخته رام میروند یا ناچوب دست در کوچه ها ولگردی می کنند . غالباً این سربازان مشغول دلالتی یا صرافیه هستند

در درب خانه اعیان پنج شش نفر سرباز بدون آنکه عوض شوند به عنوان قراول افتخاری ایستاده اند . بواسطه بی مصرفی سربا زان و عدم اطمینان و اعتماد به آنها تمام ادارات ایرانی و اروپائی ، قورخانه ، محضرن ها و زادت خانه ها ، بانکها ، سفارت خانه ها و قونسولگری ها در تمام خاک ایران از خدمت بریکاد قزاق استفاده میکنند .

قزاق ها در سفارت خانه ها و بانک ها با پیراهن قرمز و کلاه پوستی کج بر سر گذاشته ایستاده با بی اعتنائی به سربازان پاره ای که لباسشان از گرده نظام اطریشی است نگاه مینمایند .

قسمت های سوار چریك تا آن اندازه که من مشاهده کردم چون از طوایف بختیاری و کرد و ترکمن و غیره احضار میشوند شاید لایق خدمت سوار باشند ولی از لحاظ نظام خیلی بد سوار می شوند و عادت آنها در سواری از این قرار است :

شل نشستن روی زین و آرنجهای باز و پنجه های باطرف بیرون سنگینی دست در موقع هدایت اسب و عدم توانائی حد اکثر استفاده صحیح قوای اسب و حفظ آن .

تنها هنجاری که در ایران با وجود سخنی زمین و آبی در راه های پر از سنگ معمول است چهار نعل میباشد . بطور کلی تشییع وضعیت سرباز های پیاده و سوار بی اندازه باعث تأثر می شوند .

روح سرباززی و مهم انضباط و وظیفه و غیره اصلاً وجود

ندارد. واقعه قصر شاه که قبلاً شرح آن را داده‌ام کاملاً انتظام داخلی بهترین قسمت های چریک را که از این قاجار و قراولی خاصه شاهی با آنهاست نشان میدهد

از قضیه فوق میتوان بوضعیت سایر قسمت های قشون پیریک پی برد آنها در صورتیکه بتوان بچه ها و پیر مرد های تنبل لوس بی استعداد را قشون نامید.

سرباز ها حتی برای خدمت مستحفظی و پلیس هم بدرد نمیخورند و فرمانده بریکاد قزاق موقعی که بحکومت نظامی تهران منصوب شد مجبور گردید از وکلای گردان پیاده خود سمت ریاست قراولخانه ها مرقد سازد. (عدم لیاقت زمامداران وقت لیاخوف جبار را بحکومت نظامی پایتخت ایران منصوب ساخت. مترجم) صمیمیت و فدویت سرباز ها نسبت بشاه خیلی مشکوک است. برای آن ها اصلاً فرق نمیکند که چه کسی بر تخت شاهی قرار گرفته است (بدیهی است نه تنها سرباز بلکه ملت هم به زمامدار بی علاقه نمیتوانست علاقمنده باشد ولی بشهادت تاریخ و علاقه تم تمام طبقات ملت ایران عموماً و نظامیان جان نثار خصوصاً قائد توانا و ناجی امروزی خود ملت ایران و نظامیانش همیشه نسبت پیادشاهان فدائی بوده و شاه پرستی بزرگترین صفت آنها محسوب میگردد. مترجم) بعداً من رفتار این قشون را موقع رفتن شاه به باغ شاه و مصادمات تیرماه شرح خواهم داد. این مردم همیشه گرسنه و برهنه که هیچوقت مواجبی از خزانه نمیگیرند فقط با غارتگری و امید آن زندگی میکنند. وقایع اخیری که من شخصاً شاهد آنها بودم وسیله شد که بتوانم ارزش واقعی نظامی این قشون را بسنجم. با همه این ها باید اذعان کرد که تربیت ایرانیها بزرگمشتی می‌ارزد. (این سطور منظور اروپائیان را در ثقافت تربیت و نشر تمدن نشان میدهد. مترجم) در صورتیکه تعلیمات صحیح و متین نظامی بگیرند حتماً تغییر روح در آنها داده میشود و بهترین شاهد و دلیل نکارشات من قزاق ها هستند که از همین مردم معمولی مثل سرباز استخدام شده‌اند..

غار تگری سرمازان پس از وقایع تیرماه از حد گذشت تمام اقداماتی که برای جلوگیری از غارتگری سرمازان بعمل آمد بی نتیجه ماند و بالاخره سرهنگ لیاخوف فرمانده مرگاد قراق و والی نظامی تهران مجبور شد آنها را به شش ورستی « یکفرسخی » تهران بار دو فرستد و خاطر نشان کرد در صورتیکه یکفر از این غارتگران شب در شهر دیده شود اعدام می گردد.

قشون ایران وقتی قدرتی داشته معلمین اروپائی و بیشتر اطریشی ها برای تربیت سرمازان استخدام شده بودند - هنوز آثار عظمت قدیم بر دیوار سرمازخانه ها و این دوئلتی دیده می شود ولی حالیه غیر از لباس باره ای بر تن و لک کردن پا برهنه نشاء دیگری از معلمین سابق اروپائی قشون دیده نمیشود . ایرانی ها اصلاً استعداد این را ندارند که خودشان کاری انجام دهند و قشون هم مثل سایر چیزها یکپرده تأثر آوری را نشان میدهد صرف نظر از موضوع جدید و انضباط و لباس و روح و غیره . این سرمازاها اصلاً نمیتوانند تفکهای ورند و مکنز خود را پر کنند من شخصاً چهار مرتبه برخورد م و دیدم که گنگسیدن را نمیتوانند باز نمایند من قسم می خورم که یکفر سرمار در تمام عمر خود قراول روی و تیر اندازی را نیاموخته و بلد نیست نشانه بگیرد و با عادت تیر اندازی بسمت آسمان برای ترساندن دشمن نمیتواند آدم را در بیست قدمی بزند .

وقتی که صحبت از قشون ایران میشود نباید از لحاظ اروپائی فکر کرد . قشون ایران عبارت از عده بیسرویه و انضباط است که از حیث استفاده و تعلیمات حتی از قشون بخارا و قبل از اصلاحات چین هم که دارای تویه ای چوبی بودند عقب است . قشون چین اقلانشان ها و از دهی خود احترام و افتخار میکنند ولی سرمازاها برعکس .

توپخانه قشون ایران عبارت است : از چند صد عرا ده توپ که اکثراً دهن پر هستند . بین آنها توپ های لوله صاف قدیمی هست که میدان توپخانه را زینت می دهند . توپ های برنزی دهن پری که کاترین دوم بایران هدیه نموده نیز در میدان توپخانه است .

توپهای مرزی اطریشی نوع اخاسیوس در مخازن و قور خانه
میباشد تمام توپخانه ایران بدرد تیر اندازی حقیقی جنگی نمیخورد .
کلوله و مهمات موجود دارند ولی صاحب منصب و تاین واسب ندارند
من یکمنظره ای را دیدم که هر اروپائی نمی تواند آن را
بیند زیرا که این اتفاق در هر صد سالی یکمرتبه رخ می دهد . واقعه
مربور حرکت توپخانه سرباز ها با تمام تشکیلات خود بود بپادشاه وقتی
که شاه اینجا میرفت .

صاحبمنصبان بدون اسلحه سرداری های بی سر دوشی در هر
دسته دسته سواره جلو ستون میرفتند . پشت سر آنها شش عراده توپ
برنز قدیمی اطریشی که در نور خورشید می درخشید پشت سر هم
حرکت میکردند .

نمره های توپ ها بایای بدون جوراب با همدیگر صحبت می
نمودند و بامردمی که دریاده رو ایستاده بودند شوخی میکردند ، قهریه
توپچیان بیچق در دهان مشغول کشیدن بودند .

گاهی يك توپ عتب می آمد و آنها را با هیاهویی در حبابان های
تنك جلو رانده به توپ جلو میرساندند و زمانی میشد که چرخ توپ
بجرز ها و ستونهای پیاده میخورد . یکجا قافله ای راه را بسته بود
و دقیقه ای توپخانه متوقف شد . همه مردم یاره پوره از این پیش آمد
استفاده کرده مثل کله به توپها چسبیده التماس میکردند آنها را روی
جعبه های مهمات سوار کنند و در شهر بگردانند . وقتی توپخانه براه
افتاد همه از همین مردم بهراد خود رسیده بودند .

چند روز بعد من سواره از پهلوی اردوی شاهی میگذشتم .
صدای بلند و ناهنجار موزیک توجه مرا جلب کرد . من اسب را از
جوی پرانده از پهلوی چادر های پراکنده اردو گذشته بطرف صدای
موزیک رفتم . وقتی نزدیکتر رسیدم نا تعجب دیدم قسمتی از پیاده سرباز
مشغول مشق با گرفتن است . من که میخواستم چنین منظره ای را
ندیده بگذرم قاحت کرده جلو رفتم و پهلوی تماشاچیان پیاده شدم .
قزاقی ایستاده بود . اسب خود را باو دادم و جمعیت را شکافته جلو
رفتم و پهلوی صاحبمنصبان قزاق که با دیده تعسخر به مشق سرباز ها

تکاء میکردند ایستادم .

امیر بهادر وزیر جنگ ملتفت آمدن من شد . این پیر مرد بلند لاغر که عینک بچشم داشت به چوب دست خود تکیه کرده با فرمانده فوج سربازان که دفیله میدادند صحبت میکرد . وزیر جنگ که خیلی بدقت بطرف من تکاء میکرد با سر جواب سلام مرا داده با اشاره حواشی کرد نزدیکتر بروم . من سه قدمی پشت سر او ایستادم .

تعلیمات امتداد داشت . فوج سرباز سیلاخور « بطور دسته جمیع مثل ستون » حرکت میکردند . فرماندهان گروهان که در سنگلاخ زمین میخوردند قداره ها را پهلوی کلاه می بردند . رسدها بدون پا گرفتن بدون نظام میرفتند . سر نیزه تفنگ ها بعضی رو به آسمان و برخی رو به زمین بود .

میان سربازان ریش سفید بچه های ۱۲ ساله هم می جستند . یک گروهان زاپس رده مدله ای یقیناً بطور وراثت فرمان میداد و به اشکال می توانست جلو گروهان راه رود . با وجود صدای طبل که مهمترین جزو لاینفک برای ارکستر ایران است دفیله و وضع آن ها در من تأثیر خوبی نکرد . پس از دفیله فوج زاپست داده عقب گرد کردند و صاحب منصبان جلوی صف ایستادند . امیرها در برای آنها بطقی کرد که مضمونش عبارت از شاه پرستی و وطن دوستی و لزوم جلوگیری از غارتگری بود . موزیک سلام ایران رازده پس از اتمام تعلیمات امیر بهادر با من دست داده عقیده مرا درباره قشون خود پرسید . من مجبور شدم زبان و عقیده خود را کج کرده بگویم که خیلی با استعداد هستند و پس از چند دقیقه مشق جدی و تعلیمات سربازان خوبی میشوند .

راست است اگر « ایرانیها زبان سروکله زنند می شود آن ها را بهتر از سربازهای فعلی تربیت کرد ولی از بدخنی صاحب منصبان ایرانی که قاندازه تحصیل کرده هستند اشخاصی در ادارات وزارت جنگ گمارده شده اند که هیچگونه اطلاعی از امور نظامی ندارند . ایرانیها « داشتن کادر خوب صاحب منصب قزاق بواسطه خود پسندی که دارند می خواهند سربازان را به صاحب منصبان رنگد قزاق سپارند و این خود پسندی یگانه راه ترقی و پیشرفت نظامی خود را سدود میازد . اگر ایران سه چهارم قشون خود را منحل کرده بکثرت دیگر را کاملاً تربیت کند

از حیث قدرت نظامی خیلی پیشرفت میکنند . ولی اجرای این نقشه امکان نایذ یراست زیرا این روبه باعث انحلال هزاران وراثت فرامندی خواهد شد .

در این ممالک هوسهای عجیب و غریب چیز هایی دیده میشوند که حتی از لحاظ ماهم شیر قابل توصیف است
مثلا در قورخانه ۴۸ عراده توپ صحرایی و کوهستانی سریع-الاطلاق شنیدر کرزو نوع گانه با تمام لوازمات و اشیاء یدکی موجود است و بکنفر نیست که این جواهرات را که بدون ثبت و صورت و نمره بشکل غریبی در حیاط قورخانه تهران ریخته از هم باز و جمع آوری کنند . فقط موقعی من در تهران بودم در ماه ژون (تیرماه) بهرمانده بریگاد (تیپ) قزاق اجازه داده شد گردان توپخانه سریع الاطلاق خود را با آنها تکمیل نماید.

من نیز از این پیش آمد استفاده کرده چند مرتبه همراه معلم توپخانه قزاقخانه سلطان توپخانه گارد سوار پرینوسف بقورخانه رفتم .
قورخانه محوطه وسیعی را تقریبا در مرکز شهر اشغال نموده و خندق گود و خاکریز بزرگی از هر طرف آنرا احاطه کرده اند و کشیکچیان بکشیک مشغولند و در قورخانه شخص را بوسط محوطه بزرگی هدایت میکنند . انبار های سنگی بسیاری در آن محوطه است . همه جا جعبه های چوبی و هر طرفی اسباب های توپ ریخته و هزار ها چرخ توپ در يك گوعه روی هم انبار شده است . در يك انبار خشك سنگی جعبه های بسیاری پر از باروط و کاوله توپ های قدیم و جدید روی سنگفرش کنار دیوار چیده شده جعبه های مهمات توپهای سریع الاطلاق هم همین جا است .

انبار دیگری درست یکموزه توپخانه بوده کیسه های پر از ساچمه که گلوش بارسمان بسته شده بود يك جا و نارنجکهای چدنی يكطرف و اقلام مختلفه تفنگهای تمام دنیا طرف دیگر و جعبه های فشنگ جای دیگر ریخته شده . صورت حساب آنها را خیلی بدقت ولی بدون فهم نگاه میدارند .

موقعیکه گذرتا میخواهند يك فوج کوله بدهند فشك ها را دانه دانه می شمارند و نمی کنند آن ها را شماره در جعبه سربسته و مهوور نگاه داشته همانطور هم تحویل دهند در این موقع مقداری فشك بدست شماره کننده چسبیده بعداً دانه یکفران در بازار بفروش میرسد .

محافظت و عدم خطر قورخانه کافی و خوب نیست . قراول مستحفظی ضعیفی که آنجا است نمیتواند فشار عدد کوچك مهاجم جدی را تحمل کند ، مهاجمین در کمال سهولت از خندق و خاکریز قورخانه بالا آمده میتوانند بيك فشار يکانه درب چوبی را شکسته داخل شوند .

كشيك چيان قورخانه چيق بدهان در انبار های بارو و مهمات گردش می کنند و هر لحظه ممکن است خود و قسمتی از شهر را که نزديکی قورخانه است به آسمان ببرند

پس از آنکه سلطان پريشوسنغ دو عراده توپ سریع الاطلاق را سوار کرد هيئت امرای ايران هم يقين کرد که کار آسانی است زیرا قزاق ها بدون هيچگونه صورت به دستوری آنها را جمع و سوار کردند ، بنابر این برئيس اداره توپخانه امر شد که دو آتشبار ديگر از بقیه جعبه ها سوار نمایند

ولی معلوم شد که کارچندان هم آسان بود . ايرانيها بدون آنکه خم به ابرو بياورند هر پيچی را که ميديدند درست ميخورد . چنگش آنها داخل ميکردند ، در حضور خود بن محوری را که هر دو سرش پيچ داشت بزور چکش داشتند چه ميخواستند ، دين ترتيب به اشکل و رحمت هرچه تمامتر ايرانيها توانستند يك آتشبار سوار کنند .

فورا آن را بر داشته بافتخوری به «غشاه برداند شدن بدهند و بکلی بقیه اثاثيه قيمتی را که در حياط ريخته بود فراموش کردند

کارمسلسل ها هم مثل توپهای سریع الاطلاق بود . شاه مرحوم در حیات خود وقتی در برلن بود هشت قبضه مسلسل «کسیم سفارش داد . مسلسل ها بجمعيت استاد اسلحه سازی موسوم به «ز : بطهران حمل شد و هازه فورا بدرجه سرهنگي قشون ايران مفتخر گردید . کار

بمسافرش مسلسل ختم گردیده گروهان مربوطه تشکیل نشد و مسلسلها را حتی از انبار هم در نیاوردند .

پس از آمدن من بطهران فرمانده بریگاد قزاق موفق شد از شاه اجازه دریافت چهار قبضه مسلسل و تشکیل گروهان مسلسل را گرفت من توانستم موقع تحویل گرفتن مسلسلها و بارهایش بآدره توپ خانه که ضمناً مخزن مرکزی هرگونه اشیاء توپخانه هم بود بروم ،

بنای آدره مزبور عبارت بود از حیاطی که دورش انبار های بزرگ و دهن خشک و وسطش حوض مرتفعی داشت که توپ های مسی با تکی های شکسته ای آنها احاطه کرده بودند . از شرح چیز های کهنه و قدیمی که در آنجا بود صرف نظر کرده و بترتیب تحویل دادن اثاثیه از طرف ایرانیان میپردازم .

در روز معین از ترس گرما ساعت هشت صبح بآدره توپ خانه رفتیم ده پانزده نفر ایرانی که سرداری در برداشتند ما را استقبال کردند . در گیلان های بزرگ شیشه ای برای ماسکیت آوردند و صاحب خانه های مهران با انگشتان خود یخ در آنها ریختند . صحبت طولانی در اطراف اهمیت جنگی مسلسل شروع شد . بالاخره سلطان اوشاکف بر خلاف آداب و رسوم ایرانیان صحبت را بریده از جا برخاست به مسلسل هایی که روی سه پایه سوار بود نزدیک شدیم . او چهار قبضه مسلسل را که ظاهرش بهتر و باطنش هم کمتر صدمه دیده بود انتخاب کرد .

رئیس قور خانه مسلسل های اسقاط را نشان داده گفت : سرکار اینها بهتر است . آنهایی که انتخاب کردید خراب هستند . برای چه آقا ؟

رئیس قور خانه گفت : دستگاش مد کار میکند به بینید توپ نمی چرخد .

سلطان اوشاکف دسته مکایسم را رد کرده گفت : این دسته را رد نکنید . وئ . قور خانه کمی شرمندگی حاصل کرد .

سلطان اوشاکف بارها بازید میکرد و گفت : خیال نکنید که شما میتوانید مرا گول زنید .

این صحبت چند مرتبه تکرار شد و بالاخره سلطان صاحب‌نصبان ایرانی امر کرد دعوت نکنند .

وکیل باشی روسی که لوازم مسائل را بازدید میکرد محرمانه بمن گفت این آسیائی‌ها حیفاشان می‌آید بما مسائل بدهند در صورتیکه همینطور روی پوشال افتاده و میگویند نه مال ما نه مال دیگران . . . چه طایفه لختی هستند . واقعاً جان ما را لب رساندند . بریکاد ما را دوست ندارند خودشان هم می‌بینید هیچ نمی‌فهمند .

اشیاء را انتخاب کردند . صورت روسی اشیاء تنظیم گردید . باز هم بر سر اشیاء بدکی چانه میزدند و بالاخره سلطان اوشتاکف تصمیم قطعی گرفت که چهار جعبه را مجزا نکرده به قزاقان امدهد آنها را به بریکاد حمل کنند .

نزع و مکاربه تمام شده دومرتبه شربت آوردند و رئیس قورخانه باز هم بانگشتان کثیف خود بیخ در آن انداخت

امیرتومان رورا بما کرده گفت : به سرهنگ از قول من سلام رسانید هرچه بما امر کند میدهم فقط خواهش بکسورنی از این مسائل هابه جزء برای ما فرستید که هر پیچی آنچه معلوم باشد .

سلطان گفت : به بخشد آقا . این قبض رسید چهار قبضه مسلسل با اشیاء و لوازم و هشت عدد زین بارمسائل . برای شما کفایت میکند . تعارف معمولی شروع شد « خداحفظ و نگاهدار شما » . « سایه شما کم نشود » . « لطف سرکار زیاد » ما از اینها ها خارج شده نفس راحتی کشیدیم .

بریکاد

(تیپ) قزاق اعلیحضرت همایونی

بریکاد قزاق اعلیحضرت همایونی یگانه تکیه گاه محکم حکومت قانونی در ایران قریب سی سال است تشکیل یافته . در ۱۹۰۸ یادداشت‌های آقای دومونتویچ به عنوان « خاطرات اولین هیئت نظامی روس در ایران » در « دوسکایاسنارینا » انتشار یافت . در بد داشت های زبور طرز پیدایش و اقدامات اولیه بریکاد قزاق و غیره مندرج است . ناصرالدین شاه را در مسافرتی که بروسیه نموده بود از هیکل

واندام و حرکات قزاقهایی که او را مشایعت میکردند خوش آمد . بنابر این مصمم شد از دولت روسیه تقاضا کند چند نفر صاحبمنصب و وکیل برای تربیت چنین عده‌ای بایران مأمور نمایند . روسیه بدلائل بسیاری که سهولت میتوان آنها را حدس زد این تقاضا را با آغوشی باز پذیرفت (دلایلی را که مولف به آنها اشاره میکند روزگار بعدا بدینا نشان داد . مترجم)

در ظرف یکی دو سال اولین قسمت فئون منظم ایران که عبارت بود از بریگاد قزاق مرکب از دو فوج سوار تشکیل گردید . دولت مانیز يك آتشبار سوار از توپهای کارخانه ابوخف نمونه ۱۸۷۷ باین قسمت جدید التاسیس و دولت ایران تقدیم کرد .

بودجه بریگاد ، فصلا تنظیم و از عواید گمرکات شمالی ایران که تحت کنترل و ممیزی روسیه بود تامین گردید . مراتب فرماندهی و اداره بریگاد نیز معین شد و رئیس بریگاد تحت امر مستقیم و بلا واسطه شاه قرار گرفت .

مشارالیه موظف بود در امور سیاسی با وزیر مختار روس در ایران مشورت کرده راپرت کارهای خود را باریگان حرب قوای نظامی قفقاز بدهد . فرمانده بریگاد در امور مالی کاملا مستقل و مطلق العنان میباشد . از لحاظ الضباطی اختیارات او بشدتری وسیع است که حق دارد تادرجه سرهنگی را خود او بدهد و از سرتیپی بالا را بمرض شاه برساند و اختیار دارد تمام مرئوسین خود حتی درجات سرتیپی بالا را نیز خلع درجه کند . اول بریگاد قزاق مرکب بود از دو فوج قزاق و يك آتشبار سوار . رفته رفته سوار آنکه در تعداد نفرات افزوده شود تشکیلات بریگاد (تیپ) تغییر یافت و دارای چهار فوج دو بهاد رانی و دو آتشبار که هر يك چهار توپ داشتند گردید .

کم کم از قزاقانی که عوقتا می اسب مانده بودند يك گردان پیدم که دارای تشکیلات صحیح و گروهان بود تشکیل یافت . امسال بطوریکه من اشاره کردم توپخانه بریگاد (تیپ) قزاق باتوپهای سریع الاطلاق فرانسوی تجهیز و يك گروهان مسلسل نیز که ۴ قبضه مسلسل ماکسیم داشت تاسیس شد .

گذشته از این تفکات های پنج تیر روسی نیز برای تغییر اسلحه تپ (برنگاد) و تعویض تفکات های قدیمی بردان خواسته شده است .
 به براین تشکیلات کامل این تپ عبارت است از ۸ بهادران ، ۴ گروهان و ۸ عراده توپ سریع الاطلاق و ۴ قبضه مسلسل . کلیه نفرات ۵۰۰ را نهر است .

شاه حالیه فوق العاده تپ (برینگاد) را طرف توجه قرار داده حتی به لیاخت در ضمن صحبت گفته بود « برای نجات تاج و تخت مترازل خود تشکر مینمایم » .

لذا فرمانده تپ از موقع استفاده کرده موفق شد بودجه مالیات تپ را بنحوی بپردازد که بتواند ۴۵۰ نفر بر عده خود افزوده بکنفر صاحب منصب و دو نفر وکیل هم از روسیه بخواند . اضافه بودجه انجام گرفته زیرا موقعیکه من این شرح را می نویسم دستخط شاه صادر و به روسی ترجمه شده در دفاتر مربوطه سفارت روس در طهران ثبت میگردد (اوت ۱۹۰۸ - شهریور ۱۳۸۷ شمسی)
 از دیار بودجه مربوط از لحاظ مالی (چون از عواید گمرکات شمال که تحت نظر روسیه است تامین می شود) دچار اشکال نمیگردد زیرا گمرک کرمانشاه هم که یکی از مبالغ عواید بزرگ و مهم محسوب و سر راه کاروان رو بغداد - کرمانشاه - همدان - طهران و خط زواری طهران - کرمانشاه - کر بلا واقع گردیده تحت نظر روسیه درآمده است . بقبول ۲۵۰ نفر اخیر میتوان تشکیلات گروهانها و بهادران ها راه حد معمولی رسانید . افواج حالیه بهیت بهادران و بهادران ها به یک دسته روسی شبیه هستند .

توسعه نامتناسب تپ از ضروریات بود زیرا باید ترقی صاحب منصبان ایرانی که تمام عمر خود را در تپ (برینگاد) میگذرانند تامین شود . البته بهتر و طبیعی تر بود که عوایدی قسمتهای جریث یا حکومت شهرها یا مقام کلانتری آنها (ریاست دیده) را به صاحب منصبان عالی رتبه و امرای تپ و گذار بکنند ولی بواسطه اشکالاتی که قبلا ذکر شده و ترتیب موروثی این مشاغل و گذاری آنها به اشکالاتی مصادف میگردد .

فرماندهی تیپ حائیه با سرهنگ ارکان حرب کل و پ. لیاخف میباید . مشارالیه برای کارهای روس در ایران مهمترین عنصر محسوب میگردد . سرهنگ شخص جدی و در خدمت خیلی سخت و فوق العاده عادل است و در دربار نفوذ بسیاری دارد . مشارالیه برای توسعه تیپ با استحکام وضعیت آن خیلی زحمت کشیده و حیثیت روسیه را در ایران خیلی زیاد کرده است . مناسبات جوانمردانه او با شاه که اخلاقاً موظف است با تمام قوا با او کمک نماید و راستی و صحت عملیاتش او را محبوب تمام شاه پرستان کرده است .

سرهنگ لیاخف در سخت ترین مواقع خونسردی را حفظ کرد و با جرات میتوان گفت که بواسطه قدرت و استقامت او بود که مصادمات خونین اخیر باین سرعت و با چنین موفقیتی حسن خاتمه پذیرفت و آرامش برقرار گشت .

مستشاران روسی غیر از سرهنگ لیاخف عبارتند از سلطان کارد آ. ن. یرینوسف ، یساول آ. ک. بلازف و سلطان و. ای. اوشاکف تقریباً چهار سال است آنها در ایران خدمت میکنند . نتیجه زحمات آنها در دهم ژون (۲ تیر ماه) در مقابل دشمنی که بمراتب قوی تر بود بطور درخشانی آشکار گردید .

زندگی صاحب منصبان روسی تامین شده ولی نمیتوان گفت برای ایران برافزنده است . علاوه بر مواجبی که از دولت روس دارند صاحب منصب جزو سالیانه تا پنجاه هزار مانات « ۲۵۰۰ تومان » از دولت ایران میگیرد .

ولی با گرانی معیشت تهران صاحب منصب معیل مجبور است تمام حقوق خود را بنا بر آداب مملکتی برای حفظ ظاهر خرج کند و نمی تواند چیزی پس انداز نماید .

صاحب منصب مجرد هم مجبور است مثل اعیان حرکت و زندگی کند و الا چنانچه آقای دومونفویچ صحیحاً نوشته : تصور می کنند آدم کلاشی است که برای جلب منفعت مختصری آمده است .

غیر از صاحب منصبان در تیپ یک نفر طبیب نظامی آقای — ویسیوشکو و شش نفر وکیل خدمت میکنند وکیل باشی بندارنکو بتویخانه ، وکیل باشی کراوسف و کولسینکف و سافروئف بسوار و

فروپایسکی پیاده، رسیدگی میکنند. اسبان دولتی تحت نظر معین بیطار پلیس میباشد.

وکیل ناشی، تمام حقوق روسی حتی عتیق را هم دریافت می کنند. از طرف تیپ تا مبلغ ۹۶ منات (۴۸ تومان) در ماه به آن ها علاوه پرداخته میشود و گذشته از آن کرایه خانه و سوخت هم به آن ها تعلق میگردد.

همه آنها مردمان معیلى هستند که مدتی است خدمت می نمایند و فارسی را خوب یاد گرفته اند، خدمات صفی و انضباطی آن ها بدون خورده گیری و در کمال خوبی است.

خدمت صاحبمنصبان و وکلای روس را در تیپ (ریکاد) نمی توان سهل و آسان و راحت شمرد، مشار الیهم باید تا تمام قوادری مملکت گرم و ناسلامتی خدمت کنند. معمولاً تمام خانواده صاحبمنصبان و وکلاء که در تهران هستند بمرض تب و نوبه مبتلا گشته اند. الاخره بواسطه صمیمی عده معلمین روسی کارهای زیادی از امور اداری و صفی و غیره بعهده این چند نفر واگذار گردیده است.

نظر باینکه روس ها شرافتمندانه کاری کنند نتیجه کاره شان معلوم است و طرف توجه و اعتراف ایرانیان و اروپائیان که حفظ سلامتی آن ها تنها بعهده تیپ قزاق است واقع شده (ایرانیهای حقیقی جز بغض و کینه به صاحبمنصبان روسی قزاق نمی نگریستند شاید مقصود مؤلف از طرف توجه بودن این است که طرف بغض و نفرت ایرانیها بوده اند، مترجم) شده. تکراراً بین صحبت سرهنگ لیاخف گفته بود که صمیمیت و ایستادگی و فداکاری تیپ قزاق جان و تاج و تخت او را در واقعه دهم ژوئن (۲ تیر ماه) نجات داد. مراتب توجه و مرحمت شاه نسبت بصاحبمنصبان روسی از نشانه های ابرای و مدالها و جواهرات و اسلحه و عکس و غیره که از طرف شاه بآنها داده شده پیدا است.

در تیپ ۲۷۰ صاحبمنصب ایرانی از رتبه نایب دومی تا امیر تومانی هست. بسیاری از صاحبمنصبان مزبور و افسران از مهاجرین میباشند که علاوه بر مواجب خدمت حقوق مهاجرین را نیز دریافت

می کنند حقوق مزبور مثل مواجب آن ها از طرف تپ تامین شده است .

مهاجرین اخلاف ایرانیان اهل بادکوبه و ایروان هستند که پس از الحاق آن نقاط بر اثر معاهده ترکمانچای بروسیه پذیرا شدند ترک تبعیت ایرانرا کرده بروسیه پیوندند و از قفقاز مهاجرت کردند .

اشخاص مذکور مستمری بطور موروثی از ایران دریافت مینمایند مستمری مزبور حتی وقتی که بخدمت هم داخل میشوند پرداخته می گردد . دولت ایران عملاً این وظیفه خود را چندان خوب انجام نمی داد و غالباً این حقوق پرداخت نمی گردید . موقع تشکیل تپ عده زیادی از مهاجرین که لایق حمل اسلحه بودند داوطلب خدمت شدند مشروط باینکه تپ حقوق مهاجرت آنها را تضمین نماید .

پسران صاحبمنصبان یا قزاقانیکه خدمت برجسته ای کرده اند بدرجه صاحبمنصبی می رسند . هر صاحبمنصبی ار تائیدی خدمت کرده رفته رفته بدرجات بعدنایل می گردد . خدمت خیلی سخت و دائمی است . غالباً صاحبمنصبان آتیة سه سال و چهار سال در درجه مادون می مانند و همان حقوق را در یافت می دارند و تمام خدمات حتی نظافت طویله را نیز انجام میدهند . ترفیع و نیل بصاحبمنصبی مستلزم داشتن محل خالی موجود نیست بلکه فقط بمیل فرمانده تپ است .

صاحبمنصبان جوانی که تازه بدرجه صاحبمنصبی میرسند واسطه نداشتن محل مشاغل و کیلی را عهده دار میگردند . مواجب اصلی صاحبمنصبان بانرفیع بدرجه بالاتر تغییر نمی یابد و عبارت است از ماهی شش تومان . تمام صاحبمنصبان پول علیق می گیرند و به آن هائی صتی مشاغلی دارند مبلغ نا قابلی بعنوان خرج سفره یا مدد معاش پرداخته می شود .

باین ترتیب فرمانده بهادران کلینا ۴۱ تومان و فرمانده فوج ۳۱ تومان و امیر تومان معاون فرمانده تپ تا ۵۰ تومان در ماه دریافت میکند بیشتر صاحبمنصبان جزئی حقوق مهاجرت دارند و لی صاحبمنصبانی هم هستند که باماهی شش تومان زندگانی و گذران مینمایند .

این قبیل صاحبمنصبان در کنار شهر اطاقی دارند و روی زمین میخوابند و با نان و پنیر می سازند (البته وقتی از بودجه تپ که دولت ایران می پرداخت بیک نفر صاحبمنصب جزء روسی در ماه متجاوز از دوست تومان و یک نفر وکیل روسی بیش از پنجاه تومان پرداخت می شد و فرماده تپ هم در امور مالی صاحب اختیار مطلق بود بصاحبمنصب ایرانی بیش از شش تومان در ماه نمی رسید زیرا اجانب راضی نبودند صاحب منصبان ایرانی آبرومند زندگی کنند . مترجم)

با وجود این آنها صادقانه خدمت می کنند و همیشه لباس تمیز در بدن دارند و بطور کلی تاثیر خوبی در بیننده می بخشند

مستمری در کار نیست : اشخاص از کار افتاده و زحمین و خانواده کشتکار مستور فرمانده تپ از سرمایه صرفه جوئی شده حقوق می گیرند . ممکن بود با کاستن عده صاحبمنصبان ایرانی وضعیت آن ها را بهتر و حقوقشان را بیشتر کرد . حالیه در تپ ۲۷۰ نفر صاحبمنصب ایرانی است که عده از آن ها مشاغل و کیلی دارند . اصولا برای صف قزاقخانه حد اکثر ۱۲ نفر صاحبمنصب برای هر قوچ و گردان و هشت نفر برای توبخانه و ده نفر جهت ایکن حرب کفایت میکند و میتوان یکمرتبه ۱۵۰ نفر از صاحب منصبان را مرخص کرد و از این راه به خد حقوق بقیه افزود .

ارتقاء رتبه پشت سرهم بدون داشتن محل حلی فقط برای اسکات حس خود خواهی عریقان است و این قسم ترفیع دادن جبر و عادت شده . سرتیپ ها فرماندهی گروهان و هادران را عهده دار بودند و در هر قدمی از امر ا دیده میشد .

اول عن متاثر بودم که چرا سردوشی روس را اینطور مبتذل کرده اند ولی بعد کم کم چشمم عادت کرد . (باین وسیله اهمیت و ابهت مقام و سردوشی صاحبمنصبی را در قزاقخانه هم که بقول مؤلف یکنه قسمت قشون منظم بود برده بودند . زیرا می خواستند ایرانیان بارزش واقعی سردوشی صاحبمنصبی بی ببرند . مترجم) معمولاً دوسر هر یکسال یا دو سال ترفیع رتبه داده میشوند زیرا بر بودجه تحمیل نمی گردد . همین طور هم ستاره های شیر و خورشید تقسیم میشود .

زیرا نشان آنرا فقط بخارجی ها میدهند و ایرانی ها فقط فرمان آنرا دریافت مینمایند . نتیجه این بذل و بخشش و عادت نصب تمام نشان ها از درجه کوچک تا بالا این شده که سینه تمام صاحبمنصبان حتی صاحبمنصبان جزء در روز سلام و روز های رسمی با همان پر ستاره ای هباهت دارد .

صاحبمنصبان معلومات نظامی فرا نمیگیرند ، میزان معلومات آنها در حدود اطلاعات و کیلی است که مدرسه ندیده باشد ، از لحاظ خدمات صنفی واداری برای اجرای کار خوب هستند ولی استعداد کار مستقل را تقریباً ندارند و بدون نظارت معلمین روسی سرعت دست و پای خود را گم کرده بعدی از دست می روند که میزان تنبلی معمولی ایرانیان می رسند . (ترقیات فعلی قشون در دست صاحبمنصبان ایرانی بهترین شاهد ادعای مفرضانه مؤلف کتاب است . مترجم)

صاحبمنصبان سواری و سوار خوبی و غیره را بخوبی انجام می دهند ولی روح نظامی آنها چندان قابل توصیف و ستایش نیست . فوق العاده تحریک و نفثین را دوست داشته دائما از یکدیگر راپرت می دهند . ضعف اداره قزاقخانه در زمان زمانداران قبل از ثیاخف گاهی کار را بسوء تضاهمهای بزرگ میکشانید .

در مصادمه دهم ژون (۲ تیر ماه) صاحبمنصبان باستثنای چند نفری خود را چندان خوب نشان دادند و چنانچه حونسردی صاحب منصبان روس در اداره عملیات نبود چنانچه در بعضی نقاط مصادمه اتفاق افتاد میدان جنگ را ترك مینمودند .

ولی تهرات و وکلای آنها برعکس خود را خیلی خوب نشان دادند و با تحمل تلفات سنگین در زیر آتش گلوله ایستادگی نمودند .

قزاقان از چندین محل بطور داه طلب داخل خدمت میشوند . اهل طهران را کمتر و آنها با ضمانت اقوام و صاحبمنصبان و معرفی آنها قبول می کنند بیش از نصف قزاقان از طوایف کوهستانی مثل شاهسون ولرو ، بخناری و کرد و از اردیل و مرو جرد و سندج و ساوجبلاغ و سایر نقاطی که هنوز سیاست زامدن در آنجا رسوخ نیافته و بقیه را ازاهل — ی و زمین و مزاقان و گیلان و غیره استخدام می نمایند از

تراکم و افغان ههم بین قزاقان دیده می شوند . براین در قزاقخانه
زمان های مختلفی شنیده میشود . زبان اصلی و عمومی و رسمی است ولی
ترکی هم همان اندازه انتشار دارد .

قزاق با اسب شخصی وارد خدمت می شود ، زین و اسلحه دولتی
میگیرد و پول لباس دریافت میدارد ، علیقرا میتوان نقدی یا جنسی دریافت
کرد و ماهیانه از ۳ الی ۵ تومان واجب میگیرد .

مدت خدمت معینی برای ارتقاء رتبه تعیین نگردیده و به خدمات
منظوره درجه داده میشود . بهر جهت ارتقاء رتبه مستلزم تغییر در خدمت و
معیشت نیست .

تمام مندرجات فوق در باره صاحب منصبان نیز صدق میکند یعنی
زیادی صاحب منصب خارج از حد احتیاج و لزوم خدمات صنفی

قزاق درجه سرجوقگی بعد وکیل چپی ، وکیل راستی ،
وکیل باشی مفتخر میشود ، اشخاصی که شخصا چیز دار هستند با
حفظ حقوق تینی سریعاً بدرجات بعد ارتقاء رتبه می یابند . دیگران
بطی تر ترقی کرده با هر ترفیع رتبه ای اضافه حقوق کمی
دریافت می کنند .

موقع ورود به خدمت قرار دادی منعقد نمیشود . فرمانده تپ
در هر دقیقه ای میتواند قزاقان را از خدمت مرخص کند
ولی آنها حق ندارند تا زمان پیری وقتی که دیگر از عهده خدمت
بر نمی آیند یا وقتی طوری مریض شوند که از عهده خدمت بر نیایند
خدمت را ترک کنند . در عوض قزاقان حق مالی دو ماه مرخصی
با استفاده از نصف حقوق برای رسیدگی به کارهای خانوادگی دارند

قزاقان برای موجب داخل خدمت نمی شوند بلکه وضعیت آنها
و تأمین حقوق عمومی آنها در مقابل اسلحه ها و اسلحه های دولت مزین
به آنها میدهد . جزو قرقند « بودن » افتخار بزرگی است « قزاقخانه
بکا » قسمت صفی از آن است که موجبش را مرتبه دریافت می دارد
و بواسطه نظم امور و روش خوب خود اسم بزرگی پیدا کرده است
البته در مواقع آرامش خدمتشان خیلی سنگین نیست .

قزاق و خانواده و بستگان او میتواند بدون ترس از اجداد حکام و کالانتران و سایر غارتگران زحمت کشیده کار و زندگی کنند .
هیچکس جرأت نمیکند از قزاق تعارف یا رشوه بگیرد یا خانه و دکان و ملک او را ضبط کند زیرا مبدان قوراسر هتک روس به اینکار رسیدگی کرده مقصرا مجازات مینماید همین اطمینان بر داد و مصونیت علت عمده تمایل بخدمت قزاقی و جاب داد طلبان بسیاری بود .

فرم قشنگ لباس آنها هم که کاملاً کپی لباس قزاقان کوبان ماست و سبیل مهم جلب توجه و احترام به تیپ می باشد . لباس زمستانی آنها چرکزی و تابستان پیراهن قرمز با سردوشی های بزرگ افواج میپوشند شوشکه و قمه را همیشه می بندند . صاحب منصبان در تابستان نیم تنه های سفید روسی در بر دارند . تمام اسلحه و زین و برک آنها قزاقی و از روسیه وارد کرده اند .

محل تیپ خیلی عالی است ، عمارت قراقخانه در مرکز شهر واقع و گوشه آن بمیدان توپخانه متصل و از دو طرف بدو حیاطان نسبتاً آباد شهر محدود و میدان بزرگی نام میدان عشق را در بر گرفته است ، سرماز خانه سه طبقه دارد که ژنرال کاساکوفسکی بنا کرده و مشتمل بر پنج حیاط و طویله و انبار و محل تیپ اندازی و سایر بنا های لازمه میباشد ، امسال سرهنگ لباحف ملاقات قراقخانه را توسط داده انبار های سیار خوب و خشک اداره توپخانه را اشغال نموده با اجازه شاه امر کرده است تمام ملزومات کهنه بیفایده را دانه های دیگری بیرون شهر ببرند .

در نیمه فرسنگی شهر بین طهران و قصر تابستانی شاه در شمیران اردوگاه بزرگ تیپ واقع گردیده که دارای آب جاری و درختان بی شماری است ، امسال بواسطه اشتیاقش شهر تیپ در سرماز خانه های خود مانده وارد و حالی بود . من چند مرتبه برای گردش شبانه به اردو رفتم و با جماعت تصدیق میکنم کمتر قسمتی در روسیه هم محل تابستانی باین خوبی دارد .

برای هیئت صاحبمنصبان (مقصود روس ها است) خانه های سنگی خیلی خوبی بنا گردیده صاحبمنصبان ایرانی نهار خوری جداگانه دارند يك قصر حسابی برای فرمانده تیپ و ابنیه بسیار دیگری برای محاسبات و غیره بنا شده است . میدان بزرگی برای مشق کلیه صنوف مختلفه و محل تیر اندازی در جنب اردوگاه می باشد .

تیپ قزاق از لحاظ صف و انضباط کاملاً يك قسمت اروپائی است طرز سلام دادن و روش جلد و چابك و سواری صحیح و فرز افواج سوار نظام روس را بخاطر میاورد من بواسطه اجازه ای که لطفاً فرمانده تیپ داد موفق شدم به جزئیات تعلیمات تیپ پی ببرم (اینهمه تشریف و تمجیدی که مؤلف از مستشاران روسی قزاقخانه سابق می نماید برای آنست که خود او هم صاحبمنصب قشون روس بوده و سمت مخبری یکی از مجله های نظامی روس را هم عهده دار بوده است و بنا بر وظیفه ای که داشته می باید صاحبمنصبان روس را درستکار و خادم صدیق دولت تزاری روس معرفی نماید . مترجم)

اسبان سوار قزاق متوسط القامه محکم و پر طاقت می باشند بطوریکه بعد از مدتی چهار نعل که هنجار طرف توجه و دلخواه ایرانیان است باز تازه نفس است . در صف جمع از حیث نظام و سرعت صورت بندی کمی از سوار دراگون ما عقب تر هستند ولی در خط زنجیر و حرکات انفرادی پیشنده را از سرعت حرکت خود متعجب می سازند

سوار خوبی بطرز خیلی عالی اجرا میشود ، نه تنها قزاقان جوان بلکه صاحبمنصبان ارشد هم سخت ترین حرکات سوار خوبی را با منتهای خوبی انجام میدهند .

(در این قسمت مؤلف نتوانسته استعداد ولیقت ایرانی را کتمان کند . مترجم) از حیث پرش و شمشیر بازی هم بهتر از این نمی شود منتظر بود . افواج سوار در صف پیاده و تیر اندازی قدری کم تجربه هستند . علت آن هم کمی ذخیره فشنگ و نگاه داری و صرفه جوئی زیاد آن است . افواج سوار در موقع ضرورت بصف پیاده مشق می کنند .

توپخانه بدون مهمه و جنجال بچالاکی با توپ مانور مینماید .

از لحاظ تائیکتی بواسطه فقدان مانورها و بصحرارفتن چندان پیشرفت نسکرده اند . برای صرفه جوئی کاوله تقریباً هیچ وقت تیر اندازی نمی کنند .

تعلیمات گردان پیاده خوب است تعلیمات گروهانی و تغییر صورت بندی را صحیح انجام میدهند . بواسطه کمی فشنگ از حیث تیر اندازی ضعیف هستند . هر ساله برای تعلیم تیر اندازی شش تیر فشنگ به رفتگی داده میشود .

تیر اندازی در مسافت دویست و چهارصد قدم بعمل میاید ورزش و شمشیر بازی خیلی سطحی تعلیم داده میشود . خدمت قراولی را با درک اهمیت آن بهترین طرزى انجام میدهند .

صاحبمنصبان و تائین ها فوق العاده با دقت تعلیمات و توضیحاتی که داده میشود گوش میدهند و آنرا فرا میگیرند در کمتر از دو هفته یعنی در مدت ده روز (چون روزهای جمعه و یکشنبه مشق نیست) قزاقانی که از گردان پیاده برای گروهان مسلسل تعیین گردیده اند بقدری این کار قژه را خوب یاد گرفتند که در روز یازدهم گروهان با تمام تشکیلات خود با آرایش راه پیمائی پیروز آمده و تیر اندازی جنکی آن بقدری نتیجه حوی بخشید که مطابق مقررات روس بسیار خوب بود نتیجه بقدری سبب بن اسلحه جدید آراز علاقه میکردند که حتی انحصاری که حکم شده بود سرمشق حاضر نموند مثل اسبداران و قراولان ناکها و سقرتخنه ها داوطلبانه از خدمت قراولی عبوض شده سرمشق می آمدند و پس از مشق درباره قراولی رفته بنوبه خود کشیک میدادند

پس از اتمتهی صفی تپ باید ادارات آرا که عبارتند از

مدرسه و مریضخانه و موزیث م ارد

مدرسه تپ در سرازخه عمده دارای چهار کلاس وسیع و روشن است . بجهی صاحبمنصبان و پیشر اولادان متفدین تهران در مدرسه پذیرفته میشود . سلطان اوشا کف معلم پیاده نظام مراقب مدرسه است . بجزه سر صاحبمنصب که روسی میدانند مسمت معاوت او را دارند و از شد آن ها سرتیب است . معلمین مدرسه عبارتند از یک نفر ملا که شرعیت درسی میدهد و سه نفر ایرایی معلم جغرافی و

زبان فارسی و حساب و آقای یایف مخبر یکی از چرایب روس و دو نفر وکیل فراق هم مری هستند.

من وقتی بطهران وارد شدم که موقع امتحانات مدرسه بود و ما بر دعوت سلطان اوشاکف در جلسات امتحان حضور بهمرسانیدم در کلاس اول اطفالی که فقط هفت ماه بود روسی شنیده بودند امتحان میدادند و جمله های ساده روسی را که دیکته میکردند روی تخته نوشته فارسی ترجمه مینمودند. جمله های کتاب

کلاسیکی خود را خیلی سریع خوانده و زبان خود شرح میدادند. جواب سئوالات خارجی را که از آنها میشد بدون ترس داده و درقا بجای لغتی که نمیدانستند لغت روسی میگذاشتند.

اثر ترس و واهمه در چشمان این ایرانیان کوچک دیده نمیشد. آقای یایف معلم زبان روسی از سعی و کوشش آنها تمجید کرده بمن گفت که حالا زبان ما خیلی مداست و خیلی از تهرانیان مشمول به چه های خود زبان روسی یاد میدهند.

در کلاس دوم سر امتحان فارسی حاضر شدم. بچه ها کتاب سعدی را بلند خوانده و معنی آنرا شرح میدادند. دفاتر تمیز و جوابهای کافی و شفافی آنها تاثیر خوبی در من بخشید.

در کلاس سوم سر امتحان جغرافی و در کلاس چهارم که آخرین بود سر امتحان حساب حاضر شدم. جوابها خیلی خوب بود. مسائل مشکله را بدون نوشتن در مفرجل میکردند. اطلاعات جغرافی آنها حدی بود که شهرهایی مثل قازان و لیسینک و شانگهای را روی نقشه گنک نشان داده با چند کلمه اهمیت آنها را وصف میکردند. معلوم بود در تدریس ایران و روسیه دقت مخصوصی بکار برفته.

پس از ختم دوره مدرسه (هر ساله تقریباً ۲۰ نفر تمام میکنند) شاگردان در انتخاب صنف خدمت آزادند. بیشتر با درجه وکیل چپی وارد خدمت تیب شده خود را بدرجه صاحب منصبی میرسانند.

مریضخانه تیب یکی از بهترین اداراتی است که همه لوازمات را در دسترس دارد و در طبقه دوم عمارت قراقخانه بجای خوب روشنی

داشت . اعضای صحی مریضخانه عبارتند از دکتر و یسوشکو و دو نفر معاون او که یکی دارای دیپلم او نیورسیتة پاریس دیگری دیپلم او نیورسیتة بروکسل را دارد و چندین نفر معین طبیب . نظرباینکه این مریضخانه تقریباً یگانه مؤسسه خیریه میباشد در طهران شهرت زیادی دارد و به پای مریضخانه روسی که آن هم تحت نظر دکتر ویسوشکو میباشد ایستاده است .

ریاست موزیک تپ بابکفرسرتپ دوم است نظربمنافع و عواید خوبی که از میهمانی ها عاید موزیک میشود . موزیک قراقخانه در تمام جشن ها و سفارتخانه ها حاضر میگردد . موزیکچیانش ورزیده و حتی چند نفر خیلی عالی هستند .

امسال یکدسته ارکستر بالالایکا بر آن افزوده شده است آهنگ ها کاملاً اروپائی است و چند چیز هم با آهنگ های مخصوص شرقی ساخته اند .

موزیک چند نفر صاحبمنصب دارد .

نظر بابنکه تپ قراق اعلیحضرت همایونی یکانه قسمت نظامی با انضباط است ناچار مامور حفظ و نگاهداری حکومت قانونی می باشد عده های کوچکی در تمام مملکت پراکنده و در تبریز و رشت و مشهد و اصفهان و شیراز و بندر بوشهر و سایر شهرها حافظ انتظامات هستند .

قراولان درب تمام شعب بانگهای روس و انگلیس و تمام سفارت خانه ها و وزارتخانه ها و قورخانه و غیره استثنائاً از قراق می باشد . کشیک مخصوص شاه و حفظ انتظامات شهر تهران هم به عهده تپ قراق محول است .

بامطالعه یاد داشتهای مختصر فوق معلوم میشود که تپ قراق در زندگی داخلی ایران چه مقام خاصی را احراز نموده است .

جریان انقلابی در ایران

حتی ملت فلک زده و فراموش شده ایران هم لزوم تغییر وضعیت و خاتمه بی ترتیبی و بی نظمی را حس کرده است .

در تمام مراکز ایران انجمن های تشکیلی تشکیل شده است

ولی اول بطور وضوح تکلیف خود را نمیدانستند آن ها باید عملیات مامورین دولت را در مراکز مختلفه نظارت نمایند . رفته رفته بواسطه ضعف عمال دولت در ولایات انجمن ها مقام بالاتر را احراز کرده مردم راهدایت مینمودند *

تتها در تهران در تاریخ ۱۰ ژون ۱۹۰۸ (۲ تیرماه ۱۳۸۷) ۱۴۰ انجمن و کلوب سیاسی دایر بود که مجموعاً ۳۰۰۰۰ عضو داشتند .

نتیجه ولگردی اقلابی این شد که حکومت ضعیف شاه سر تسلیم فرود آورد . در این دقایقی که وضعیت تیره شده بود شاه مرحوم مظفرالدین یک قدم سیاسی بزرگی برداشته حق نظارت رسمی ملت را شناخت و دستخط تشکیل اولین دوره مجلس را صادر نمود

افتتاح با شکوه پارلمان ایران در حضور شاه و تمام اعیان و علمای طراز اول در عمارت بهارستان (در مرکز شهر) در تاریخ ۴۴ سپتامبر ۱۹۰۶ (۱۶ مهر ۱۳۸۵) بعمل آمد . پس از این قضیه در ایران همه سرخود شده دنباله اش بوقایع خونین ۱۰ ژون (۲ تیرماه) منجر گردید .

دعوت و افتتاح مجلس اساساً هیچ گونه بهبودی در وضعیت ایران ایجاد نکرد .

نمایندگان بعوض شور در اطراف اصلاح تدریجی امور علناً طرفدار حزب انقلابی گشتند . شاهزاده ظل السلطان ریاست حزب انقلابی را عهده دار و تغییر وضعیت و خلع محمدعلی شاه را خواستار بود .

مجلس بعوض آنکه بدولت ابراز اعتماد نموده در استقراض خارجی تسهیلاتی فراهم سازد تا دولت بتواند اغتشاش داخلی مملکت را خوانانده اصلاحات را شروع کند چنانچه بعد ها می بینیم کمیته مرکزی انقلاب شده بود !

در ایران بین دو رقیب هم قوم نزاع بود . در یکطرف عمال دولتی از قبیل حکام و کلانترها که عده های ضعیف قشونی و خیرخواهان با بصارت دیگری مردم نسبتاً متمولی که علاقهای به تغییر اوضاع نداشتند

بشتیان آن ها بودند و طرف دیگر انجمن های محلی که اکثریت
سیار ولی ترسوئی پشت سر آنها بود.

هرج و مرج کاملی در تمام مملکت حکمفرما بود. راههای
کاروان رو که شریان های حیاتی مملکت میباشد دردست راهزنان کرد و
ترکمن بود. همان مالیاتی هم که بمبلغ نا قابل عاید خزانه میکردید
نرسید و حکومت شاه برای مبارزه با هرج و مرجی که همیشه مثل
قانونی بدن ضعیف راندهید میکرد و روز بروز توسعه میافت بکلی
فاقد وسایل گردید.

شاه بیعزم و اراده و درباریان ترسوی او کاملاً مایوس بودند.
تصور میرفت که هیچگونه کمکی نه از داخله و نه از خارجه نبایستی
انتظار داشته باشند.

حسن توجه شاه روسیه نظر او را شمال جاب کرده بود اگر
از آنجا انتظار کمک مادی داشت مساعدت معنوی را منتظر بود
نداخته بهوض آنکه بشاه بفرماید که تزار اجازه نمیدهد او را از
سلطنت خلع نمایند آقای کارنیوئیت وزیر مختار روس در تهران که سیاست عدم
مداخله را تعقیب می نمود برای احتراز از اصطکاک سیاست آن هم موقعیکه
کابینه لندن و پتر بورک و یکدیگر کنار میامدند نه تنها بمحمد علی
شاه کمک نکرد بلکه باو فهماند روسیه از او دست شسته تسلیم قضا و
قدرش میسازد.

در موقع هیجان و اضطراب دسامبر وقتیکه خطر مستقیماً
متوجه شاه بود و زمانیکه مجلس رسماً بتجهیز قوا اشتغال داشت
موقعیکه اشخاص مسیح مثل گربه از پشت نامها به طرف قصر سلطنتی میرفتند که
ناگهانی حمله نمایند بمیدان سیاسی و دومتلی تقاضای مساعدت شاه جواب داد که
صورت مصادمه و زد و خورد تبی نزاع با پاشیان به صاحب منصبان و وکلای
روسی که در هر فتنه سمت معلمی دارند اجازه دخالت نخواهد داد
و گفته بود: « صاحب منصبین روسی نباید در نزاع شما شرکت جست
و در حشوش کردن انقلاب دخالت نمایند. »

« لاجرم شاه عصبانی شده فرمود زد: « بلی اما تیپ که مال منست

و من حق دارم بان امر بدهم .

وزیر مختار گفت : « هر طوری که نظر ملوکانه برسد می تواند از تیپ قزاق استفاده کند ولی من بصاحب منصبان و در کالای روس آکیدادغن میکنم که در مصادره شرکت نجویند »
شاه کاملاً بهوت شده بود . وقتی که وزیر مختار روس آخرین اسلحه او را از دستش میگرفت بنظر میرسید که همه شاه را ترک کرده اند .

هر کسی میداند که تیپ با صاحب منصبان روس و تیپ بدون آنها که بامید و اختیار خودشان گذاشته شده باشد از لحاظ ارزش جنگی اصلاً قابل مقایسه نیستند . (مؤلف در اینجا کاملاً حق گوئی کرده زیرا همین تیپ قزاق که بعد ها لشکر قزاق شد در مصادرات و جنگ های با متجاسرین شمالی وقتی تحت امر صاحب منصبان روس بود دچار شکست و عقب نشینی میکردید ولی وقتی که روس ها را از خدمت معاف نمودند و لشکر قزاق سابق تحت امر مستقیم صاحب منصبان ایرانی قرار گرفت نه تنها متجاسرین شمال را کاملاً قلع و قمع نمود بلکه اقتدار دولت را در اقصا نقاط مملکت بسط داده متمریدن را منکوب و حلق سلاح کرد . مترجم)
معلوم بود که روسیه جدی ترین طرفداران خود شاه قانونی ایران را بدست مجلس و انجمن ها میداد تا او را پاره پاره کنند ...

ولی از خوشبختی شاه سرهنگ لیخف فرمانده تیپ قزاق مثل یکفر راد مرد و صاحب منصب راضی نشد شاهی را که تحت حمایتش بود در سخت ترین مواقع بیشرمانه رها سازد . اشارالیه معصم شد صادقانه نظریه خود را به آقای گارتویک بگوید و باو گفت که چنین حرکتی مساوی با فرار در مواقع جنگ است و او چنین رفتاری را خیانت تشخیص میدهد و شرافت صاحب منصبان روس اجازه نمیدهد که رها کردن پست خود در مواقع قضعی آنرا لکه دار کنند و تقاضا می کند تا گرو احضر او را بخراهند و تیپ را دیگری تحویل دهد ولی تا زمانی که صاحب منصبان روس اینجا هستند با منتهای شرافت و وظیفه وجدانی خود را نسبت بشاه انجام میدهند .

سرهنگ لیاخوف که بدربار احضار شده بود محمد علی شاه را که کاملاً مابوس بود مطمئن ساخت .

شاه گفت : « ولی وزیر مختار شما به شما عهده میزند ، شما را به محاکمه جلب میکنند » .

سرهنگ جواب داد : اعلیحضرتا شاه ما بزرگ و عادل و مهربان است . هیچکس مرا برای اینکه به شما خیانت نکرده ام ملامت نخواهد کرد . همه ما صاحبمنصبان و تمام تپ قزاق تا آخرین قطره خون خود از شما دفاع میکنند .

و حامت اوضاع برطرف شده بود . شاه علی رغم اقدامات انگلیس ها و آلمانها که طرفدار حزب انقلابی می باشند جرأتی یافته به بازوی توانای سرهنگ لیاخوف تکیه کرده موقتاً از گودالی که برایش کنده بودند بیرون آمد .

حزب انقلابی که جرات اقدام و شورش مسلح را نداشت سه هزار ارمنی متخصص در تهیه و انداختن بمب از مادکوبه خواست و در مقابل ساختن بمب یک هزار تومان و جهت انداختن آن دو هزار تومان بهر يك و عده دادند . بزودی در سرحد انزلی گمرک يك جعبه مواد محترقه ساختمان بمب را توقیف نمود

در اسفند ماه وقتی که شاه از خیابان تنک پشت خانه ظل السلطان میگذشت طرف تهاجم بمب اندازانی واقع گردید که در نام خانه پنهان شده بودند و دو عدد بمب انداختند .

شاه آسیبی نرسید . نه نفر از علما و سواره کشیکخانه کشته و زخمی شدند . موقع دخالت رسید و جانبانی که مورد تعقیب قرار نگرفتند بدون مجازات پنهان شدند . جانبان در نجات خود رهین عدم صل اندیشی وزیر جنگ میشدند که تپ قزاق را از حرکت شاه آگاه ساخته و سوار قزاق در رکاب شاه همراه نبود

شب شروع به تهنیش و تجسس کردند ولی جانبان پیدا نشدند .

مجلس که از رنده شدن شاه نراضی بود پولی را که بمب

اندازان برای ساختن و انداختن بمب وعده کرده بود نپرداخت و آنها هم بهمان مساعده ای که گرفته بودند قناعت نموده بروسیه فرار کردند در اواخر خرداد راپرتی راجع به سه نفر از اهل بادکوبه به سرهنگ لیاخت رسیده و نوشته بود که آنها مجریان حمله بشاه بوده اند و رفتار مجلس را هم شرح داده بود . راپرت مزبور را برای تحقیق و رسیدگی بنمایندگان سیاسی ما تسلیم کردند . (این قبیل امور را همیشه در سفارتخانه های اجانب رسیدگی میکردند . مترجم)

فرودین و اردی بهشت در صورتیکه حزب انقلابی مشغول عملیات سری بود بارامش برگذار گردید .

واقعه پیکه سوار و عملیات عده روس در سرحد ایران و مطالبه غرامت از طرف دولت روسیه در مدت پانزده روز باعث ازدیاد کینه و دشمنی نسبت بروسیه شد ولی به تعطیل یکروزه حملات و کرجی بانان انزلی و انتشار چند مقاله در جراید محدود گردید .

مثلا در روزنامه « حبل المتین » مورخه ۲۶ مه (خرداد ماه) نویسنده مجهولی در مقاله خودکار را به جنگی کشیده بود که نه دولت ایران و نه دولت روس فکر آنها نمیکردند . مقاله مزبور بطرز مضحکی ختم شده بود :

« چنانچه ایران نتواند برای جنگ با روسیه قوای کافی حاضر نماید از دولت دیگری که هیچوقت اجازه نخواهد داد قشون روس حتی یکوجب خاک ایران را اشغال کند تقاضای مساعدت خواهد نمود »

اشاره واضح و آشکار است . انظار « طرفداران ملت » و مجاهدین راه مشروطیت بساحل شیریه معطوف است . (شیریه رودخانه ای است که از برلن میگذرد . مترجم) معلوم است : در تهران خوب بخطر دارند که موقع وقایع دسامبر ۱۹۰۷ (دیماه ۱۳۸۶) شاورز دافر آلمان بآرن ریختن سلفون در جلسات سری مجلس شرکت می جست چنانچه معروف و معلوم است در آنوقت مجلس از شاه تقاضای توسعه اختیارات خود را نمود .

نمودی انظار همه ایران متوجه مجلس و انجمن ها گردید که مجددا بصحنه مبارزه آشکار قدم گذاشته بودند .

ظاهراً بنظر میرسد این انجمن ها که تعدادشان به ۱۴۴ بالغ گردیده
واقعا نماینده ملت و آئینه میل و اراده آن است .
در حقیقت جریان انقلابی آن طوری که حالیه در همه ایران
است همین تحریکات و دسیسه بندیهای ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه
فرمانبرمای شیراز میباشد .



ظل السلطان پسر ناصر الدین شاه
رئیس حزب انقلابی که شفع شخصی خود رولی را
در حکومت محمدعلی میرزا بازی میکرد

ظل السلطان که بتحمل مخارج گزافی از دارائی خود
اغتشات شیراز را بر طرف ساخته بوسیله طرفداران خود

که تهران کسبل داشته مخصوصا توسط پسر ارشد خود بجلال الدوله تحریکات خود را بر علیه اقتدارات شاه بنفع توسعه اختیارات قانون گذاری واداری مجلس شروع نموده است .

ظل السلطان امیدوار بود باین ترتیب محمدعلی شاه را ازسلطنت خلع و ولیعهد را بجای او به تخت نشانده خود بسمت نیابت سلطنت زمام امور را در دست گرفته بارزوی دیرینه خود برسد .
انجمن ها خیال نمی کنند اگر ظل السلطان بسلطنت برسد از مجلس و مشروطیت اثری باقی نخواهد ماند و مجددا سلطنت مطلقه عرض وجود خواهد کرد .

در مجلس غیر از وکلا نمایندگان انجمن ها هم در جلسه حاضر میشوند .

مسجد سپهسالار هم که بهایوی مجلس است از جمعیت پر بود هم آنجا و هم اینجا مبلغین به تبلیغات اشتغال داشتند . سرمازان ملی هم جلوی عمارات قدم میزدند .

۹۸ ماهمه بتقویم قدیم (۱۰ خرداد) تمام شاهزادگان و قاجاریه که طرفداران ظل السلطان و اقدامات انجمن ها آنها را باشتباه انداخته بود در منزل عضدالملک ریش سفید و رئیس طایفه قاجاریه جمع و طرد شش تفری را که گوئی قوذی مستقیم در شاه جوان دارند خواستار شدند ، معلوم است زبان رسمی ایران فارسی است ولی همه میدانند که پادشاهان بر علیه تعایل عمومی غالب نزد رزکی صحبت میکنند هم چنین همه بخوبی میدانند که در در و هریش از سلاطین قاجاریه دسته قوی از آذربایجانی ها بوده و هست در مضبوطت اروپا علما راجع باطرافیان تبریزی مظفرالدین شاه که مرده را بر علیه خود واداشته اند می نوشتند ،

شاه حالیه محمد علی شاه هم که در تبریز بدنی آمده و بزرگ شده و مدت ۱۱ سال تمام در این ایالت بزرگ سمعت ولایت عهد فرمانروائی کرده عده را از آنجا همراه خود آورده است .

بعقیده عمده اشخاص ذیل در مدت شش سال اخیر قوذ بسیار و مستقیمی در شاه داشته اند : امیر بهادر جنگل پیر که سمعت ریاست

کمیته‌خانه شاهی و وزارت جنگ را عهده دار است. آجودان ژنرال مخصوص شاه س. م. شاپشال. مفاخرالملک رئیس سابق بلدیہ تبریز. امین‌الملک پسر وزیردربار فعلی موقر السلطنه داماد شاه و علی بیگ آجودان اعلیحضرت همایونی [دو نفر آجودان های شاه شاپشال و علی بیگ هر دو تبعه روس بودند و تمایل محمد علی میرزا بروسیه از همین جا معلوم می‌شود. مترجم] اشخاصی که در منزل عضدالملک جمع شده بودند طرداشخاص فوق را تقاضا می‌کردند.

سه روز بعد از این واقعه یعنی در ۲۱ مه (۱۳ خرداد) روز نامه مجلس کاغذ مشیر السلطنه رئیس الوزراء را که بعنوان مجلس بشرح ذیل نوشته بود انتشار داد:

ایجناب رئیس الوزراء بصیت عضدالملک و نیز ائمه و موقع شرفیابی بحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از خاکپای همایونی استدعای انفصال و تبعید اشخاص ذیل: امیر بهادر جنگ، شاپشال، علی بیگ، موقر السلطنه. امین الملک و مفاخر الملک را نمودیم «استدعای مزبور از طرف ندکان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پذیرفته گردید و ما میتوانیم مطمئن باشیم همین که این امر انجام پذیرد تمام بی نظمی های مملکت بر طرف خواهد شد و اعلیحضرت همایونی بخوبی میدانند بهتر است شش نفر فدای این منظور شود تا سعادت تمام مملکت در ملت.»

در حقیقت شاه نه تنها، چنانکه مشیر السلطنه نوشته رضایت خود را در تبعید و اخراج فدائین خود اعلام نداشته بلکه گفته است که اشخاص مزبور مثل سابق به او خدمت خواهند کرد و فرمان تبعید آن ها را امضاء نخواهد نمود.

در مجلس و انجمن ها آشوبی برپا گردید در مسجد سپهسالار شروع به حمل اسلحه نمودند. شروع اقدام را تهیه میدیدند و مردم را اغوا میکردند به قصر رفته اجرای اراده «خود» را بخواهند. ضمناً وزیر مختار روس و شارژ دافر انگلیس عصری منزل عضدالملک رفته باو پیشنهاد کردند مذاکره تبعید شش نفر فوق الذکر را ترک نمایند.

در اینموقع امیر جنک (اشتباه‌ها امیر جنک نوشته مقصود مولف
امیر بهادر است - مترجم) بر جان خود ترسیده نصف شب از شهر به
زرگنده رفت و خود را تحت حمایت سفارت روس قرار داد . سردار
ها از بست خارج نمیشدند و یقین داشتند شاه فرمان اخراج آنها را
امضا خواهد کرد .

روز دیگر در ۲۲ مه (۱۴ خرداد) اتفاق مهمی رخ داد که
عبارت بود از نقل مکان شاه به باغ شاه .
در این لحظه زندگی سیاسی ایران باید قدری تامل نمود .
۲۲ مه (۱۴ خرداد) تاریخی است که تغییر اساسی در اخلاق و اطوار
محمد علی شاه پیدا شد و از آنروز شروع به مخالفت با تقاضا های
جسورانه مجلس گذاشت .

چند روز قبل از این واقعه اعلاناتی بدر و دیوار شهر چسبانده
و بشاه امر شده بود در تمام مدت جلسات مجلس از شهر خارج نشد .
در تهران بماند . در همان اعلانات وزرا هم همین پیشنهاد شده بود
و آنها را در صورت تخلف بمرک تهدید نموده بودند .
صرف نظر از جسارت بی نظیر چنین تقاضایی پیشنهاد مزبور
فوق العاده برای مصالح شاه مضر بود . شاه که در قصر تنگ میان
خیابانها و کوچه های باریک شهر گرفتار حصومت و دشمنی اهالی شده
بود از لحاظ استراتژی و وضعیت سختی مواجه و قشونی که صداقت خود
را حفظ میکرد مجبور میشد دادن نفث سنگینی بکوچه ها را از
جمعیت تهی سازد .

درباریان پس از خواندن این اعلان خود را بکلی گم کردند .
قصر خالی شده خورده درباریانی که همیشه شاه را بایمان و صداقت
خود مطمئن مینمودند مخانه ها و سردارن چاپلوس در آندرون های
خود پنهان شدند .

شاه خیال کرد به زرگنده فرار کرده زیر بیرق روس بست
به نشیند . این حرکت یسرمت انقلاب و به تخت نشستن ظل السلطان
را تسهیل میکرد و جنگهای داخلی را مشتعل می ساخت .

فقط دو نفر اشخاص صدیقی و شرافتمند و تبعه روس بگای سرگی-
مارکویچ شاهنشال که موقا مذکور افتاده و دیگری فرمانده تیپ قزاق

علیه حضرت همایونی سرهنگ لیاخت پیش محمد علی شاه ماندند .
 شب ۲۲ مه (۱۳ خرداد) آقای شایشال بایغام و ماموریت ظاهری
 برای ملاقات فرمانده تپ به قراقخانه آمده برای شام آنجا ماند و
 هیچکس تصور نمیکرد که شایشال لحظه ای پیش شاه گفتگوی سختی
 داشته و بالاخره او را راضی کرده که محرمانه از شهر خارج شود .
 صبح ۲۲ مه (۱۴ خرداد) مطابق معمول قرات در میدان مشق
 به تسلیم اشتغال داشتند . چهار فوج سوار و آتشبار و گردان پنا ده
 دویله میدادند . ناگهان فرماندهان قسمتها به صدای شیور فرمانده تپ
 به تاخت زد او رفته امر کوتاه ولی جدی او را شنیده بر سر قسمت‌های
 خود برگشتند و دو فوج سوار و آتشبار سوار را چهار نعل از خیابان
 های طهران که اصلاً تصویری نمیکرد به میدان بهارستان و دو فوج دیگر
 را بطرف قصر بردند . گردان پیاده میدان توپخانه را اشغال نمود .
 جمعیت بسیاری متوجه مجلس شد . فوراً در شهر شهرت یافت
 که توپخانه لاساعه مجلس و انجمن هارا میکوبد

درب قصر شاه آهسته باز شد و کالسکه سلطنتی به بیت دهیست
 قرات از قاجاریه که نسبت بشاه وفادار بودند بحالت چهار نعل بیرون
 آمد . کالسکه را قراقران احاطه نموده به سرعت طرف عمارت
 قراقخانه رفتند .

شایشال و سرهنگ لیاخت و صاحبمنصبان و وکلای روس پهلوی
 درب کالسکه می تاختند ، مقصود و خط سیر حرکت مخفی بود .
 شاه قبل از رسیدن بهر پیچی شخصا خط سیر را بشایشال نشان میداد .
 کالسکه با طمطراقی وارد حیاط قراقخانه شد . موزیک که جلوی درب
 صف کشیده بود سلام ایران را سرود . قراقانی که پهلوی قراولخانه
 جمع شده بودند مقدم شاه را با فریاد هورا استقبال کردند .

خیال محمدعلی شاه طاهراً آسوده شده بود سر را بلند کرده
 فرمانده تپ با چند کلمه اظهار محبت نمود

شاه که میدانست ممکن است خانه های خیابان های محل عبورش
 را بمب اندازان گرفته باشند و مثل اسفند ماه (ماه فوریه) مورد
 سوء قصد واقع گردد . خط سیر خود را از خیابان های بی جمعیت
 و حالی انتخاب کرده بود . همینکه از درب قراقخانه خارج شد امر

کرد، بسمت چپ پیچیده از جنب دیوار شهر میگذرند و پس از چند دقیقه به باغ شاه وارد شد در صورتی که اصلاً در آن جا انتظار شاه را نداشتند.

در یکی از روزنامه‌های روسی که در تهران خواندم و اسمش فراموش شده راجع بنقل مکان شاه تلگرافی درج کرده بود:

« تهران ۲۳ مه در شهر اغتشاش است و معلوم نیست شاه به کجا فرار کرده! »

بقیه افواج تپ با توپخانه نیم ساعت بعد بر گشته نمایندگان مجلس را بقدر کفایت ترسانده بودند.

توپها را باین آوردند و مقابل قصر بیرون شهر دو بدروازه تهران قرار دادند قزاقها قراول مضاعف گذاشته اطراف باغشاه را قرق کردند.

وقتی قضا یا حسن خاتمه پذیرفت افواج رشید سرباز از سرباز خانها با طبل خارج شده به باغشاه آمدند تا شاه را از صداقت و وفاداری خود مطمئن سازند. قسمت کوچکی از سربازان این قصد نیک را انجام دادند. بقیه در شهر پراکنده شده شروع بغارت مردم نمودند سواران کشیکخانه شاهی سواره در شهر تاخت و تاز کرده شوق تیر اندازی نموده رو بهوا تیر می انداختند. ضرب شوشگه و تازیانه قراقرن باین بیشرمی خاتمه داد.

طرف عصری سرداران از ترس نجات یافته جمع شده زندگی درباری بمجرای طبعی خود افتاد.

شاه پس از آمدن بیباغ شاه اظهار کرد فرمان تبعید در باریان خود را امضا نمیکند و از این ساعت باتمام قوای خود بر علیه انقلاب وارد مبارزه میشود. امیر بهادر جنک از ترس اینکه مبادا در راه آسیبی باورسد بهانه از سفارت روس بیباغشاه آمد.

روز ۲۳ مه (۱۵ خرداد) عند الملک شیخ قاجاریه که حزب انقلابی در خانه او تجمع کرده جلسه خود را تشکیل و تبعیدش را خواسته بودند بیباغشاه احضار و از او راجع باین پیش آمد توضیح

خواستند . عند الملك جواب سر بهوائی داد و از شاه ملامت و توبیخ سختی شنیده دور شد . سرنوشت سه نفر سردار دیگر طور دیگری شد . جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور برای عرض توضیح مدربار احضار شدند .

آنها بشاه جسورانه جواب دادند و استیضاح باین ختم شد که شاه از اطلاق بیرون آمده امر کرد هر سه نفر را توقیف کنند .

این قضیه در شب ۲۶ مه (شب ۱۸ خرداد) اتفاق افتاد و صبح ۲۷ مه (۱۹ خرداد) تحت الحفظ جلال الدوله و سردار منصور را بکلات و علاء الدوله را بمازندران تبعید نمودند .

شاه که اولین فتح روحی نصیبش شده بود شروع کرد بخواهی خود مطمئن تر شده وضعیت سیاسی را بهتر تشخیص دهد .

محمد علی شاه رئیس مجلس و نماینده از طرف وکلا احضار و جمله ادا کرد که لازم است یاد دداشت شود :

« اجداد من مملکت را با قوه اسلحه گرفتند و من هم آنها را شمشیر خود حفظ و دفاع میکنم . اگر لازم بشود من در رأس تیپ وفا دار خود و سایر عده های فدائیم ایستادم یا فاتح می شوم و یا میمیرم » .

آرامش ظاهری مجددا در تهران برقرار گردید ولی بازار ها و بعضی دکانین هنوز بسته است . سربازان ملی در مسجد سپهسالار کبکاش می کنند . مجلس و انجمن هاهم برای اقدامات خونین حاضر میشوند .

مصادمات خونین در میدان بهارستان

عمال جدی انقلابیون از اقدامات و عملیات علنی تا موقع لزوم خود داری کرده می نمودند قهوق خود را در مردم بیشتر نمایند آنها خود را برای جنگ قطعی حاضر کرده بجمع آوری اسلحه اشتغال داشته و سایل دفع عماراتی را که در صورت مصادمات جدی طرف احتیاجشان بود فراهم می ساختند .

کیسه های حاکی که در موقع محاربه در پنجره ها پیدا شد و
مزل های کوچکی که در دیوار ها ساخته بودند شاهد تجربیات بعضی
از عناصر جدی انقلابیون میباشد.

مبلغین متعصب که سید عبداللّه اول مجتهد جامع الشرائط تهران
بین آنها است و در توده نفوذ بسیاری دارد و سید جمال که دارای
قوه ناطقه قوی میباشد و در مردم نفوذ کلام دارد مردم خورده پاره
بطرف خود جلب کرده تخم نفرت و انزجار از شاه و سرهنگ لیاخت و سربازان
وفادار شاه مخصوصا تپ مقتدر قوی الاراده قزاق اعلی حضرت همایونی را در قلب
آنان میپاشیدند.

با وجودیکه ملا ها در شب نامهاییکه میانداختند سعی میکردند
قزاقان مسلمان را اغوا کنند ولی افراد تپ قزاق بواسطه ایمان به
صاحب منصبان معلم روس که حیثیت و نفوذ زیادی داشتند اصلا
متزلزل نگردیدند. گذشته از این باید ضعیف را که سستی وعدم اراده دولت
در روح سلحشوری قوای نظامی تولید میکرد در نظر آورد.

با تذکر اهمیت نظامی سربازان که فوقا تشریح شده و جان
ثاری آن ها نسبت بشاه باید خاطر نشان سازیم که شاه برای اطفای
نایره انقلاب و عصیان مسلحیکه هر دقیقه ممکن بود مشتعل گردد فقط
۵۰۰ سرنیزه و شمشیر تپ قزاق که قشون منظم محسوب میشد در
تهران حاضر داشت. تعداد مزبور غیر از عده ای است که مامور قراولی
بانگها و سفارتخانه ها و وزارتخانه ها و باغ شاه و غیره و مامور نقاط همه
ایران بودند.

بنا بر این يك عده ۵۰۰ - ۵۰۰ نفری با ۸ عراده توپ باید
از حکومت قانونی حمایت کرده تمام مشر توده ای را که روح انقلابی
شده بر دوش خود بگیرد. اگر حساب کنیم میبینیم که هر یک نفر قزاق باید
بطور متوسط مقابل ۵۰۰ نفر اهل تهران بایستد.

حال که بطور خلاصه قوای طرفین و وضعیت سیاسی را روشن
ساخته ام تشریح وضعیتی میپردازم که مقدمه مصادمات خونین غیر منتظره ۱۰
ژون (۲ تیر ماه) محسوب میگردد.

سکوت ظاهری که مای در شهر حکمفرما بود. عمل تشکیل

سرمایه ملی و تسلیح یاغیان بطور محرمانه‌ای با حالت جدی تری ادامه داشت ولی از لحاظ ظاهری تهران مثل این بود که مرده‌است. نصف معازدها بسته بود بهادرانهای قزاق شب‌رو روز در میدان توپخانه کشیک می‌دادند. حتی کوچکترین بی‌نظمی مشاهد می‌شد. من شخصا چند مرتبه شبانه پیاده و سواره در شهر گردش کردم و فقط به گشتی‌های قزاق بر خوردم ..

شب دهم ژوئن به تقویم قدیم (۳ تیرماه) از خطرناکترین قسمت های شهر یعنی محله بازار و کوچه های تنگ مجاور آن عبور کردم. راه را بامنتهای دقت بمن نشان میدادند در همانروز من با یکی از انقلابیون مهم که نماینده مجلس بود ملاقات نمودم. مشارالیه بقدری آسوده خاطر بود که به بی غرضی و ترنزل خاطر دولت می‌خندید. خلاصه در سفارت روس ما هم اطمینان کاملی به خاتمه بی سر و صدای وضعیتی که من فوقا تشریح کرده ام داشتند.

تقریبا ساعت ۸ شب دهم ژوئن [۲ تیرماه] سرهنگ لیاحف فرمانده تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی بقید فوریت برای مشورت مهمی باغشاه احضار گردید.

فرمانده تیپ پس از یکساعت از باغشاه برگشته صاحبمنصبان روسی را احضار و تقریبا بشرح ذیل برای آنها بیان نمود.

« اعلیحضرت شاه از هرج و مرجی که مردم زیاد می‌گردند حسسته شده و مصمم با اقدامی گردیده که مقتضیات آنرا ایجاب نموده است. اقدام مذکور عبارت است از اعلان حکومت نظامی در شهر تهران و انتخاب من فرماندهی کنیه قوا و حکومت. نظامی شهر قوای پلیس نیز تحت امر من خواهد بود. نظر اینکه مسجد سپهسالار در جنب مجلس واقع و مدت زمانی است که تکیه گاه انقلاب گردیده بمن امر شده است. فردا صبح آنها را بدون خون ریزی و حتی الامکان ناگهانی اشغال کنم و عد نمایندگی درججوی مجلس اکتفا نمیم.»

در اطراف اهمیت سترژی مسجد سپهسالار و ضرورت اشغال بصر و صدای آن تبدل فکر کردند و خطر نشان شد که این اقدام باید کاملاً توسط صاحبمنصبان ایرانی اجرا شود زیرا مطابق عقاید

اسلامی اروپائی حق ورود به مسجد را ندارد امر شد انقلابیونی را که در مسجد هستند خلع سلاح نموده خروج آنها را از مسجد آزاد نگذارند .

نظر سابقه گذشته‌های فوق العاده انقلابیون اصلا تصور مقاومت جدی نمی رفت و کسی نمی توانست انتظار داشته باشد . همه خاطره داشتند که جمعیت بسیاری بعضی اینکه شنیدند اسبهارا توپ میبندند برار کردند .

امیر پنجه علی آقا که در مشورت احضار شده بود دستور کاملی دریافت نمود . در بین دستور مخصوصا او را متوجه این نکته نمودند که بریچوچه اول دست به اسلحه نکند و صحن مجلس را که (فضای باغ بزرگ آن وصل به دیوار مسجد است) اشغال نماید فقط راه ورودی را که از مجلس وسیله شکافتن دیوار مسجد به آن جا درست کرده بودند سدود سازد .

سرهنت لیاخف گفت : « تا وقتی مجلس صورت پارلمانی دارد و قانون و اراده شاه آنرا حفظ میکند من هیچ کس اجازه نمی دهم بان دست بزند »

رای اجرای این عمل به امیر پنجه علی آقا شد ساعت پنج صبح ناقسمتی که تحت امر خود دارد (بیش از ۱۲۰ نفر بود) حرکت کند .

در صورت جلوگیری از انجام ماموریتش و مقاومت مخالفین تمام تیپ باید بحال یرتمه به استخلاص او می شتافت . تکرار میکنم که اصلا انتظار مقاومت نمی رفت و همین جهت هم تعیین طیب برای همراهی عده امیر پنجه علی آقا تصویب نشد .

(لغت تکرار می کنم و اصرار مؤلف آنکه اصلا انتظار مقاومت نمیرفت هر کس را بشبه می اندازد که لیاخف عمدا برای ابراز قدرت خود طوری نقشه را طرح کرده بود که نه حواری و کوبیدن مجلس منجر شود و مؤلف با تکرار جمله اصلا انتظار مقاومت نمیرفت پیوده تلاش کرده لیاخف را تبرئه نماید . مترجم)

شب دهم زون (۲ تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی) قواعد حکومت

نظامی برای اهالی تهران وضع گردید و امر شد برای امضاء شاه ارسال گردد.

تزدیک ساعت ۱۲ شب دستور نمایش جلوی مجلس بشرح ذیل داده شد :

چهار توپ آتشبار در میدان جلو مجلس بایستد و سوار تحت امر امیر پنجه قاسم آقا با تقسیم دسته خیابان های مجاور مجلس را اشغال و مانع تجمع جمعیت شود .

نا بر اطلاعات واصله شب وروز در مجلس دوپست نفر مجاهد فدائی بسر میبردند ، ۱۵۰ نفر مجاهد در مسجد سپهسالار کشیک میداد و دستجات کوچکی هم از مجاهدین در انجمن های تیریز و آذربایجان بودند . مقاومت جدی انتشار نمیرفت ولی اطلاع داده شده بود صكه هر چند اقدامات قطعی و جدی از طرف دولت بهخاطر یاعیان خطور نمی کرد معذلك قبلا تهیه كار خود را دیده بودند.

ساعت پنج صبح ۱۰ ژوئن (۲ تیرماه ۱۲۸۷ شمسی) عده قلیل سوار امیر پنجه علی آقا مطابق امر صادره بطرف مسجد حرکت کرد و با وجودیکه مجاهدین آن ها را بهتیر اندازی تهدید کردند به صحن مسجد وارد و آنها را اشغال نمود ، تزدیک ساعت شش صبح فرماده تیپ راپرت داده شد که مأموریت انجام رسیده و مسجد اشغال گردیده است .

پس از چند دقیقه جمعیت زیادی بقیادت یکی از مبلغین خطرناك از عمارت داخل مسجد بیرون ریخته بافشار خود عده ضعیف علی اق را که بواسطه دستور دیشب راجع باحتراز از خون ریزی مصمم بهتیر اندازی نبود از مسجد خارج ساخت

در ه بسته شد و مسجد مجددا بقلمه تبدیل گردید . دیوار های فطور مسجد که از آجر محکم بنا شده و گنبد بلند کاشی کاری آن که بر همه شهر مشرف بود یاعیان را طوری پناه میداد که مدت مدیدی می توانستند قوای شاهی مبارزه کنند . استرداد مسجد بدون تحرک آن ، توبخانه تقریب امکان پذیر و صرف نظر از سایر تصورات

برای اجرای این منظور دو سه شبانه روز بمباران جدی و سختی لازم بود.

پس از وصول راپرت عدم موفقیت امیر پنجه علی آقا فرمانده تیپ امرداد بقیه قوای آزاد بمنظور نمایشات سطلوی مسجد درود ولی بهیچوجه با یانگیانی که در مسجد هستند جنگ نکنند.



«عسکد الملک»

عسکد الملک در حکومت محمد علی میرزا موفقیت مهمی را دارا بود و شیخ قاجاریه محسوب میشدند از حبع محمد علی میرزا مدتی سمت نیابت سلطنت ایران را در عهده داشت

حود سرهنگ لیاخت شخصاً موقعیت قشون را باز دید کرده برای عرض راپرت عدم موفقیت بیاغ شاه رفت تا اطلاع دهد که عجبالتاً برای احتراز از خونریزی مسجد را محاصره خواهند کرد و اشغال قسمت داخلی آن بشب بعد موکول خواهد شد

سرهنگ لیاخت وقتی پس از عرض راپرت بسر باز خانه بر میگشت عبور چی را ملاقات کرد که بناخت بسمت اومی آمد و راپرت داد که بطرف قیب شلیک کرده اند و توپخانه هم جواب داده و بقرافان تلفات سنگینی وارد آمده است

در اینمدت کم در میدان بهارستان و خیابانهای مجاورش وقایع ذیل رویداده بود :

خبر ترك و تعطیه مسجد در ساعت ۶ و نیم صبح واصل شد. کلیه قوای آزاد قیب مرکب از ۴ عراده توپ و ۲۵ نفر سوار و ۲۵ نفر پیاده در ساعت ۷ صبح منظور نمایش بجلوخان مجلس آمد نه از طرف یامین و نه از طرف قیب قزاق حتی يك تیرهم انداخته شد. عده که از مسجد عقب نشینی کرده بود مقابل درب آن ایستاده با مجاهدین که زیر کنبد و در متاره های مسجد بودند بود و بدل دشنام اشتغال داشتند

تمام قسمت سوار منظور معانعت و جلو گیری از تجمع در میدان جلو مجلس بدستجات کوچکی تقسیم و مراقب خیابانهای مجاور بود. دو عراده از توپ ه در محل جدا شدن خیابانها و دو عراده دیگر با سلطان پریینوسف پای درب مجلس ایستاده بود. در صورت شروع تیر اندازی چون دو عراده توپ اخیر الذکر بدون حفاظت پای درب مجلس ایستاده بود تمام اعضایش بر اثر تیر اندازی از بالا و پنجره های مجلس در آن و حد قف می شدند. در پنجره های خانه های مجاور مجلس و پشت هم های سطح آن کیسه های پر خاك و سر آدم دیده میشد

سلطان پریینوسف که و خامت موقع را درك مكر ده بود مصمم شد تا اجزاء فر مانده قیب این دسته توپ خانه را بطرف مقابل میدان بهارستان که قراولخانه ای بود قتل دهد:

يك عراده توپ سمت خیابان ظل السلطان و عراده دیگر طرف خیابان عمود بر مجلس موسوم شاه آباد قرار داده شده بود . پهلوی توپ ها قریب بیست نفر قزاق سوار به حالت پیاده و تقریباً سی نفر هم در جلو خان انجمن تبریز ایستاده بود .

از تطویل کلام و شرح جزئیات معذرت میخواهم و در غیر این صورت تبسم وضعیتی که اولین مصادمه را باعث شد و ممکن بود به معلوم شدن تمام تیپ قزاق و صاحب منصبان روسی آن خائمه یابد امکان نداشت . قریب نیم ساعت به انتظار دستور گذشت . خطر و جدی بودن وضعیت را همه حس میکردند ولی نمیخواستند باور کنند .

نزدیک ساعت هفت و نیم هزاران نفر اشخاص مسلح از انجمن آذربایجان واقع در خیابان ظل السلطان بیرون آمده سیدی را که دو نفر هدائی زیر بازویش را گرفته بودند در جلو داشتند . درب انجمن تا پهلوی توپ که در گوشه میدان بودیش از هشتاد قدم فاصله نداشت چنان چه جمعیت بدو سمت توپ میرفت یا غیاب موفق بگرفتن توپ میشدند ولی جمعیت نارامی حرکت می کرد و بقزاقان تهرین و دشنام میفرستاد و هشت هاراکان میداد هیچ يك از طرفین گمان نمیکرد که بر اثر وقایع شومی دشنام و ناسزا باسلحه تبدیل می یابد . فقط پانزده نفر قزاق برای محافظت توپ پهلوی آن بود و چون مصمم بتیراندازی نبودند جلو دویده با اشخاصی که در صف مقدم یا غیاب حرکت میکردند دست بگریبان شدند . در این موقع یکنفر سرباز از قزاقان که در پهلوی بیرون بسته گلوله پلا انداخت ، این تیر برای مرد می که از هر طرف پشت به انجمن تبریز و آذربایجان و مجلس را در دست داشتند علامتی شد .

تقریباً همه نفرات و بیست و سه تن هر دو توپ دهشتا گشته شدند خوشبختانه پهلوی تویی که طرف جمعیت سوق داده شده بود يك امره توپ بقی مانده بود . مشرکله دست و پای خود را گم نکرده از فاصله پانزده قدمی با گلوله افشان جمعیت غلبه کرد . دود بسیار در يك لحظه او را از چشم صاحب منصبان روس که آنجا ایستاده بودند

پنهان داشت . (تعجب در اینجا است که تمام نفرات ایرانی که بهلوی توپ بودند کشته شدند ولی صاحبمنصبان روس زنده ماندند تا فرمان دهند بطرف ملت ایران شلیک شود . مترجم) قراق زرنک (ایرانی) فوراً زخم برداشت . سلطان پریونسف توانست دو تیر بطرف مجلس شلیک کند ولی کمی نفرات مانع ادامه تیر اندازی گردید . [معلوم می شود پریونسف اولین کسی است که بطرف مجلس شلیک کرده است . چون این جسارت از طرف خارجیان شده و بهولم ژلف شایشال خارجی هم عامل عمده سیاست محمد علی میرزا بوده است این واقعه فراموش نخواهد شد . مترجم] تاثیر گلوله ایشان در فاصله که فوق العاده بود . خیابان خالی شد و فقط نعش کشتگان وسط آن افتاده بود .

آتش تقاطعی دشمن نامرئی که پشت کیسه های خاک پنهان شده بود و از بالا هدف را در فاصله یکصد قدم انتخاب می نمود و می زد هر کس را که زنده مانده بود مجبور کرد در کوچه داخل خیابان پنهان شود .

توقف در میدان عاقلانه نبود ... توپ ها جا ماند اسب هائی که بجنبه های مهمات بسته شده بودند از زیر درختان بیرون آمده مستقیماً از زیر آتش سخت بوسط میدان که از چهار طرف هدف تیر اندازی بود دویدند ... وضعیت خطرناک شد و تصور میرفت که همه چیز از دست رفته است .

سرهنگ لیاخف که بمیدان آمد سریعاً وضعیت را منجمد و درک کرد . حال که خواه نخواه کار بمحاربه خونین کشیده باید جدی تر عمل کرد توضیحات و تیب را که از هر طرف هدف تیر اندازی قرار گرفته نجات داد .

فرمانده تیب امرداد عقب توپپائی که در اردوی باغشاه مانده فرستند و طنب محکمی هم همراه بیاورند تا بوسیله آن توپ هائی را که در میدان مانده بود خارج سازند و بوکیل باشی بدارنگو که بهلویش بود امرداد تحت پوش دست دوم توپ خانه که نزدیک سه راه بهلوی مسجد سیهسالار بود رفته بگوید از جناح چپ مجلس

را بگویند . (در این موقع لیاخت فراموش کرد که شاه و قانون حافظ مجلس میباشد و اوحق جسارت و بمباردمان مجلس را ندارد . مترجم) وکیل باشی کاملاً بموقع رسید .

عده مختصر امیر پیچہ علی آقا تحت فشار آتشی که از مسجد می کردند عقب نشینی میکرد و جلو توپ را باز میگذاشت ، جمعیت از کوچه های مجاور به آن ها حمله می کرد . فرمانده دسته صاحب منصب ایرانی دوتیر به آن ها شلیک کرد و آنها را متواری ساخت ولی مصمم نبود مسجد و مجلس را بگوید .

در اینجا تمام جعبه مقدم مهمات تیر باران شد .

اول سلطان اوشاکف بادو نفر قزاق و بعد آردل فرمانده تیپ بتاخت رفتند خیابان های اطراف را دور زده دسته را که پهلوی مسجد بود بطرف قوای عمده نزدیک قراولخانه بیاورند .

سلطان اوشاکف که از راه نزدیکتر میرفت هدف آتش تقاطعی گردیده هردو نفر قزاقش یکمرتبه کشته شد چون عده ای از یاشیان بکوچه ریختند ادامه حرکت امکان نداشت .

فرستاده دومی به تاخت عمارت مجلس را دور زد و امر اجرا شد .

در دوره یکبارگی اجباری حسته کننده تیپ در زیر تگرك كلوله تفات میداد . بعضی از چانگان بنوبه خود را به پشت بام رسانیده با انجمن ها زد و خورد می کردند و بیشتر آن ها کشته یا زخمی شدند .

صاحب منصبان روسی معجزه آسا از خطر جستند . (اگر صاحب منصبان روس در مواضع خطرناك محاربه ای که آتش آن را دامن می زدند حضور داشتند قطعاً معجزه آسا از خطر نمی جستند . مترجم)

از گوشه کوچه مجاور یک نفری به طرف صاحب منصبان می آمد و به فریاد قزاقان توجهی نکرد . آن وقت یکی از قزاقان او را با گلوله زد . در جیب سبد عجبدهون الهویه مزبور بمب گردی که ایرانیان آنرا نارنجك مینامند پیدا شد .

هیچوقت منظره سخت و هولناک جلو مجلس و عدم امکان بیرون بردن زخمیان از آن و نیش آدم و اسب و آتش لایق قطع دسته جمعی و گرما و گرد و خاک و خفگی هوا در آن کوچه تنگ از نظر آن هائی که آن را دیده و در مهلکه بوده اند رد نخواهد شد

در اینجا لازم است اشاره شود بچهار ترتیب می خواستند توپهائی را که در میدان بود خارج نمایند ، بساؤل بالا زلف معلم سوار به منظور حفظ روح سلحشوری در زیردستان خود بتاحت اربابان گاه و زیرباران گلوله بطرف توپ تاخت و حلقه سرطنا را به آن انداخت ولی پاره شد .

همین عمل را یکفر قزاق ایرانی اجرا کرد و سه مرتبه گاهی طناب و گاهی سیم تلگراف را بتوپ بست ولی تا طناب قطور توپ کشی را نیاورد موفق به بیرون بردن توپ نگشتند . توپ را بکوچه کشیده بطرف انجمن تبریز قراول رفتند . (با فشاری و خون سردی یکفر ایرانی که آن قدر زیر باران گلوله می ماند تا توپ را بیرون میبرد نمونه از روح سلحشوری و رشادت ایرانی است زیرا از مقدس طور فوق مستعد می شود که بالا زلف پس از اولین عدم موفقیت خون سردی خود را از دست داده و از پهلوی توپ برگشته والا یکفر قزاق ایرانی مجبور نمی شد به آن جا درود . مترجم) با درود شدن دخطر از جعبه های مهمتی که در میدان بهارستان افتاده بود گلوله برای توپ آورده . در آن موقع دسته دوم با وکیل . شاهی بندارنگو رسید و شنگ داشت . ورود توپ و ذخیره مهمات از ناغشه سرودشت و بقدرت جنت را تعیین کرد . توپ را در خیابان گذاشته اول انجمن تبریز و بعد مجلس را با گلوله های افشار و محترقه کوبیدند . اشاره خوب و صحیح توپ ها بدست سلطان برینوسف انجمن تبریز و مجلس را مجبور کرد تیر اندازی را ترک کنند .

در این موقع سلطان اوشاکم ، سوار بالا زلف در زیر آتش

انجمن تبریز تقریباً یکصد و پنجاه قدم دویده اسبان کشته شده را از جعبه های مهمات باز کردند که بتوانند فشنگ برای توپ بیاورند ولی این اقدام آنها بواسطه کشته یا زخمی شدن افرادی که بانها کمک می کردند و اسب های یدکی توپ بجائی نرسید .

(این واقعه بخوبی نشان میدهد که تجاهدین عمداً از زدن روس ها اجتناب مینمودند تا بهانه برای مداخله بدست حکومت تزاری روس ندهند . مترجم)

پس از ساکت نمودن دشمنان خطرناکی که از عقب وسعت چپ توپ های . را گلوله باران میکردند انتقال آتش مانجمن آذربایجان و خانه ظل السلطان امکان پذیر گردید .

بنابرین یکماده توپ را از خیابان بمیدان کشیده هدف های مزبور را بمبارده کردند تا ساکت شوند . در این موقع عده ای داوطلب برای مراقبت انجمن آذربایجان به پشت بم قراولخانه اعزام شد . انجام این مأموریت خوبی خطرناک بود زیرا آنهائی که در انجمن بودند از پشت جان پناه و صله . ۴۴ قدم تیر اندازی مینمودند .

توپ چند گوله انداخت بزودی در یکی از پنجره های فوقانی عمارت ظل السلطان یک نفر بر اساز مهری با فشنگ . و زور پیدا شد . و بیچیان یکی مداز دیگری می افتاد . امیر پنجه فرمانده توپخانه پهلوی سرهنگ لیختم سبخی مجروح شد .

پس از برگرداندن توپ رو به حانه و تیر آتش فشنگ به آنجا موفق شدید تیر انداز خطرناکی را که بیش از ده نفر را زده بود دور کنند .

بعد از آن سلطان پرفرنوسف ، یکدسته توپخانه بموضع دیگر رفته کوبیدن مجلس را ادامه داد زیر پس از ساکت انجمن تبریز مجدداً از آنجا شروع بشیر اندازی گرام بودند .

پس از پاک کردن مجلس تیپ محکم در میدان بهارستان ایستاده جناحین و پشت سر خود را زمین کرد . حالا دشمن فقط در روبرو بود .

اینک ماموریت توپخانه این بود که انجمن آذربایجان را خراب نماید . شورشیان پرودی خانه ظل السلطان را هم تخلیه کردند در ساعت ۱۱ و نیم وقتی که دشمن تقریباً مجبور شده بود ساکت شود توپخانه سرباز ها بایک عراده توپ رسید و آنها شروع به تخریب انجمن تبریز نمود . افواج سرباز که بعد از جنگ رسیدند دست بغارت خانه های خراب شده گذاشتند . جمعیت بغارت مجلس پرداخت و هر چه را ممکن بود برد حتی چارچوب درها و بخاری ها را غارت کرد .

فتح قشون شاه ، یا صحیحتر ، تیپ قزاق کامل و درخشان بود . با قلت عده و سنگینی تلفاتی که به آن وارد آمده بود باید تمام فتح را اثر خون سردی فوق العاده در مانده تیپ سرخک لیاخت و عملیات فدائکارانه صاحبمنصبان و وکلای روسی دانست که برای صاحب منصبان و قزاقان ایرانی سرمشق شده آن ها را دنبال خود می بردند .

باید اعتراف کنم که هیچوقت تصور نمی کردم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز شادت نماید که چند نفری در مدت این جنگ کوتاه ولی سخت از خود برورز دادند (رشادت ایرانیان در جنگهای مامتجاسرین بیشتر نمایان گردید . مترجم) یکی از زخمی داران که سه گلوله یکی سینه و دو تا بدست چپش خورده بود دوباره به صف برگشت دیگران در زیر باران گلوله یا فشنگ می آوردند و یا مکانی میرفتند که رفقایشان تازه در آن جا کشته شده بودند .

معلوم می شود که رحمت صاحبمنصبان روس روح سلحشوری خوبی به ایرانیان داده و آن ها را کاملاً تربیت کرده است . بیش از ۴۵۰ نفر در جنگ شرکت نداشت . از این عده ۲۳ نفر کشته شد یا اثر زخم مرد که منجمه دو نفر صاحبمنصب هم جزو آن بود . ۴۵ نفر قزاق و ۵ نفر صاحبمنصب بسختی مجروح شده بودند چهل نفر قزاق و کراوسف و کیل ناشی روس سرش مجروح شده بود و زخم سبکی برداشته بودند ، (مؤلف بکفروکیل ناشی روس را که جزئی خراشی از گلوله بر سرش وارد آمده بود نام میبرد ولی لازم نمی داند اسم دوفر صاحبمنصب ایرانی را که کشته شده بودند

یاد داشت نماید . مترجم) می راس اسب گشته شده . این میزان تلفات برای يك جنگ چهارساعته سنگین است
روز دیگر ۱۱ ژون (۳۰ فرمیه) توپخانه تخریب خانه ظهیرالدوله
که روز گذشته از اینجا بهزاقان تیر اندازی کرده بودند پرداخت
❦❦❦

مؤلف در این مورد خواسته است تفصیل لیاخت را پرده پوشی
نماید و الا از خانه ظهیرالدوله و انجمن احوت هیچوقت تیراندازی
نکردند در اینجا می‌مورد نمی‌دانم منظومه را که مرحوم ظهیرالدوله
متخلص به صفا خطاب بمحمد علی میرزا در همین موقع سروده
است یاد داشت نمایم و طبع آن اگر چه خارج از متن کتاب است
ولی امیدوارم مطبوع و پسند ذوق خوانندگان گرام واقع
شود : مترجم

اینک منظومه :

به عرض شاه رسان ای صبا بقول صفا
که ای شهشه دوران و جانشین کیان
مگر به عرض حضور تونار سادده کسی
که گدیمی که نمیند زیر خاک نهان
نخست چونکه شود سبز لاغر است و تنک
چنانکه می نیندند زارع و دهقان
نظر به مصاحت دهقنت به سارزد
که بمزرعه کدخدای ده چوپان
لگد کنند وچرند آنچه گنده سبز است
چنانکه بئر و دائر شود همه یکسان
چوبگذرد دوسه روزی از آن هم ن گندم
بروید از دو سر سبز زو شود ستان
سطلر پنجه زده هفت سنبل آرد در
چنانکه وعده نموده خدای در قرآن
بکشت ملت بیچاره تخم زادی
ز دهه نندگی قرن های بی پایان

چو سر ز خاک بر آورد امر فرمودی
 بمردمی همه اهریمنان بسی ایمان
 که خاک مسجد و مجلس همی دهند بیاد
 کشند مردم مظلوم را زیر و جوان
 میک اشاره که از روی خواهش نفس است
 بسی خراب بشد خانه های بی گنهان
 شما چو اندی اسکر سبز حاصل ملت
 بهوش باش که رویاندش خدای جهان
 بسی قوی تر و سر سبز تر ز اول بسار
 اگر چه چند صباحی عقب افتاده است آن
 جزای هر عملی مثل آن بود بی شک
 که می دهد بسزاوار مجزی ممان
 خراب کردی اگر خانه ای ز بی گنهی
 جسارت است شود خانه ات اگر ویران
 یکی لطیفه نگر این بود که خانه ما
 هزار ذرع بود فی المثل بحیث مکان
 ولی به مملکت ما تو چون شهنشاهی
 بود تو را مثل خانه مملکت ایران
 خراب گردد و ویران تو مرده یا زنده
 بقول عام کشیدم برات خط و نشان
 زبان درازی شد خسروا به بخش مرا
 مکن هر آن چه دلت خواست خانه آبادان
 ﴿وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا﴾

انتظامات کامل در شهر حکمفرما است . گشتی ها خیابان ها را گرد بدارد .

۱۲ ژوئن (۲ تیرماه) کاملاً آنها از آسیا افتاده دکان هانک تک باز شده همه جا از طرف سرهنگ لیاخف حاکم نظامی طهران اعلان هائی چسبانده و مردم را به نظام دعوت کرده اند .

تقریب ۲۵ نفر از پیشوایان عمده انقلابیون منجمد سید عبداللّه

و ملك المتكلمين را قزاقان دستگیر و توقیف نموده اند .
روحیه شهر بکلی به تبع شاه تغییر کرده است . همه مجلس را
برای شروع به خونریزی ملامت می نمایند ؛ بموجب اطلاع رسمی پیش
از ۳۰۰ نفر از شورشیان کشته شده (در شهر میگویند تا ۴۵۰۰ نفر)
در شهر غارت نیست . بطور کلی قوای ضد انقلابی مخصوصا با در
نظر داشتن ضعف و قلت آن سرعت کار را با موفقیت خاتمه داد ،
من تمام خانه هایی را که تویخانه خراب کرده بود بازدید کردم
مجلس که من چندی قبل آنرا دیده بودم و یکی از بهترین عمارات
تهران بشمار می آمد تقریبا بکلی خراب شده بطوریکه حتی سقف
هم ندارد .

برای اینکه رفتار متحدين خود انگلیس ها را که تخریب مجلس
برایشان خیلی ناگهانی بود تشریح نمایم بخوانندگان محترم تلگراف مخبر
روز نامه « نوبه ورمیا » را که شاهد سیاست دو رویه دوستان جدیدی
است که ما پیدا کرده ایم تقدیم میکنم .

تهران . پس از وقایع دهم و یازدهم ژوئن و تئیکه بر قراری
انتظامات در شهر از طرف « سرهنت لیاخف و اگذار گریدقتل و
غارت و زد و خورد بکلی ختم یافت . بازار براحتی تجارت و کسب
ممکنه گشت .

انتخاب سرهنت لیاخف بسمت حکومت نظامی باعث اشاعه اراجیفی
از طرف انگلیسهای مقیم اینجا گردیده است قشاید لیاخف از مقامی که
شاه به او تفویض کرده منفصل گردد .

حتما انگلیس ها پیش خود را این عمیلت مددرت و وزیرم اند
زیرا تصور نمیرود کابینه لندن پس از جرایی که تئری سؤال برلمان
داده عملیات مزبور را تنقید کرد ، نظر علان حکومت نظامی همه
چرا قراول گزیده شده و گشتی های قراولی هم در شهر میگردند .

زدهشت سوار انگلیس که بعضی ر شورشیان در آن بست
نشسته اند فاصله تئری نیم ویرست چار قراول گزاشته اند . يك قراول
بفصله چهل قدم گزاشته اند . این قراولان باید مراقب نظم
و صوابه باشند ، منع تجمع مردم گردند .

انگلیسها علناً بی نظمی را تقویت میکنند و غلامهای سفارت آشکارا ایرانیان را به بست دعوت نموده حتی متوقفین را از دست قراولان میگیرند. چون قراولان فراق آزادی عملیات آنها را محدود میکرد شارژدار فر انگلیس پیش شاه جدا ایستاد کسی نکرد که قراولان را بردارند و گفته بود که در آتیه دیگر یک نفر از ایرانیان را به بست نمی پذیرند. تقاضای او اجرا شد و از تاریخ ۱۷ ژوئن قراولان را برداشتند. معذک ایرانیان تک تک به سفارت میرفتند و غلامها آنها را به بست دعوت می نمودند و برای جلوگیری از آن هیچ اقدامی ننمودند، قراول سربازها امر شد مراقب اشخاصی که به سفارت میروند بوده و اُپرت دهند. شارژدار انگلیس که میخواست از این مانع هم راحت شود به لندن تلگراف کرد که قشون مجدداً سفارت را محاصره کرده است. تصدیق میکنم که این اُپرت کاملاً مخالف حقیقت بوده است. فراقها هیچوقت نه غلام سفارت را مانع شده اند و نه از ایرانیان جلوگیری کرده اند. مقصود انگلیسها از دعوت ایرانیان به بست معلوم نیست.

تحریر انگلیسها موفقیتی نیافته، لیاخف در مقام خود باقی مانده. بیش از سی نفر از تجار کوچک هم به بست رفته اند و در شهر هم نظمی برقرار شده که تا حال سابقه نداشته است.

طهران قبل از جنگ در خیابانها

و بعد از آن

من در اواخر ماه مه (خرداد ماه) تهران وارد شدم و در هتل دفرانس که یکی از بهترین مهمان خانهای شهر است مسکن گزیدم. اطاق خیلی تمیزی در طبقه دوم بمن دادند و کرایه اش هم نسبتاً ارزان بود. ۱۵ قران در هفته روز.

در روز اول ورودم برای ملاقات نماینده سیاسی مادر تهران آقای کارتویک به بیلاق میرت یعنی زرگنده رفتم.

پس از یک ساعت و نیم مسافرت در دره شگانه نامحکمی که کروکش وابستد کرده بودند آمیم در جاده پر گرد و خاک و سنگ بمحل بیلاقی سفارت رسیدیم.

از من خیلی خوب پذیرائی کردند و من بهترین خاطره ها را از آشنائی با خانواده آقای کارتویک و اعضاء سفارت امپراتوری روسیه ذخیره کرده ام .
 عمارت بیلاقی سفارت خیلی خوب است : و فور آب جاری و حوض تمیز مقابل قصر و حجاری قشنگ واذثیه عالی عمارتی که وزیر مختار ما دارد و خانهای کوچک مناسبی که برای اعضا درباغ سایه دار سفارت ساخته شده و کلیسای کوچک سنگی خیلی قشنگ و زمین وسیع قیس که محل ملاقات دلچسپ همه اروپائیان است زرگنده را یکی از بهترین نقاط تهران کرده اند .

تهران نمیتوانست در نظر من مثل هراورپائی جلوه کند : شهری که فاقد لطافت شرفی است و در گرد و خاک پنهان میباشد و خورشید سوزان آن باندازه توجه مراجع میگرد که برای آشنائی با زندگی اهالیش لازم می بود . رفته رفته من پیاده روی خود را جز در مواقع لزوم ترك کردم و در گردش های روزانه خود به هنجار یرنمه بلند از خیابانها گذشته بیرون دروازه میرفتم تا هوای تمیز را هرچند آن هم از حرارت آفتاب داغ شده بود استنشاق کنم .

روز دوم ورود خود بتهران ملاقات سرهنگ لیاحف فرمانده تیپ قراق اعالیحضرت همایونی و متصدی تعلیمت سوار نظام ایران رفتم پس از اینکه کات ویزیت خود را رئیس قراولان دادم مرا به باغ سیه دار بزرگی که بهایوی عمدت او بود هدایت نمودند . مرا از حیاطی که اطرافش از درخت های گل سرخ پر بود توسط باغ بردند .
 سرهنگ با مهربانی و گشاده روئی مرا استقبال کرده حاضر خود و صاحب منصبان تیپ را بمن معرفی نمود . با بعضی از آنها من خیلی بیشتر از پتربورگ آشنا بودم .

من فوق العاده خوشحال بودم که مجددا خود را در خانواده هموطنان روسی خود می بینم گرچه آنها تقریباً در گوشه دنیا افتاده اند و بقدری آن خوشحالی در من تاثیر کرد که مدت مدیدی از شب را در آن جمعیت مهمان نواز سر بردم . هیچیک میل نبودیم از ایوان کوچکی که بعد از شاه در آن جمع شده در آریکی شب جنوبی قهوه مطر لذیذی نوشیده راجع ایران صحبت میکردیم دور

شویم . وقتی من از کوچه های تنگ بطرف مهمانخانه میرفتم ستارگان راه مرا روشن مینمودند .

من تمام اوقات خود را در مهمان خانه بسر میبردم . صبحها چکمه بلند ی پوشیده پیاده در گرد و خاک شهر قدم می زدم و برای نهار تغییر لباس داده در جمعیت ۴ نفر فرانسویانی که معلوم نبود دو اساز یا کاسب بودند وقتی بطلالت می گذراندم . بعد از نهار باطابق خود رفته از دست آفتاب پرده ها را انداخته یاد داشت های لازم را مینوشتیم و مال ایام گذشته را که نوشته بودم مطالعه و پاکتویس کرده بمقتصد میفرستادم

شب ها بر فتن بخانه لیاخف مایل بودم . از اجازه صاحب خانه های مهربان استفاده کرده شب ها را خیزی دیر از آنجا بر میگشتم . چند مرتبه موفق شدم وضعیت کاملاً بومی را که در دسترس اروپائیان نیست مشاهده نمایم . خانواده ۲ نفر از رفقای قدیمی مدرسه من که پس از اتمام تحصیلات به ایران برگشته بودند مرا دعوت کردند .

معمولاً من نیم ساعت بخروب مانده منزل آن ها می رفتم . در زیر درختانی که هوا را لطیف می کردند روی صندلیهای نرم حصیری مینشستیم . شربت معطری در گیلانهای بلور تراش میاوردند و ما باهنجار صدای آبی که از فواره در حوض مرمری میریخت همیشه در اطراف عظمت سابق ایران و خرابی فعلی آن صحبت میکردیم

به مرتبه مرا بشام دعوت نمودند . در خیابان های نیمه تاریک باغ میز های باریک درازی چیده بودند . آتشهای لرزان فانوس های باغ میهوده سعی می کردند با نور در حشان ماهتاب بر آبری و هیارزه نمایند

گیلاس تراش بلور برای شربت و شراب و گاه های نقره نامیوجات شیراز ملیون ها رنگهای مخففه ای از خود نشان میدادند . نوکهای گنک پشت سر هم غذا های سنگینی میاوردند و دوباره در تاریکی خیابان معدوم میشدند و فقط صدای پای آنها روی ریک های خیابان شنیده میشد . بقسمی که تصور میرفت مادر یکی از قصرهای افسانای هارون الرشید هستیم نه در طهران پر گرد و خاک .

من دوست داشتم صبح های خیلی زود قبل از آن که هوا گرم شود در شهر که تازه مردم می رفتند بیدار شوند و اطراف آن سواره گردش کنم .

معمولا یرتمه از خیابان های غم فرای تهران گذشته جلو خان مجلس را طی نموده و از دروازه بیرون میرفتم و دهنه را رها کرده گاهی بطرف اردو و زمینی بسمت قصر دوشن تپه که بیرون شهر روی تپه سنگی بنا شده رهسپار میشدم . آنجا از اسب پیاده شده به قهوه خانه رفته بجای می نوشیدم و بصحبت ها گوش داده حتی القوه خود نیز در آن شرکت میجستم . پس از رفع کسالت سوار شده سردماغ با یرتمه بلندی قبل از تاثیر حرارت آفتاب نیمه روز به قزاق خانه بر می گشتم .

یکوقت طرف عصری خود را نزدیکی مجلس دیدم . حسن کنجکاوی من بحرکت آمد . من اسب خود را بقراول سربازان داده متهورانه وارد شدم .

پس از ورود در روی قصر بهارستان و محل فعلی مجلس ایستاده بودم . دو نفر ایرانی جوانی که بحونی زدن فراسه حرف میزدند بمن نزدیک شده بداخل شدن دعوت کرده اند .

یکی از آنها من گفت : شما مخبرید ؟

من مختصرا بجواب دادم : بلی میوه مخبر محله نظامی هستم . مرا طالار تحتانی ردد . حوض گرد قشنگی نامی های طلائی رنگ در وسط آن بود . کف طالار از مرمرهای گوان فروش بود . سقف آئینه کاری طالار اشعه خورشید را که در حال پائین رفتن بود منعکس می ساخت .

ما از پله پیچ پیچی به طبقه دوم رفتیم . یکی از همراهان من گفت : « طالار جلده » است .

ستونهای گچ بری شده و پنجره های آئینه و قالی های قیمتی که بزمین افتاده بود بیننده را متعجب میساخت . حالا که من بن سطور را مینویسم مجلس حاکم یکدن شده

بطوریکه پس از به قوپ بستنش دیده بودم جلو چشم مجسم است .
این موضوع را در جای خود می نویسم ، من از همراهان مهربان
خود اظهار تشکر کرده بباغ وارد شدم .

دیوار سنگی بلندی مسجد سیهسالار را از باغ قصر بهارستان
مجزا میکرد . در این دیوار شکافی احداث کرده بودند تا مسجد
را با مجلس مربوط سازند . مسجد و باغ از جمعیتی پر بود که براحقی
بعضی روی سکو ها نشسته و برخی روی چمن نرم دراز کشیده بودند
بیشتر از این ماندن مناسب نبود بنا براین بزحمت از میان جمعیتی که
دور (سید جمال قاطق معروف بود . مترجم) سید پاره پاره ای ایستاده
ناحرص و ولعی بسختان جدی و متین او گوش میدادند بیرون آمده
اسب خود را پیدا کرده ورقتم .

هیچوقت بخاطر من خطور نمیکرد که پنج روز دیگر (آزروز
روز ۵ ژون بود) بجای مجلس تل خاکی خواهد بود و میدان
بهارستان که گردشگاه است به میدان جنگ خونینی مبدل میشود .
بطور کلی در تهران از شاه و سرهنگ لیاخف گرفته تا آخرین
سید باور نمیکرد که قضایا بمصادفه خونین و مجازاتهای سخت محمد
علی شاه خاتمه یابد (مقصوده ژلف از آخرین سیدتوده ملت است مترجم)
شب ۵ ژون من بدین شاهزاده امان الله میرزا نماینده مجلس
رفته بودم . ما براحقی و دوستانه از روسیه و مسافرت احتمالی شاهزاده
باروپا و غیره صحبت مینمودیم . (همین امان الله میرزا چون در
آذربایجان با نظریت روسها موافقت نکرد مجبورا خود را کشت . مترجم)
بقدری وقیع و اتفقت مهم بنظر ما غیرممکن می آمد که اصلا راجع
بوضعیت سیاسی ایران صحبت نکردیم

پس از مراجعت شاهد مشورت سرهنگ لیاخف که تازه از باغ شاه برگشته
بود ، صاحب منصبین روسی در باب اشغال مسجد سیهسالار در صبح روز دیگر شدم :
شب خیلی دیر من و آ-من . پرفینوسف و و . ای . او شاکف
در حیاطهای باغ لیاخف گردش میکردیم و از موضوع های مختلفی
صحبت مینمودیم بدون آن که حدس بزنیم که هفت ساعت دیگر تپ
قراق و صاحب منصبین روسی آرا در میدان بهارستان که الساعة بامنتهای
سکوت خوابیده است کلوله نارانی می کنند .



تازه اولین اشعه خورشید در اطاق من تابیده بود که صدای پای تند نوکرم علی بیك مرا بیدار کرد .

به او گفتم . برای چه اینقدر زود آمده‌ای !

- سرکاره بگویند امروز خیلی شلوغ خواهد شد .

- برای چه خیال میکنی که شلوغ میشود ؟

- برای اینکه سوار بطرف مسجد سپهسالار رفت و قزاقها همراه شده در قزاقخانه حاضر باشند .

- هیچوقت شلوغ نمیشود . هپاهوئی میکنند و پراکنده می‌شوند

- خیر سرکار مردم می‌گویند که جنگ میشود .

- بسیار خوب علی برو

من دو باره لحاف را به خود پیچیده شروع بچرت زدن کردم پس از چند دقیقه دست علی بیك را روی شانه خود حس نمودم .

گفت : سرکار امروز دیگر تو سوار نشو و در شهر گردش مکن . از من بشنو خطرناك است . بهتر آنكه شب بروید

- بسیار خوب ممنونم برو و دلواپس مباش .

علی بیك آهسته بیرون رفت و در را پش کرد .

من مجدداً هوشم برد و در خواب دنده بدنده شدم . هوا گرم شده بود از پنجره که شب برای خنکی هوا باز گذاشته بودم هوایی

که در آفتاب بالا آمده گرم شده بود داخل اطاق میشد .

من شروع بلباس پوشیدن کرده نزدیک پنجره آمدم و تعجب کردم در سکوت صبح صدای شلیك آتش توپ و تفنگ می‌آمد

من میل داشتم اسب خواسته از خیابانها و کوچه های تنك .

طرف مسجد بتازم ولی عقل سلیم مرا از چنین خطر بی منظور و بی فایده ای باز داشت . من از خود پرسیدم : « آنجا چه میتوانم بکنم »

در صورتیکه عبور از کوچه هایی که در معرض آتش تفنگ بودورسیدن به تیپ قزاق کار مشکلی مینمود

بنابراین من مجبور بودم از حرارت نظامی خود جلوگیری کرده از بالای بام به تماشاى دودهایی که مرتباً از احتراق گلوله ها پیدا می

شد اکتفا کنم

بالاخره طاقت نیاوردم و از کوچه های خلوت طهران که گویی مرده بود خود را به جلو مجلس رساندم.

توپخانه آهالیونی را که در خانه ظل السلطان سنگر بندی کرده بودند زیر آتش خود قرار داد. بود. سرباز ها از خانه هایی که توپ خراب کرده بود مثل مورچه هرچه بدستشان می آمد بیرون میبردند متکا و قالی و مبیل و اثاثیه زیادی روی تکل توپ مسی سرباز ها از مال غارت افتاده بود.

روی يك جعبه توپ يك دستگاه پیانوی شکسته ای قرار داده بودند

در میدان مجلس قریب بیست نفر اسب افتاده بود. دریای خون موج میزد و هنوز یزمین فرو گرفته بود. قزاقان زخمی و کشته شده را به قزاقخانه فرستاده بودند.

فقط يك نفر پهلوی قراول خانه افتاده بود از گیجگاه شکسته آن خون قرمز و سیاهی جاری بود

خانه هایی که از آنها مدافعین مجلس تیر اندازی می کردند پرده غم انگیزی را نشان میدادند. دیوار های بعضی خراب و برخی شکاف برداشته بود. يك شیشه در پنجره ها دیده نمیشد. درب ها از جا کنده شده و پشت بامها از تکه های گلوله های محترقه و افشان سوراخ سوراخ شده بود

خانه های ظل السلطان مخصوصا پس از غارت سربازان بیش از سایر جا ها خسارت دید. نه تنها تمام اثاثیه آن را بردند بلکه حتی چارچوب ها، در و پنجره و تخته های کف اطاق و سقف را کشیدند و کردند.

رفتار تین های قراق خیلی خوب بود. در موقعیکه سربازان بازه دره شاهی که دیر بهر که جنگ رسیده بودند بغارت اشتغال داشتند قزاقان به افتخار پافشاری خود در جنگ ناگهانی وسخت و غرور فتح بخانه خود میرفتند.

حقیقه هم چنانچه فوق اشاره کرده ام تفت قزاقان سنگین و تمام سربضخه از مجروحین سخت پر شده بود. آنهایی که زخمشان

سبک بود بخانه های خود رفتند ، دو نفر طبیب ایرانی و دو کتروسیو شکو از بس زخم ستند راستی از پا در آمدید . در چادرها و اطاق عمل خون موج میزد و بوی گوشت تازه می آمد ...

کشتگان را در دو صف در حیاط سرباز خانه نزدیک مریضخانه گذاشته بودند . جمعیت بسیاری دور آنها جمع شده بود . خیلی ها بصدای بلند گریه می کردند و بقیه با چشمان اشک آلودی ایستاده بودند . من برحمت جلو رفتم ، کشتگان در خون غلطان با مغز های شکافته و دستهای خونین انتقام می کردند.

من که یک نفر آدم بیگانه ای بودم و در عقاید سیاسی و مذهبی آنها هم شرکتی نداشتم فوق العاده برای این جوانانی که اینطور خائنانه کشته شده بودند متأثر و متأسف بودم .

من برگشتم که مراجعت نمایم . در همین وقت چشمم به قزاقی افتاد که جمعیت را پس و پیش میگرد و بدبوانکان شباهت داشت . چشمانش برق میزد و قهقهه برهنه ای را در دست می فشرد .

قزاق مذکور با ناله خفیفی خود را بروی نعش یک نفر وکیل ربش داری انداخت که دو یوار بر سر دوشش بود .

وکیل روسی که پهلوی من ایستاده بود آهسته بگوשמ گفت . برادر او پس از جنگ وقتی به قزاقخانه بر می گشته در خیابان چراغ گاز کشته شد .

وقتی قزاق قهقهه خود را به فرق شکافته برادرش تکیه داد من پیش خود گفتم . (او راستی دیوانه شده است) - او چند کلمه زیر لب گفته تیغه براق قهقهه خود را بخونی که هنوز از زخم برادرش جاری بود آغشته قهقهه را غلاف کرد و از سر نعش برادر بر خاسته از میان جمعیتی که مریدک غم او شده بودند طرف درب میدان مشق روانه شد .

شخصی که پهلوی من ایستاده بود گفت . رفت انتقام بکشد . نمیشود او را نگهداشت الان هیچ نمی فهمد . یک سیدی برادر او را کشت و موفق بدستگیری او شده .

پس از چند دقیقه دو نفر را بخانه مرده ها تپ آوردند . سه

قر قزاق طنایی را که بگردن و دست آنها بسته بود محکم نگاهداشته و قزاق چهارمی دو قبضه تفنگ شکاری در دست داشت .

این دو نفر را در خیابان چراغ گاز تفنگ بدست گرفته بودند در قطار تفنگ دیگر تفنگ نداشتند و لی تفنگ های آنها هنوز گرم بود . فرمانده تیپ گفت : بخدا قسم بخورید که اشتباهی نکرده اید . قزاقان گفتند : قسم میخوریم که اینها همانهایی هستند که وکیل را کشتند .

دستور فرمانده تیپ خیلی مختصر بود . « در میدان مشق آنها را دار بزنید تا همه به بینند » (!)

اسرا را با تو سری بیرون بردند . آن ها خود را تسلیم مقدر و سر نوشت خود کرده هیچ نمی گفتند . هر دو بلند قد بودند و سر ها را پائین انداخته با ضربت قنداق تفنگ رفتند . در چشم آنها انتظار مرگ دیده میشد .

وقتی آنها را از خانه فرمانده تیپ بیرون بردند جمعیت زیادی دور آن ها را گرفت . دسته جمعیت با فریاد های وحشیانه بطرف قزاقخانه میرفت . در حیاط قزاقخانه جمعیتی که هر دقیقه زیاد میشد غلغلتهای پهلوی نش کشتگان ایستاد .

هیاهوی غریبی برپا شد . برق شوکه ها و قمه ها دیده شد و اسیران را در يك چشم بهم زدن تکه تکه کردند . تیغه های خونین در فضا میدرخشید و دوباره به بدن پاره پاره آنها فرود می آمد . قزاقها برای آنکه نتوانند به جسد آن بیچارگان همشری فرود آورند حاضر بودند یکدیگر را بزنند . آخر الامر آنها را بدرب میدان مشق کشیده چندین گلوله تپانچه هم به آنها زدند (یکی از آن دو نفر مدیر روح القدس بود مترجم)

شنیده میشد که فریاد میکردند : خون در عوض خون . انتقام برادر های خود را می کشیم . (سیاست روسیه قزاری که عبارت از پاشیدن انجم قفاق بین ملت و قزاقها بود باین عملیات منجر گردید طوری اجاب این سیاست را بازی کردند که ملت از قزاقان یعنی اولادان خود متفر شده بود . مترجم)

مردم در ب قزاقی را که برادرش کشته شده بود دیدم . او روی سنب نشسته سر را بدست تکیه داده در غم و غصه خود فرو رفته بود . قمه آغشته بخون تازه او روی زمین افتاده بود طرف عصری نعلن قزاقان را جفت جفت در جهت های ساده چوبی گذاشته بدون سرو صدا بوسیله درشکه های معمولی بقبرستان بیرون شهر مسلمانان حمل کردند . عادات اسلامی اجازه نمی دهد مراسم تدفین با موزیک و احترامات نظامی اجرا شود

شب همان روز به تماشای مجلس خراب شده رفتم از جشنکی سابق اثری بر جا نمانده بود ، قسمتی از شیروانی را گلوله های محترقه و افشان خراب کرده و آهن بقیه شیروانی از گلوله ها سوراخ سوراخ شده بود چهارچوب ها پنجره ها و ستونها بر جا نمانده اسبان قزاقان از حوض پر از ماهی قرمز آب می نوشند . سقف های آینه کاری خراب شده بر کف اطاقها بهوض قالی شکسته های کاشی و شیشه و کج بری پاشیده بود . دیوارها خراب شده و محض جاها سوراخ گلوله توپ دیده میشد

پس از خراب کردن مجلس جمعیت چند هزار نفری بدرون آن ریخته هرچهارا مسکن بود غارت کرده بردند و بقیه را شکستند خیال مشروطیت و تعلق خاطر نسبت به محلی که نماینده آن است تا این اندازه در توده تاثیر عمیق نموده بود . غارت مجلس بیش از توپ بستن از دو عراده توپ در ظرف نیم ساعت به آن صدمه و خرابی وارد آورده اگر سرهنگ لیاخف فوراً قراول بانجا نمیفرستاد نه تنها از عمارت مجلس بلکه از باغ خیلی قشنگ بهارستان هم اثری بر جا نمی ماند . چند نفر ناچنس شروع به بریدن درختهای تیریزی صد ساله باغ بهارستان کرده بودند

قراول در همه دربها کشیکچی گذاشت

مسجد سپهسالار هم که تمام زرد و خورد سر آن شروع شده بود

نوسط قراولان اشغال گشت

مسجد تقریباً صدمه ندیده دیوار محکم و گنبد قشنگ رنگ برنگ

کاشی آن در دوسه جا آسیب خیلی مختصری یافته بود .

وقتی به خانه برمی گشتم مصدر سرهنگ لیا خف را در فراوانی مقابل
سفارت انگلیس دیدم . از او پرسیدم .

تو اینجا چه میکنی ؟

- آدم کم است مرا به فراوانی تعیین کرده اند .

- سربازها کجا هستند ؟

- سرکار دارند غارت می کنند . غیر از بی نظمی کاری

نمی نمایند .

تو زخمی نشده ای .

- نه الحمدلله سلامتیم - از صبح در جنگ بودم ،

من جواب دادم ، آفرین . و براء افتادم و باشکال خود رابر

زین نگاه میداشتم . از زحمت روز فوق العاده خسته شده بودم .



من به س . م ، شاپشال ژنرال آچودان شاه گفتم . سرگشی
مارگوییچ اسم این دو نفر مدیر روز نامه و مبلغ که مجازات کردند
چه بود ؟

شاپشال گفت . صور اسرافیل تدیر روز نامه و ملک المتکلمین
را می پرسید ؟

گفتم - بلی .

گفت . می بیند شاه تصمیم گرفته بود این دو نفر را مجازات
نماید . بقیه اسرار را که روز جنگ گرفته اند امر کرده در محبس
نگاهدارند تا مجلس آینده مفتوح شود و سید عبدالله را امشب بکربلا
تبعید میکنند و قدغن شده دیگر بایران برنگردد . چهار دستگاه کالسکه
پستی برای خط قزوین - کرمانشاه سفارش داده اند . (در اینجا هم
مؤلف از بیان حقیقت خودداری نموده است نظرباین که میرزا جهانگیرخان
صور اسرافیل و ملک المتکلمین گفته بودند که شاپشال یهودی است
مشارالیه کینه آن ها را در دل گرفته بود و در کشتن آن ها اصرار و با فشاری زیادی
بخرج داد . خود شاپشال یسکی از محترمین گفته بود شاه باصرار من
آنها را کشت . مترجم]

مرحوم ملک المتکلمین



حاج ملک المتکلمین آثار درحشانی از خود در تاریخ ایران یادگار گذاشته است. فقید زبور در سال ۱۲۷۸ هجری در اصفهان متولد شده و تمام دوره عمر را به هدایت افکار عامه صرف کرده و در راه آزادی و استقلال ایران تاجائی سعی و مجاهده نمود که منتهی بقتل فجیع فقید در مانعشاه بدست عمال محمدعلی میرزا گردید که تفصیل آن را قرائت میفرمائید.

من گفتم : یقیناً شاه خونبهای از او گرفته است .
 هایشال گفت : بلی اما امیر بهادر جنگ بیشتر گرفته . سید
 عبدالله یکی از متمول ترین اشخاص ایران میباشد . اصلاحات موقعی
 است . که خزانه ایران از تقدیمهای بدون رضا و رغبت و با میل پرشود .
 حالا وقتی است که : اگر کاهلی کنی هیچ دست نمیآید . محمدعلیشاه تصمیم
 گرفته حتی قصر های خود را تعمیر کند .

من تبسمی کرده گفتم : خیلی وقت بود که باید آنها را تعمیر میکردند
 مخصوصاً موشان تیه را

قضیه این ۴ نفر خیلی ساده بود . امروز آنها را بیاض بردند
 و پهلوی هوار نگاه داشتند . ۲ نفر جلاد آمده طناب بگردن آنها
 انداخته از دور طرف کشیدند . خون از دهان آنها آمد آن وقت
 جلاد سومی خنجر بقلب آنها فرو کرد . مدیر روزنامه راهم همینطور
 گشتند . این قسمت شنیدنی است . دسته این خنجر کدائی الماس نشان است :
 این مذاکره دو روز بعد از زد و خورد اتفاق افتاد . آرامش
 کاملی در شهر حکم فرما بود و حتی توپ بستی خانه ظهیر الدوله
 هم اغتشاش و بینظمی تولید ننمود . بطوری که فوقاً یاد داشت شده
 خانه ظهیر الدوله و انجمن اخوت را برای آن که از آنجا بقراقان تیر انداخته
 بودند توپ بستند .

خانه ظهیر الدوله و عمارت انجمن سزاوار خراب کردن بودند :
 در هر دو عمارت نارنجک پیدا کردند . وقتی آنجا را می گشتند
 اتفاق يك نفر فراق پیش به يك نارنجک خورد که محترق گردید
 و او را نکه نکه کرد .



از خانه ظهیر الدوله و عمارت انجمن اخوت اصلاً تیر اندازی
 نشد و گلوله و نارنجکی پیدا نکردند توپ بستی آنجا برای این بود
 که صاحب منصبان روس اشیاء نادر و قیمتی را بربایند مؤلف کشته شدن
 فراق راهم مطابق حقیقت نوشته است .

قضیه اینطور بود : همینکه فراق وارد خانه شد اولین گلوله

توپ در حیاط خانه ظهیر الدوله ترکید و باو اصابت نموده تکه تکه اش کرد. در اینجا صاحبمنصبان روس از ترس اینکه بمبادا خانواده ظهیرالدوله موقع خروج از خانه چیزی از نضایس خود راهمراه به برند آنها را مجبور کردند بدون پادشاه و برهنه بوسیله نردبان به پشت بام خانه رفته و فرار کنند.

در این مورد ملکه ایران عیال ظهیرالدوله قطعه ذیل را سروده :
 برهنه گشدم بر بام خانه ندارم شکوای از این زمانه
 که گردد آفتاب از چرخ گردون مرهنه روز و شب در کوه و هامون
 (مترجم)



بمباردمان این عمارت ها بوسیله توپ فتح قشون شاه را در نظر مردم تکمیل کرد.

در تمام خیابان ها اعلانیائی به امضای حاکم نظامی طهران و فرمانده تبی قزاق اعلیحضرت همایونی (سرهنک لیاخف) چسبیده اهالی را به نظم و آرامش دعوت و حکومت نظامی را اعلام نموده اند.

تمام اختیارات نظامی و اداری از طرف شاه به سرهنک لیاخف واگذار گردیده است.

این اقدام غارتگری سربازان رادر مشیمه خفه کرد و اهالی وقتی دست قوی را بر سر خود دیدند آسوده شدند.

در اطراف انتخاب سرهنک لیاخف به حکومت نظامی خیلی جنجال شد مطبوعات روس و خارجه بعوض آن که این انتخاب را تحسین و تقدیر نمایند شروع بداد و بیداد کردند که حقوق و یک سقاوله نامه موهومی نقض گردیده است. انگلیس ها مخصوصا خیلی دل سوزی میکردند و خیالشان فوق العاده از اعلان سرهنک لیاخف ناراحت بود.

باوجود این همین انگلیس ها برای حفاظت انبار ها و مغازه های مختلف تقاضای قزاق نمودند. تمام سفارتخانه های خارجه جدا تقاضای قزاق از قزاق خانه نموده اصلا در فکر عوض کردن آنها

سرباز نبودند. فقط بواسطه اراده آهنین سرخنگ لیاخف و انضباط تیپ
اوجان و مال خارجیان کاملاً درمان بود.

برای اینک معلوم شود عملیات لیاخف خوب یا بد بوده باید به
روزنامه رچ روسی مراجعه کرد و دید تاچه اندازه از عملیات لیاخف
درايران تنقید نموده است.

(بدیهی است باینبرائی که هرشب لیاخف از مؤلف این کتاب
می نموده و خود ما مونتوف این موضوع را در چند جای کتاب
پادداشت کرده و حتی بامر لیاخف یکفرگماشته ویکراس اسب از قراقخانه
در اختیار او گذاشته شده بود نمیتوانست حق شناسی نکرده حقیقت را بیان
نماید. مترجم)

خوشبختانه با منطق ساده ای هم می توان فهمید : فرمانده تیپ
قزاق شاهی صاحب منصب روس نیست بلکه یک نفر سرتیپی است
که در خدمت ایران می باشد و تازمانی که سمت سرتیپ قشون
ایران و فرمانده تیپ در ایران میباشد موظف است تمام دستورات
شاه را اجرا کند و این وظیفه را تا روسیه احضار نشده عهده
دار است.

کاملاً می توان تصور کرد که اگر تیپ بیك لشکر سواربنکانه
تحت امر صاحب منصبان انگلیسی تبدیل میگردد باز هم مجبور بود انتظامات
را در تهران برقرار سازد و در این مورد مطبوعات ما و ندر روزنامه
های انگلیسی بر سر انتخاب فرمانده آن لشکر سوار سمت حکومت
نظام آن هم در صورتی که بجز منفعت و فایده برای همه مهاجرین
اروپائی چیز دیگری نداشت اختلاف نظری پیدا نمیکردند.

تمام دسایس برای عنوان است ، بر همه اشخاصی که برروز
و اسرار امور ایران آشنا هستند پوشیده نیست که فرمانده تیپ قزاق
با ابراز جزئی جدیت و استعداد سیاسی رفیق و مشاور شاه
محسوب میگردد.

و . ب . لیاخف هم خیلی قبل از اغتشاش این وضعیت را
برای خود ترتیب داده بود .

بنا بر این تمام هیاهوی روزنامه ها و جنجال های سیاسی فقط

برای عنوان حکومت نظامی است که دوستان و دشمنان ما مثل حجاب کف صابون آن را میدهند .

سرهنگ لیاخت هم برای آنکه اشخاص عصبی را که نمیتوانند امضای او را در زیر اعلان ها به بینند بپهوده نرنجاند تمام دستور نظامی را که انتشار داده بود کلمه بکلمه تجدید طبع کرد و با امضاء و مهر محمدعلی شاه انتشار داد .
آنوقت حجاب کف صابون ترکید .

چند روز بعد شارژدافر انگلیس در تهران برای جریحه دار ساختن احساسات سرهنگ روسی چیز تازه ای اندیشید و بلندن تلگرافی بمضون ذیل مخابره نمود :

« سفارت خانه رادر تهران فراولان قزاق از همه طرف محاصره کرده اند . يك پست قراول دم درب گذاشته شده است . »
« پس این سانس مخترع و خسته نشدنی پباشاه رفت و تقاضا کرد که فوراً رضایت او را فراهم آورده قراول را برداشته مقصرین را مجازات کنند .

آشوبی در باغشاه راه انداختند و دست و پای خود را گم کردند ، کاغذپشت سرکاغذ بقراولخانه میفرستادند .
سرهنگ لیاخت نسبت باین قضیه منتهای خونسردی را بخرج داده بکسی که از طرف شاه آمده بود دستور داد در محل رفته صحت شکایت را تحقیق نماید .

فرستاده شاه بدر سفارت انگلیس رفت و از اعضای سفارت پرسید این قراولی که باعث زحمت آنها شده کجاست .

عمارت نیمه خراب قراولخانه را باو نشان دادند .
فرستاده شاه گفته بود : این قراولخانه بیش از پنجاه سال است که اینجا بنا شده !

- بلی ، اما قراولخانه سربازان است نه قزاق !

خوب چه فرقی دارد ؟

جواب دادند : هیچ وقت سرباز اینجا نبوده . می آیند فقط هتک خود را میگذارند و میروند ولی قزاقان روز و شب ایستاده اند و

بدرب سفارت ما نگاه میکنند و اسم هر کس را که وارد و خارج میشود می نویسند.

ایرانی با قسمی جواب داده بود: ببخشید من این را قبلاً نمیدانستم. حالیه عرض اعلی حضرت میرسانم .

این مسئله هم مثل موضوع حاکم نظامی به پفی مخاموش شد . قراول و فراولخانه ای که بیش از نیم قرن بجای خود بود بهمان حال باقیماند ولی بقزاقان اکیدا قدغن کردند اسم اشخاصی را که به سفارت انگلیس میرفتند ننویسند .

فقط دوستان تازه ما انگلیس ها بهانه جوئی می کردند
بقیه فرانسویان ، آلمانی ها ، ایتالیائی ها ، امریکائیان ، ترکان ، اطیشی ها و غیره صرف نظر از موافقت و عقیده سیاسی خود عموماً هیئت نظامی روس را تبریک و تهنیت گفتند که از این خطر سلامت جست و نسبت با اقدامات جدی سرهنگ لیاخف در استقرار نظم و آرامش تهران ابراز همدردی کردند .

در کوه های البرز .

زندگی در تهران خیلی بکنواخت میگذشت . تابستان وقتی گرمای خسته کننده و خفگی هوا تمام نجبای تهران را بیسلاق های اطراف میفرستند در شهر ماندن کار مشکلی آمد

من مجبور شدم که از گرمای آفتاب سوزان بدیوار های قطور سنگی پناه ببرم نه بباغهای سایه دار دامنه جلو البرز فقط یکساعت و نیم بهروب مانده ما اسرای اجباری جانی گرفته بیاب میامدیم و بانتظار شام صحبت میکردیم .

من در یکی از گردش های سواره خود خیلی دور رفتم . اسب همداش سکندری میخورد و تا شهر هم دوازده ورست (دو فرسنگ) مانده بود .

من مصمم شدم بوسیله تلفن سفارت روس بخانه تلفون کنم که تا صبح بر نمی گردم و در ده کوچک و قشنگ شمران بهنام «؟» (تصور می رود مقصود جمدان باشد . مترجم)

راه باریکی که در امتداد رودخانه کوچک کوهستانی میرفت و باغهای پر درخت و گل و گیاهی آنها احاطه کرده بود مرا پل سنگی که بر روی دره ای بنا گردیده بود رساند .

آفتاب غروب میکرد .
راه از میان دره ای که رودخانه کوچکی داشت رو ببالا میرفت . دره از باغهای سبز پوشیده شده بود .
قله کله قندی یخ دار دماوند با عظمتی بر رشته پر از برف کوه حکمفرمائی داشت . من پیاده شده تنگ اسب را شل کرده دهنه را از دهانش بیرون آوردم . باید برای شب در فکر منزل بود .
نزدیک پل خانه ای در باغی بنا شده بود . جلوی خانه اشخاصی نشسته به کشیدن قلیان اشتغال داشتند . پهلوی آنها هم کباب درست میکردند ؟

من اسب را زیر سایه بان قهوه خانه قرار داده زین و دهنه آن را با خود برداشته در قهوه خانه با حصیر و علف خوابگاه خوبی برای خود تهیه کردم .

آزادی من کباب درست کنند اسب را بطرف پل بردم . اویامنتهای اطاعت از میان سنگها دنبال من می آمد .
کوههای البرز در آخرین اشعه سرخ آفتاب غروب منظره قشنگی داشت . بعضی دامنه های نزدیک آن مشجر بود . در بعضی جاها نقطه های برف بر کوه دیده میشد و کمی پائین تر آبشار پس قلعه مثل نوار باریکی پیدا بود .

میان این رشته های البرز و ده عمران (؟) که من مانده بودم جلگه شیبی به طول یکفرسخ دیده می شد که دارای باغ و بوستان ها و جویبارها بود . من پس از هوای خفه طهران این جا باچه لذتی استنشاق هوا میکردم . کم که رنگ کوهها پرید و دماوند در آبروی پنهان و هوای رنگ شد .

من قهوه خانه برگشته برای رفیق ناووی خود عیب برداشتم و آب اورا که در سطل چرمی آورده بودند بزدید کرده اورا محکمتر بستم و با وجدان يك پیر انداختن کباب حیوانی لذیذی که کمی بوی دود میداد شروع کردم .

از خو شبختی من قهوه خانه خالی بود . همه بیهمانها بخانه‌های خود رفتند و اتفاقاً راهگذر و ساربان‌ها هم نیامد .

پیش از خوابیدن من بیرون رفته مدتی کنار پرتگاه ایستادم . نمیتوان گفت منظره قشنگی نبود . جوی‌ها و ریزشگاه‌های ته آن‌ها در روشنائی ماهتاب میدرخشیدند .

ماه تمام نور لطیف خود را بر جاده انداخته و از میان شاخه‌ها و برگ‌های گورختان گل‌گل بر زمین تابیده برده تقاضای قشنگی را مجسم می‌کرد پس از خواب راحت برای آن که گرما نخورم ساعت شش صبح بر زیر قرار گرفته و با هنجار متغیر بطرف شهر آمدم و در راه همی بر می‌گشتم و بقلب نگاه میکردم تا دو مرتبه قلله‌های برف دار را در نور آفتاب صبح ببینم .



پس از چند روز دیگر کالسکه سنگین باری مرا و علی بیگ و ک . ک . فرم شاگرد مدرسه السنه عرق را که از پتر بورک آمده بود در جاده شمیران با شکل سمت کوه میکشید .

ما تهیه ده روز را دیده از تهران بیرون آمده بودیم و تمام لوازم سفر همراه ما بود بنابر این تصمیم بودیم هر چه ممکن شود دورتر رفته مکوه نزدیکتر شده زیر آسمان در باغی بمانیم .

از قهوه خانه‌ای که در گردش گذشته آنجا مانده بودم رد شده پشت سر اسب خسته شده قریه در بند رسیدیم . از اینجا دیگر جاده تنگ برای سواره رفتن غیر قابل عبور میگشت .

ما اسباب‌ها را پائین آورده در صدد تهیه جا برآمدیم .

علی بیگ موفق شد صاحب خانه مهرمانی را پیدا کند که باغ پر درخت خود را در مقابل انعام کمی بماند و گذارد ، در وسط باغ مزبور حوضی و از همه طرف جوی‌های آب شرشر کنان روان بود .

پس از نیم ساعت در زیر دیوار سنگی روی سیخ‌های آهنی شروع تهیه کباب و چای کردند . ما هر سه نفر بدون توفیر مقام روی قلی بزرگی افتاده به خوردن کباب و خیارد سردی که در جوی آب گذاشته بودیم مشغول شدیم .

پس از جای مدتی روی تپه درختی که کنار رودخانه افتاده بود نشسته از اول شب ماهتابی لذت میبردیم . کوه ها مثل این که جلوتر آمده باشند و تخته سنگ های آن در رنگ مات مهتاب بخوبی دیده میشد .

من تصمیم گرفتم که فردا صبح برای گردش برشته اول کوه بروم و بنا بر این اول شب خوابیدیم . شب سایه هایی بالای سر ما رد شد و باعث تشویش ما گردید . علی بیک سنگی بزرگی از آن ها انداخت که اصوات کرد و همه آن ها بی سر و صدا پشت درختان پنهان شدند . صبح معلوم گردید که بقیه کباب دیشب هم با آن ها معدوم شده است . شب وقتی من دنده بدنده شدم و اتفاقاً چشمم را باز کردم تعجب کردم . بعضی سقف سفید یا پارچه چادر شاخه های پر برگ بالای سر ما سایه انداخته و آسمان از لای شاخه ها پیدا بود . نور ماه کنار حوض تابیده و سایه شاخ و برگ روی زمین افتاده بود .

هنوز آفتاب سر نکشیده بود که من و علی بیک رفیق خود فرم را که خواب بود ترک کرده رو به راه نهادیم و از راه کنار رودخانه داخل کوه شدیم . بالا رفتن آسان بود و هوای لطیف صبح را استنشاق میکردیم . دو سه مرتبه از جویها پریده از سنگ ر درختانه اینطرف و آنطرف رفتیم . از سمت راست و چپ کتاره دره تخته سنگهای مشجر بزرگی عمود بر دره به آسمان میرفت

نزدیک قهوه خانه بر روی رودخانه تیری انداخته بودند . ما مثل ورزشکاران از روی تیر گذشته و در آنطرف رودخانه پای فواره قهوه خانه نشستیم .

تنگه گشادتر میشد . تخته سنگ ها با می ترتیبی کاملی بالای سر ما قرار گرفته بودند . در بعضی جاها لکه های سبز چمن و تنه درختها میان تخته سنگها دیده میشد .

دره را آب صاف خوب کوهستانی آبیاری می کرد و از روی سنگ ریزه های رنگارنگ باین میریخت . بالاتر پشت تخته سنگها رشته های مرتفعتر کوه از برف پوشیده و در یکی از شکاف های کوه آبشار پس فواره مثل نوار باریکی پیدا بود .

از قهوه سخا نه بعد سربالائی خیلی زیاد بود . ما شروع به بالا رفتن کرده پس از هرده دقیقه ای برای نفس تازه کردن می ایستادیم .

هرچه بالا تر میرفتیم منظره قشنگ دره در پیش چشم ما بازتر میشد و خود ده کوچک هم میان درختان باغهایش نماید می گردید . پائین تر جلگه های شیب دار و تپه های كوچك و زرگنده و سفارت انگلیس و قلعه پیدا بود . اردوی سرباز ها از دور دیده می شد و طهران میان ما و گرد و خاکی که آن را فرا گرفته بود مجسم می گردید .

ما از گردنه بالا رفتیم . راه بزرگ بسمت چپ پیچیده پشت رشته کوه پنهان میشد . خیلی جلوتر از ما بالای گردنه دیگری سه درخت پیدا بود . چند صد متر پائین تر زیر آب رود خانه به سرعت جریان داشت و از فشاری که تنگی دره بر آن وارد میاورد میفرید . علی بيك سنگی به ته دره انداخت که پس از مدتی ناپدید گردید . راهی که مارا ترك کرده بود گذاشته با احتیاط کاملی از روی تخته سنگها بالا رفته بعضی جاهای خطرناك دست را بكمك می طلبیدیم . سنگ ریزه ها در هر قدمی از زیر پای ما ریخته گاهی خود مارا نیز پائین می بردند . هر وقت خواستیم از سنگهای تیز و بوته ها تکه گاه و دستگیره داشته باشیم دست مارا یاره می کردند . بخورشید که بالا آمده بود تقریباً عمودی بر ما می تابید .

آخرالامر بدرخت ها رسیده زیر سایه آنها دراز کشیدیم . من از علی بيك پرسیدم : وقتی اینجا آب ندارد چگونه این درخت ها خشك نشده اند .

علی بيك جواب سربالائی داده گفت : خواست خداست . در اینموقع از بالای سر صدای زنك شنیدیم . الاغ هائی با كمك احتیاط از روی سنگ ها میگذشتند و صدای زنگوله آنها میامد بر های سنگین بر پالان های آنها آویزان بود . من گفتم : علی بيك باید از این سنگ بالا رفت و از جاده به پستخانه رسید .

-- سرکار میرویم .

با کمک دست و پا از تخته سنگ بالا رفتیم .

راه باریک گاهی بچپ پیچیده بشت دامنه پنهان و مجدداً بهمانجائی که از ما جدا شده بود بر میگردد

من گفتم : علی بیک خط کردیم که از بیراهه آمدیم

. عیب ندارد سرکار اینطور بهتر و نزدیکتر است .

راه از سر گردنه پائین میرفت . حالا محوطه ای جلوی ما است که باغهای میوه داری دارد ورود کوچکی از آن جاری است . از راست و چپ تخته سنگهای بزرگی بالا آمده و در جلو تخته سنگ بزرگی پیداست که آبشار از آن جاری است . و ده پس قلعه در ته این محوطه افتاده است .

خانهای ده بایشت باهای صاف خود روی دامنه کوه یکی بر دیگری بنا گردیده شبیه پله بزرگی میباشد .

مادر شیب جاده نمیرفتیم بلکه تقریباً میدویدیم . پس از چند دقیقه بطح رودخانه رسیدیم و تخته سنگ بالای گردنه که ما آنرا نزه ترك کرده بودیم سر به آسمان کشیده بود .

در دو قدمی بجاده قهوه خانه ای بود . در این دهی که کاملاً پرت افتاده بود و در مدت پنجماء زمستن روابطش با دنیا قطع می گردید نمی شد زیباتر فوق العاده ای را انتظار داشت .

قهوه خانه عذرت بود از اجافی که در زمین کنده و دو قوری و حصیری که بر زمین انداخته بودند .

چند نفر چوپان با لباس های پاره بکشیدن قلیان کشیفی اشتغال داشتند . گوسفندان در کنار رود خانه مشغول چرا بودند . علی بیک سراغ راه آبشار پس قلعه را میگرفت . معلوم شد چشم مادر کوهستن اشتباه کرده و این نوار باریک آبشار بزرگی است که فقط عصری می توانیم به آن برسیم .

پس از رفع خستگی صعود برشته دو می کوه را بدفعه دیگر گذاشته برگشتیم .

کنار رود خانه را گرفته گاهی از روی تنه درختان جسته و

زمانی از این طرف آب بطرف دیگر رفته و در آب می افتادیم . باین ترتیب سرازیر شدیم که ناگهان مانعی بها برخورد . از بتخته سنگی بالا رفته مصمم بودیم بطرف دیگر سرازیر شویم که ناگهان زیر پای خود پرتگاه ژرفی مشاهده نمودیم که آشکارا پهنی تریب داده بود سرازیر شدن دور از عقل بود و باید دور زد .

علی بیك مثل گربه بتخته سنگ چسبیده از کوچکترین شكاف استفاده میکرد . من با اضطراب درونی مراقب او بودم و میدیدم که الان بته پرتگاه میافتد .

صدای علی بیك را از بالای سر خود شنیدم که میگفت: سرکار آن بیاید بالا . اینجا محوطه ای است بعد از اینجا بطرف دیگر آبشار سرازیر میشویم .

خوب نبود بترس خود اذعان کنم . ناچار تمام خون سردی خود را بكمك طنپیده و بدون آن که بیابین نگاه کنم پای خود را در شكافها و برآمدگیهای سنگ جا داده بالا میرفتم و میدانستم که کوچکترین لغزشی بقیمت جانم تمام میشود .

نصف راه خطرناك پیموده شده بود . من بمحوطه ای که علی بیك میگفت رسیده پشت خود را بتخته سنگ داده کنار آنرا بادست چسبیده بودم .

کمترین دوار سری کافی بود که پائین افتاده سرم مثل سنگریزه هائی که از زیر پایم در میرفت بتخته سنگ برخورد .

پائین رفتن مشکل تر بود زیرا خواه نخواه چشم بطرف پرتگاه معطوف بود . چسبیدن بتخته سنگ پسندیده نبود . پاهای خسته شده و چکمه های تر می لغزید . . .

بالآخره از سه متر ارتفاع پائین پریده و «راه شیطان» را چنان چه علی بیك آنرا اسم گذاران کرد ترك نمودیم و از کنار رود خانه و روی سنگها برگشتیم . تا کمر خیس شده و خسته و مانده بقهوه خانه اولی رسیدیم و از آنجا بمنزل برگشتیم .



باغ مجاور مل سرتیپ پیر اداره توپخانه بود . صبحی سرتیپ محترم بدیدن ما آمد . او را بجای دعوت کردیم و او نیز بنوبه خود ما

را بگردش عصر دعوت نمود .

ما از درب بیرون رفته از کوچه تنك سرالائی رفتیم .

هادی ما ایستاده گفت این خانه من است .

من نمی دانستم این اظهار را بجای دعوت بپذیرم یا نه گفتم خانه خوبی است . و با تعجب دیدم سرتیب راه خود را پیش گرفت .

فرم با غضب و خشمی گفت : این موش مرده ما را دعوت نکرد .

من گفتم : یقینا ترسید که شما با دخترها لاس بزنید .

آنها را بخدا میسپارم . چطور میتوانم لاس بزنم . یکوقتی خنجر پهلوی آدم فرو میکنند .

من گفتم : خوب است تا برگشتن به پتر بورك خود داری نمائید .

همصحبت من آهی کشیده گفت : سیار خوب خود داری می کنم .

سرتیب بهوص خانه خود ما را باغ یکنفر شاهزاده متمول برد و ما را مجبور کرد بیش از نیمساعت پای فواره که از حوض مرمر بلند تر از درختان میپرسد ایستاده ارفشنگی آن لذت ببریم خانه کوچک تابستانی دربارك نباشد بود .

از مایر میپنداند : شما هم در روسیه این طور جاها دارید ؟

فرم شروع بتعریف آب نماهای پترکوف نموده گفت ما جا

های خیلی بزرگتر و قشنگتر داریم و باعث غصه بیرمرد شد .

سرتیب گفت : بلی وقتی ما هم قصر ها و باغهای خیلی عالی داشتیم اما حالا در ایران چیزی باقی نمانده است . مملکت ما فقیر شده ما از این قصری که در دامنه کوه واقعا منظره قشنگی داشت بیرون آمدیم وبطرف قهوه خانه خوبی که در آنجا بود رفتیم .

عمارت قشنگ درآب شفاف استخر چهار گوشه بزرگی سایه انداخته بود .

کنار استخر نیمکت های متعددی گذاشته بودند و مستخدمین در تنگهای بلور تراش شربت میآوردند .

یکسمت باغهای زیاد و قلعه کوه دماوند و یکطرف جلگه پراز گرد و غبار تهران دیده میشد .

ماجانی مناسبی در چمن سبز برای خود انتخاب کرده نشستیم .
سه فنجان کوچک و یک مینی نان شیرینی جلوی ما گذاشتند .
سرتیپ بمن گفت : سرکار بگوئید بینم شما فارسی را کجا یاد گرفته اید ؟

من گفتم : در پتربورگ و اینجا هم پیش یک نفر سید درس می خواندم .

شما برای چه تهران آمده اید ؟

آقا آمده ام مملکت شما را بینم و بشناسم .

سرتیپ گفت : راستی مملکت ما خیلی جاهای دیدنی دارد اما بیشتر در جنوب اصفهان و شیراز . ولی حالا به آنجا نمیشود رفت . در راه خیلی دزدی میکنند .

من گفتم : اینجا هم چندان امن نیست .

سرتیپ گفت : اینجا اهمیتی نداشت . جمع شدند دادو بیدادی کردند و رفتند . به خود درمدب سه ماه در باغ مجلس بهزاران نفر و لنگرد پلودادند . پولهای ظل السلطان تلف شد .

من گفتم : مگراو برای نگاهداری آنها پول میداد ؟ من شنیدم که این پول طهیرالدوله بود .

حیرت من بول ظل السلطان بود ... سرتیپ سر بگوش من گذاشته آهسته گفت من اطلاع دارم که سفیر ... چند هزار تومان پول داد .
من گفتم : این بهتان واقراست .

چه بهتان واقرائی همه شهر میداند ... خوب راستی پیش شما از مشروطه چه میگویند ؟ راست است که دو ماه مجلس باز میشود ؟
من گفتم : آقا پس از سه ماه دیگر شاه حکم کرده است قانون انتخابات جدیدی بویستند .

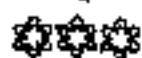
خوب شکر خدا مملکت آسوده میشود . حالا اینظمی و اغتشاش شروع شده در تبریز جنگ است روزگار سختی برای ایران پیش آمده است

مرحوم آقا سید جمال الدین واعظ



مرحوم سید جمال الدین واعظ یکی از حرار و مجاهدین راه آزادی و سعادت ملت و مملکت ایران بوده است - فقید مریوز خدمات بسیاری در موقع انقلاب مشروطیت روز داد و مو عطا او تاثیرات عمیقی در مردم می بخشیدند بخاطر جراتش و محاسن چون در خطر بود از ترس محمد علی میرزا لباس مبدل بپوشید و فرار کرد ولی پس از چند هفته که در همدان محبوس بود بدست عمام حکومتی دستگیر و مقتول گردید

ما مدتی در قهوه خانه نشسته از منظره سكوه های دور و دماوند و تهران لذت می بردیم . ماه رفته رفته بالا می آمد و جای خورشید را می گرفت . مردم ، خانه های خود رفتند و قهوه خانه خالی شد . فقط صدای قورباغه هادر فضا طنین انداز بود .



چند روز دیگر در فضای آزاد گذرانده در حوالی قشنگ گردش نموده پیاده می کردم با سرار خانه کوچکی که در باغ بود بی بزم .

پیش از برگشتن به طهران مصمم شدیم به قلعه سرتاپا (تصور می رود مقصود مؤلف توچال بوده است) که پرازرف است برویم .

صبح خیلی زود حرکت کرده نزدیک ظهر به قهوه خانه پس قلعه سكوه من و علی بيك به آن جا آمده بودیم رسیدیم . از اینجا يك نفر حامل بارهنه ای گرفته حصیر و گوشت و ذغال و هیزم بارش کرده حرکت نمودیم . رام از بالای پرتگاه گذشته گاهی قدری باريك میشد که فقط يك قدم عرض داشت .

باغ ها و سبزه ها مدتی بود زیر پای مامانده و دیگر دیده نمیشد . نزدیک غروب آفتاب به آبشار پس قلعه محل مقصود رسیدیم .

محوطه کوچکی در آن جا بود که يك طرفش سنگ بزرگ سیاهی سر به آسمان کشیده و طرف دیگرش پرتگاهی بود که آب در آن جریان داشت . جلوی مادیوار سنگی بلندی به ارتفاع تقریباً يكصد متر ایستاده و بالاتر از آن پس از تخته سنگهای سیاری دامنه كوه که به آسمان نزدیک شده دیده می شود . رده های برف در زیر آخرین اشعه خورشید تلالو و صفائی داشت ، آبشار پس قلعه با غریب سیاری از تمام عرض تخته سنگ پائین میریخت . وزش باد ترشح آب آشار را مثل باران بر مسا می پاشید . همه جا بر تخته سنگهای تریسه روئیده بود پائین آشار در حثان التلالو روئیده و بیشه کوچکی درست شده بود .

حمال جوی کوچکی را که از پیشه جاری بود نشان داده گفت : اینجا آشخور بزهای کوهی است . کسی آنها را شکار میکند ؟

- گاهی فرنگی ها از تهران و گاهی هم از ماها شکار می آیند ولی خیلی به ندرت . راه خیلی سخت است . شکارش هم سخت و خطرناک است . باید تر را تعاقب کرد اوهم به جاهائی می پرد که دست انسان نمیرسد .

آتش افروخته لوری هارا پهلوش گذاشتیم . علی يك و حمال شروع به زمزمه و درست کردن کباب نمودند . ما هم بر حصیر دراز کشیده از کنار پرتگاه بدره و کوه و عظمت طبیعت نگریسته به غریو آبشار گوش میدادیم .

آتش خاموش شد . یابونچی ها را بخود پیچیدیم ولی نمی توانستیم بخوابیم . هر زمان چشم باز کرده در روشنائی ماهتاب به آبشار که مثل تهره آب کرده میماند نگاه میکردیم .



در طلوع آفتاب بیدار شده بقیه کباب هارا صرف نمودیم و ما سباب هارا دو قسمت کرده ذغال و لوری و گوشت و سیخ را برداشته رو به پس قلعه نهادیم .

هر يك تخته سنگها را گرفته ریشه های گیاهان را چسبیده خود را از سنگی به سنگی و از آبشاری به آبشاری می کشیدیم . مدت پنج ساعت راه پیمائی ما بطول انجامید . گاهی پای درختهای آلبالوی کنار جوی ها نشسته حسنگی در میکردیم .

راه پیمائی بین یکی از آتش ها هیچوقت از خاطر من محو نمی شود . پس از آنکه « زحمت زبیدی روی تیزی سنگی رسیدم حس کردم که تخته سنگ زیر پای می تکان می خورد . من دودستی به کنار سنگ چسبیده بجای خود حسنگ شدم . قلبم فشرده شد و مرگ حتم

پیش چشمم ایستاد . فهمیدم فریاد زدم یا علی يك خود ملتفت وضع خطرناك من شد و خود را به خطر انداخته پایش را کنار سنگی تکیه داد و ریشه گیاهی را گرفته یکدست خود را بطرف من دراز نمود و گفت :

ترس . یا علی و مرا سنگ دیگری کشید . روبرو را بدیوار کن و نفس بکش . پائین نگاه نکن . نزدیک بود شیطان تو را به آبشار بیندازد .

من پشت به پرتگاه کرده خود را به تخته سنگ چسبانده راحت
 شدم نمیتوانم بگویم که من ترسو هستم ولی هیچوقت به چنین وضع
 خطرناکی دچار نشده بروم. راستی خون در عروقم خشک شد
 توره ای که پشت من بود پاره شد و نافوری و چند خیاری که
 در آن بود به دره افتاد.

من گفتم: خوب علی یک ممکن بود تو خودت پرت شوی؟
 علی یک گفت: سرکار اگر شما می افتادید من مجبور بودم
 با سر عقب شما بیایم. و الا مرا بدار میزدند که چرا مراقب شما نبودم
 برای من صرفه نداشت خلاف موضوع و عقیده علی
 یک را باو ثابت کنم

پس از استراحت در کنار آخرین آبشار بالاخره «پله شیطان»
 را به آخر رسانده در دامنه سنگلاخ کوه آمیدیم.

من و سنگ ریزه از ربر پای ما در میرفت و صعود ما را مشکل
 میساخت. اشعه سوزان خورشید بر ما میتابید. نفس در این ارتفاع
 بواسطه تراکم هوا مشکلترا بود

دو ساعت دیگر باید بالا رفت تا به قله رسید. همه طرف
 دور نزدیک رشته ها و قله های کوه بریاست دماوند دیده میشد. جلگه
 و تهران در دود آبی رنگی مستور بود.

برف زیر پای ما و بالای سر هم عرض بیش از صد و پنجاه متر
 و طول نیم و رست برف بود جویهای کوچکی از زیر برف جاری و
 با یکدیگر متصل میشدند.

الای گردنه چوپان چادر زده بودند. پائین زیر پای ما گوسفندان
 میچرند و از اینجا مثل نقطه های سیاهی پیدا است.

عقاب های کوهستانی در آسمان دایره های نرنگی زده منتظر
 بودند برای از گله جدا شود تا آنها را بربایند. من خواستم یکی از آن
 ها را تا پنجه نرم ولی کلوله در آن فضای لایناهی بجائی نرسیده
 بخاک افتاد.

در ارتفاع بیش از ۴۵۰۰ متر هستیم، آفتاب طوری میسوزاند
 که پوست صورت خشکده می ترکد.

من نیت خود را انجام داده بقله سرتاجانو (شاید توجال باشد) اولین رشته البرز رسیدم. حال دیگر میتوان برگشت ، در نزدیکی میان سرپوشیده‌ای که بین دو سنگ بود پهلوی جوی که از برف ها جاری بود علی بیک آتش افروخت ، من برف خود پک شده با حفظ واهری دستها را تا آرنج در برف کردم .

سنگ اطراف از سنگ ریزه های سیاهی که حرکت بهخچال آن ها را نیز پر کرده بود ، حتی برتخته سنگها هم نشانه یخ پیدا است ، هیچ قسم گیاهی در قله نیست فقط وزش باد مازندران که بطرف جلگه ایران میاید در اینجا بمانع برمیخورد .

برای غروب از راه بزرو به پس قله و از آن جا بمقرل برگشتیم .

صبح روز دیگر تهران رسیدیم .

شریفیابی و معرفی بحضور اعلیحضرت

دو هفته گذشت و ۱۵ ژویه روز تولد سرهنك لیاخت رسید . جشن تپ را با این روز تطبیق داده اند .

سرباز خانه و میدان مشق از صبح صورت جشن و سرور به خود گرفته بود . دیوار ها و پنجره ها و ایوان ها با بیرق قرین یافته بود .

جمعیت در پای دیوار بینه ای ته میدان و پشت نام حبه ها جمع شده بود .

ساعت ۱۱ همان ها که عبارت بودند از اشراف تهران وامرای قشونی و کلیه وزراء آمدند امیربهدار جناب هم که تا محل ارفاق خرج نشده بود بنمایدگی شاه حضور یافت

سرهنك با امیربهدار از جلوی قسستها که محلات یوده یك صف ایستاده بودند عبور نمود . چركزی های سیاه و عنابی و قیفه قشك قراقان قشویهای کویان را بمخاطرمیاورد

فوج ها که بیشتر به بهادران های مستقل شبیه بودند مستون دسته دیله دادند .

امیر بهادر فوق العاده خوشحال و راضی شده مردم تکرار میکرد

«خیلی خوب» «خیلی خوب»

مهمانها و صاحبمنصبان قیپ بهالار سلام قراغخانه کته نهار را در آنجا ترتیب داده بودند رفتند. روی چندین میز دراز اندام قاب های پلو و خوراک های مرغ و اقسام پرنده و حورش و میوه و شراب های قرمز و سفید شیراز و شربت چیده شده بود.

امیر بهادر پهلوی سرهنگ لیاخف نشسته بود. بقیه وزراء بترتیب مقام جد از آنها قرار گرفته بودند. من پهلوی وزیر مالیه که پیرمرد خوشروئی بودم نشسته بود. او خیلی حرف زدن را دوست میداشت و غالبا کلمات فرانسوی را در جمله های فارسی داخل میکرد.

پس از نطق های اجباری از طرف شاه و همه مهمانان و غیره امیر بهادر جنک و سایرین شروع بنطق و تحسین قیپ مخصوصا معلمین روسی آن نمودند.

انامهائی همیزان یکصد تومان بهر فراق زخمی داده شد و بعد از نهار مهمانان بتماشای سوار حویلی رفته از آن جا مریضخانه را که هنوز زخمداران سخت در آن خوابیده بودند بازدید کردند.

شب تقریبا تمام محترمین روس مقیم تهران و عده از محترمین خارجی در باغ سرهنگ لیاخف جمع شدند. ارکستر و بالالایکا از زیر درختان مینواخت.

صدای موزیک و لباس و نطق روسی و باغ قشنگ ما را طوری گرفت که محیط خائن و دشمن تهران و کارهای سری آنها فراموش کرده خود را در روسیه میدیدیم...

روز دیگر شاه به بازدید گروهان مسلسل جدید التاسیس می آمد من برای ساعت ده صبح بمعیت و. ای. اوشاکف با کالسکه او بدرب باغ شاه آمدم. سرهنگ با همه صاحبمنصبان روس و امرای ایرانی در نزدیکی چادری که درب باغ شاه زده بودند جمع بودند.

مقابل درب سربازها با صف های غیر منظم ایستاده و فوج سوار بختیاری هم را مرا گرفته بود.

سرهنگ لیاخف امر کرد: شاه ازودی می آید. گروهان را بمنحل قیر اندزای ببرید.

صدای فرمان بلند شد : باتری (آتشبار) از راست توپ به توپ مارش (رو) نظام برآست . گروهان مسلسل در کمال نظم از جلو صاحبمنصبان گذشته در صد قدمی بمحلی که قبلا معین شده بود رفته جبهه ساختند .

محوطه کوچکی که یادبوارهای کلی بطور باغ محصور بود و از سپیده دم فراول برای منع تردد در آنجا گذاشته بودند برای محیل تیراندازی انتخاب شده بود . در ۸۰۰ قدمی چندین هدف زنجیری و تک هدف های تمام قد گذاشته بودند . صف های بی ترتیب سربازان بالاخره میان چادر شاه و درب باغ را گرفتند .

صاحبمنصبان پهلوی چادر تجمع کرده بودند . پس از یک ربع ساعت تشریفات شاه از درب باغشاه پیدا شد . ولیعهد میان خورده درباریان سوار بر اسب سفیدی که زین و یراق گرانبهائی داشت میآمد . خواججه سربازان محترم دهنه اسب را گرفته بودند و این پسر دوازده ساله با تکبر زیادی باطراف نگریسته میدانست که حکمران آتیه مملکت میباشد . ملقرمین رکاب نزدیک چادر پراکنده شدند . ولیعهد و اطرافش زیر سایه بان ایستادند . شاهزاده با کنجکاوی و خوشحالی به آتشباری که جلوی چادر صف کشیده بود نگاه میکرد .

پس از پنج دقیقه تشریفات دومی پیدا شد . کالسکه طسلائی که بشش اسب سفید درشت بان بسته شده بود آهسته می آمد . سربازان پدیده کشیکخانه از دو سمت میآمدند . بعد از آن شاه سوار بر اسب سفید درشتی پشت سر امرا و درباریان پیدا شد . زین و دسته جلو های پر از جواهر در نور خورشید تلالوئی داشت : تشریفات با جمعیت هزار نفری خورده پای دربار تمام شد .

محمد علی شاه برای آنکه بیشتر جلوه کند خیلی به ثانی حرکت میکرد و سربازها هم فریاد شادی میکشیدند . کالسکه طلا چادر را دور زده بین آن و آتشبار ایستاد و هما را از مقصود این حرکت خود متعجب ساخت .

شاه با وزن و سنگینی برقالی که در چادر افتاده بود پا گذاشت
اطرافیان بسمت دیوار عقب رفتند . کالسکه بحال یرتعه بلندی بطرف
دروازه رفته صف بی ترتیب سربازان را بهم زد .

شاه ناسرهنگ لیاخت مشغول صحبت شد . امیر بودور جنگ و
امیر تومان اسکندر خان رئیس ارکان حرب تپ قزاق و صاحب منصبان
روس هم ایستاده بودند .

سرهنگ مرا جلو برده شاه گفت : اجازه میفرمائید آقای
مامونتوف سیاح روسی را که بدیدن مملکت شما آمده معرفی
کنیم . محمد علی شاه ماهرنانی تپسی کرده بوسیله اسکندر خان از
دیدن من در قلمرو خود اظهار خوشوقتی نمود .

من کلاه چوب پنبه ای خود را برداشته بکنار رفتم .
سرتیپ صادق خان فرمانده مسلسل با رنگ پریده و قلق و اضطراب
درونی جلو آمده رایرت داد .

سرهنگ رو بشاه کرده گفت : امر میفرمائید شروع کنند؟
فرمائید .

آتشبار که منتظر بود فرمان « از پلان توپ یاتین »
حرکت آمد .

تیر اندازان ورزیده در کمتر از سی ثانیه توپ ها را به خط آتش
حاضر کرده و جعبه های مهمات را آورده اسبهارا بکنار بردند .
شاه عرض کردند : حاضر است .

محمد علی شاه تعجب کرده گفت چه قدر زود . تیر اندازی کنید .
فرمان داده شد : « بهدف هاهشت » « آتشبار - آتش » .
صدای چهار مسلسل در مدت ده - پانزده ثانیه شنیده شد .

صحرایی که از پاره آجر هایل بود از کمانه گلوله ها پر از گرد و
خاک شد . هدفها یکی بعد از دیگری می افتاد و تیر اندازی - مورد
تحسین شاه و تمام حضار گردید . آخرین هدف هم افتاد . فوراً
آتش قطع شد .

شاه بطرف آتشبار حرکت کرده گفت : بسیار خوب . درباریان هم پشت
سرش راه افتادند .

صادقخان که بخود آمده از اولین موفقیت خود راضی بود برای احضار از پیش آمد بدی فرمان داد «فشنگ بیرون» .
 شاه نزدیک مسلسل اول ایستاد . خورشید به دگمه های الماس و سردوشی طلائی که سه زمرد عالی بر آن نصب شده بود و سایر جواهرات گرانبها تزییده بود .

پهلویش همیشه رکجی که تمام غلافش بر لیان نشان بود آویخته بود . محمد علیشاه با قدم متوسط و تنومندی و فربهی زیاد و عینک چشم شکل با عظمت و مہیبی که خیلی میخواست داشته باشد نداشت . امروز شاه خیلی سردماغ بود و دائماً به گروهان مسلسل نگاه کرده تبسم می نمود و با سرهنگ لیاخوف صحبت می کرد چندکلمه بروسی گفت .

تیر اندازی دومی بهتر از اولی بود . صادقخان توانست صحیحاً نشانه به گیرد و زنجیر هدف ها در کمتر از ده ثانیه به زمین افتاد .

شاه فوق العاده راضی شد سرهنگ لیاخوف را احضار کرد و با او مشغول صحبت شد .

پس از دوسه دقیقه شاه پهلوی مسلسل اول آمده اسکندرخان را احضار نمود . سر تپ به اعلیحضرت توضیح داد چگونه نشانه گیری و آتش می کنند .

شاه که از مسلسل خیلی خوشش آمده بود شمشیر گرانبهارا از خود دور کرده روی سه پایه مسلسل که قبلاً پرده بود نشسته هدف تمام قدی را نشانه گرفته اهرم تیر اندازی را فشار داد و هدف فوراً افتاد .

شاه بلند شده گفت : اسلحه خوبی است بعد متوجه فرمانده گروهان شده گفت : آتشبار خیلی خوب و زود تعلیم یافته . فرمان دهید بار کنند

صادقخان اسبداران را احضار کرد . شامپس از آنکه سرعت بار کردن را دید برای آخرین مرتبه رضایت خاطر خود را به سرهنگ لیاخوف ابراز و خواهش کرد تفری یک تومان به تهرات انعام بدهند .

مان تمام شد . جمعیت سربازان با هیاهوی بطرف هدفها دویده
از کثرت اصابت گلوله لذت می بردند . ما از میان سوارانی که با فریاد
و هلهله به هر طرف می تاختند رحمت خود را به درشکه رساندیم .

بازگشت بروسیه

مدت اقامت من در طهران خاتمه می یافت . بیشتر ماندن در
طهران برای من بیفایده بود . هیچگونه اتفاقی پیش بینی نمیشد . از
طهران سیرو بازبان فارسی هم بقدر کفایت آشناده بودم .
من برای آخرین ملاقات و خدا حافظی بیازار رفته برای کلکسیون
اسلحه خود از اسلحه های قدیمی و تیغه شمشیر های دمشقی خریداری
کرده آماده حرکت گشتم .

آخرین چیزی که من در تهران دیدم نمایش مذهبی (مقصود
مؤلف تعزیه است . مترجم) بازیگران دوره گرد بود . مضمون نمایش
عبارت بود از کشته شدن حضرت علی و پسرانش بدست خلیفه عمر .
(در اینجا مؤلف اشتباه بزرگی کرده و مضمون یادداشت میفهماند
که شهادت حضرت عباس بوده است . مترجم) دو نفر پهلوان روی
قالی که وسط میدان افتاده بود با یکدیگر می جنگیدند . پهلوان قرمز
پوش سبز پوش را دنبال میکرد . تیغه های شمشیر در فضا برق میزد
و بر سپر های پوست کرگدن فرود می آمد . جنگجویان خسته
شده عرق میریختند . چند نفر درویش هم میخواندند . آخر الامر قرمز پوش
فایز شد و خنجر به سینه سبز پوش زده روی او خم شد و دستان او را
بریده . مغلوب برخاست و دست نداشت . از جمعیت صدای ضجه و
گریه واقعی ازن و مرد برخاست .

علی (مقصود حضرت عباس است .) از این دقیقه روحی استفاده
کرده فوراً پیراهن تیرباران شده و خونین را دور کرده دستها را
درآورد و سپر را بدست گرفته دور افتاد . پول های مسی و تهره ای زیادی در
سپر جمع شد .

پس از دقیقه ای نمایش دو باره ادامه یافت . عمر (مقصود
شمر است) میان درویشان افتاده شروع به کشتن اولادان علی کرد .

ضبحه و گریه بازیگران و جمعیت به حد اعلای امکان رسید .
من دو عدد پنج قرانی تهر روی قالی انداخته رد شدم .

من از وزیر مختار ماو لیاخف و خانمشی که مرا با مهربانی پذیرفته بودند جدا حافلی کرده صبح زود از طهران بسمت قزوین حرکت کرده هر دقیقه به دروازه قزوین نظر انداخته بفکر خانواده مهمان نواز روس که سر نوشت آنها را بملکت پیگانه ای پرتاب کرده بود می افتادم .



پس از دوروز تاخت و تاز خسته کننده ای در زیر آفتاب سوزان و استراحت های کم مدت در منزلهای کثیف قزوین و رود بار و پشت سر گذاشته به رشت نزدیک می شدم . وقتی اسبابهای مرا از يك کالسه به کالسه دیگری می گذاشتند غلامی فرديك آمده یادداشتی بمن داد . رئیس تلگرافخانه رشت که اتفاقاً در تهران با من آشنا شده بود مرا دعوت مینمود .

رد دعوت خوب نبود . یقیناً این ایرانی مهربان بوسیله تلگراف از حرکت من مطلع شده بود و میدانست چه وقت وارد میشوم . حال اگر دعوت او را نپذیرم تمام نقشه های او هدر میرود .

اداره تلگراف نزدیک پستخانه است . پهلوی آن عمارت دو طبقه چوبی حکومت رشت بود .

صاحبخانه مهمان نواز از اداره خود بیرون دویده پس از تعارفات مرا بطرف خانه خود کشید .

پس از آنکه بطبقه دوم رسیدیم من بطالار وسیعیکه با قالیها فرش بود وارد شدم . روی میز بشقاب های کوچک چیده و مدعوین بنهار در اطراف نشسته بودند .

چند نفر ایرانی که بهتر از سایرین فرانسه حرف میزدند دور من جمع شدند . مهمانان عبارت بودند از : نایب الحکومه رشت و اعضای اداره حکومتی و نمایندگان تلگرافخانه و تجاریکه با روسیه تجارت زیادی داشتند ،

نوکر ها دم پانزده قاب های ندامی آورده مرتب روی قالی چیدند .

مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی



تولد مرحوم آیت‌الله بهبهانی در حدود سال ۱۲۵۶ هجری در بهبهان بوده است پس از طی مراحل علمی از سال ۱۲۹۵ در عداد مجتهدین طراز اول پایتخت قرار گرفت و از سال ۱۳۲۴ که اول انقلابات ایران و تبدیل حکومت استبدادی به مشروطیت بود یگانه عامل قوی آن انقلابات واقع شده و با کاریها و شجاعت‌ها و مهاجرت‌های آن مرحوم ثبت تاریخ است - پس از بمباردمان اول سپس با چند نفر از منسوبین خود بدست عمال دولت استبدادی در مجلس دستگیر و پس از سه شبانه روز حبس در باغ شاه و کرمانشاه در قلعه (نرود) چهارده ماه محبوس بود تا اینکه انقلابات آذربایجان پیش آمد و محکم محمدعلی میرزا مستخلص و مجبور به تشریف عتبات گردید - پس از انقلاب رشت و ورود سرداران ملی طهران و استعفای محمدعلی میرزا و تعیین احمد میرزا به اصرار کارکنان وقت طهران عزم و در سال ۱۳۲۷ مقارن افتتاح دوره دوم تقنینیه بطور خیلی مجللی وارد طهران شد و دیگر در حالتی در امور سیاست نداشت تا شب نهم رجب ۱۳۲۸ بدست اشخاص ناهمدی در منزل خود ترور گردید

صاحبخانه بهممان گفت: آقایان فرمائید . بعد روی امن کرده گفت شما چون بر زمین نشستن عادت ندارید میفرمائید میزی برای شما ترتیب دهم .

من امتناع ورزیده بر زمین نشستم و دست «طرف قایمکه جاوی من بود و خورش و جوجه فراوانی داشت دراز کردم .

نایب الحکومه پهلوی من شسته بود و خیلی خوب بادست غذا می خورد .

هیچکس صحبت نمیکرد و همه لقمه های رنج را که آلبالو هم داخل داشت بدشان می گذاشتند . من از قاشق استفاده کردم معذلتك در سرعت خوردن از رفقای خود عقب نمی ماندم پلوی خیلی خوبی بود . هر کس سیر میشد بدون تعارف بر میخواست و در لگن دست شسته آنرا با حوله ابریشمین خشک نموده با یوان میرفت . ایوان در سایه درختان انبوه از آفتاب محفوظ بود . در آنجا قهوه نوشیده صحبت های متفرق میکردیم ، من دائما بیابین نگاه کرده منتظر آمدن کالسکه بودم . آمدن کالسکه من بمناقشه سیاسی نایب الحکومه که از مرتجعین بود بایک نفر از تجار که جزء انجمن بود حائمه داد . همه باغ آمده مرا از پای کالسکه مشایعت کردند

سه ساعت بعد از مرداب و دهه آن گذشته در گمرک پاك شدم و بوسیله کرجی برفیق قدیمی خود کشتی «ش هزاره بریتانسی» سوار شدم

وقایع سه گانه تهران

در موقع طبع اول این کتب در تهران سه واقعه رویداده است که علت انتشار دروغ و عاری از حقیقت آن در جمعه روسی ، گزیره در اینجا یادداشت نمایم . من از واقعه اولی که منجر به نزاع سپاهی انگلیسی «قراقان شده شروع میکنم

قضیه طبق تقریر یکی از اعضای سفارت روس در تهران که شخصا حاضر و حاضر بوده شرح دلی است

اسب دوانی «طه کاسی آمده داشت و میان قرآن و سورهین هیچ اختلاف نظری نبود.

در یکی از دوره ها اسب جنس و عرب نژاد سرهنگ لیاخف که زیر پای سلطان پربینوسوف بود زمین خورد و پای سوار را زیر گرفت. هم قزاقان و هم سپاهیان بکمک دویدند. پربینوسوف را بردند در این موقع یکی از سپاهیان حرف زشتی بیکنفر وکیل قزاق زد. قزاق هم باو دشنام داد. سپاهی قزاق را با چوب زد و او هم که پسر یکی از اعیان تهران بود این رفتار و اهانت را برخود هموار نکرده باشو شگه دست سپاهی را مجروح نمود.

سپاهیان شروع بارتاب کردن سنگ قزاقان نمودند. آنها هم دست باسلحه بردند. فی الواقع نزاعی درین نبود ولی بسبب آن ممکن بود دامنه اش کشیده شود.

سرهنگ لیاخف و صاحب منصبان تپ فوراً باین رسوائی حائمه دادند و دست سپاهی را بستند. زخمی کاری و خطرناک نبود. وکیل قزاق را خلع درجه نموده محبس فرستادند. سپاهی هم که مجرم حقیقی بود پس از بهبودی باید مجازات میشد.

حال ببینید قضیه ای را که اینقدر ساده ولی اهمیت بوده باچه آب و تابی تحت عنوان « نزاع سپاهیان و قزاقان در تهران ! ! ! » در اینجا انتشار دادند.

نوشته بودند : « سرهنگ لیاخف شوشگه کشیده است . چه کسی را میخواست بزند ؟ » در اطراف این موضوع فریاد مخبرین « ریج » و « اطلاعات بورسی » و سایر روزنامه های امثال آنها بلند شده است .

آقایان ! هیچکسی را نمیخواست بزند . گرچه من باور نمیکنم اگر شوشگه هم کشیده بود کسی را نمیزد زیرا احتیاجی باین کار نداشت . در قیپ قزاق انضباط بقدری آهنین است که يك كلمه حرف و يك اشاره نه تنها برای خاتمه دادن به نزاع قزاقان كافي می دهد بلكه آن ها را زیر گلوله انقلابيون ككه از مسافت يكصد قدمی از پنجره ها آنها را میزدند میفرستد . سفارت انگلیس و قیپ قزاق هر دو مراتب تاسف خود را از این واقعه بیکدیگر ابراز

نموده مصمم شدند مقصرین را مجازات کنند و غائله ختم شد . (۱)
حال اجازه بدهید از فشاری که به مخبرین روزنامه های روسی
وارد شده بود و مخصوصا تبعید امیر حاجبی عضو يك روزنامه ارمنی
و شودورپایب بلغاری مخبر روزنامه « رچ » صحبت کنیم .
هر دو نفر آنها صدمات بسیاری از آشنائی با محبس های ایرانی و کندی
و طناب گردن دیدند . (۲)

مخبرین مزبور راجع به این پیش آمد باید از خود و هر کس
دیگری که بخواهند معنون باشند ولی نه از فرمانده تپ قزاق که
اصلا اصطکاک با هیچ کدام از آن ها مخصوصا با آقای امیر حاجبی
نداشته است .

آقای مذکور [علاوه بر سمت مخبری که داشت] به کارهای
ذیل مشغول بود :

میان ایرانیان و اتباع روس که در طهران زیاد است گشته
آنها را به تبلیغ میان مردم وادار می ساخت و میگفت که هیچگونه خطری
متوجه آنها نخواهد بود زیرا سفارت روس حامی آن ها است
و از طرف دیگر آنها را تحریک میکرد عریضه ای بنام امپراتور
روس نوشته از رفتار و روش سر هنت لیا خف
و فشار او شکایت کرده تقاضای احضارش را بنمایند .

تبلیغ آقای امیر حاجبی موفقیت و نتیجه ای نداشت . عمال
دولت ایران او را بنابر رایرت بکنفر ایرانی توقیف کرده سفارت روس
تسلیم نمودند و چون شاه بوسیله مترجم سفرت آقای بارانوسکی طرد و
تبعید او را خواسته بود مشر الیه را به همراهی عده ای سرباز تحت الحفظ

(۱) با وجودیکه تپ قزاق جزو قشون دولت ایران بشمار میآمد
اجانب حتی در این قبیل موارد هم لازم نمیدانستند مراتب تسف خود
را بدولت ایران ابراز دارند . مترجم

(۲) چون مخبرین جراید سی و آزادی طلب بودند و دولت تزاری
روس هم با آنها میانه ای نداشت بنابراین نه تنها برای استخلاص آنها از طرف
سفارت روس اقدامی نشد بلکه آن ها را به اشاره سفارت دستگیر
کردند . مترجم

به فرستادند .

راجع بمظلوم دیگر که آقای شودور پانف باشد اطلاع بسیطری

من شخصا او را می شناسم . اولین بار او را در منزل سرهنگ
لیاحف سرنهار ملاقات کردم . صاحب خانه ها که اصلا آدمهای مهمان
نوازی هستند از مهمان تازه خود پذیرائی خوبی نمودند صحبت معمولی
وبدون نظریات حزبی بود .

پس از چند روز دیگر آقای پانف گریه غالباً با صاحبمنصبان
روس روبرو میشد لازم نمیدانست آنها را بشناسد

این نقص قرینیت و عدم نزاکت و ادب او را کنار می
گذاریم . اگر همه مردم قرینیت شده بودند عصر طلائی می آمد .
معلوم می شود این مرحله هنوز حتی در این جامعه هم عملی
نشده است .

اطلاعات و رایرب های پانف همیشه پر از اراجیف مختلفه
بود . مشارالیه اسواج را تحت امر سلطان اوشاکف به تبریز
می فرستاد در صورتی که هیچ گونه مدرکی برای این اظهار
خود نداشت .

آخر الامر شاه که از خیال بافی این بلغاری که در جنوب
تقویت یافته بود به تنگ آمد به تبعید او را به دنبال امیر حاجبی
خواستار شد .

در اینموقع یکی از کار های زشت مخبر روزنامه « رح »
آشکار گردید . او را متهم نمودند که صاحب منصبان ایرانرا عدم
اطاعت تبلیغ و اعوا میکند . آقای پانف بجائی افتاد که اصلا انتظارش
را نداشت .

او با یکی از امیر تومان های سابق تیپ شاهزاده امان الله میرزا
بسیار مجلس که آمده متحددی بود و از استغای اجباری خود از
خدمت چندان دلخوش نمود ملاقات کرد . امان الله میرزا از عمال معروف
حزب ایران جوان بود

تصور می رفت کار بطور دلخواه انجام گیرد ولی آقای پانف

مرحوم میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل

مرحوم میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل فرزند مرحوم رجب علیخان و در شیراز متولد شده اند. تحصیلات مقدماتی در شیراز بوده و چندی نزد مرحوم فرصت الدوله شیرازی که از اساتید و علماء معروف ایران بوده اند تحصیل میکرده اند. مرحوم میرزا جهانگیر خان علاقه مخصوصی به علم و معرفت داشته و از موقعی که بپهران وارد شدند جز با کتاب و تحصیل ناچیز دیگری سروکار نداشته اند. دوره سیاسی مرحوم صور اسرافیل از تاریخی شروع می شود که در زمره آزادیخواهان ایران قرار گرفته و در راه سعادت و آزادی ملت و وطن از قبل از طلوع مشروطیت در ایران شروع بمجاهده نمودند که در حلال آن روزنامه صور اسرافیل مشترک آقایان میرزا قاسمخان صور اسرافیل و میرزا علی اکبرخان دهخدا طلوع کرد.



شماره های روزنامه صور اسرافیل که در دوره ریث و ضعیفی ایران اشار می رفت بر د وطن پرستان حقیقی بی محسک فوق العاده ذی قیمت و شایان اهمیت و توجه مخصوص است. بطوری که در این کتاب جو بدکار محترم مدلعه فرموده اند. میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل یکی از بهترین رجال علم و مؤثرترین مجاهدین و احریت و سعادت مملکت بوده بدست محمدعلی میرزا در باغ شاه مرحوم ملک المتکلمین یک روز گرفتار و قتل رسیدند.

نمیدانست که آسیایی نجیبتر از اروپائی آنهاست از نژاد سلاو و مخیر روسی میباشد

بمحض شروع بمطلب شاهزاده بنوکر خود اعر گرد پاظر
بیرون کند و کاغذی فرمانده قیپ نوشته قضا یا را آشکار نمود و موضوع بر همه فاش گردید.

بنا بر این آقای پانف می توانست اقامت خود را در تهران تمام شده ببیند و آن جا را ترك کند . ولی حرکت بدلمخواه قدری برایش سخت بود که منتظر تبعید گردید . این مربوط بخود اوست . هر مخبری حیالی دارد ولی بفشار سفارت روس و فرمانده قیپ قزاق مربوط نیست

خاتمه

قبل از اینکه قلمرا بزمین بگذارم باید چند کلمه ای از وضعیت سیاسی مملکتی که تازه آن را ترك کرده ام یاد داشت کنم . شاه و درباریان سرشار فتح هستند . طهران و اطرافش در دست شاه است و هنوز انقلابیون از انتقام سخت شاه با قوه قیپ قزاق می لرزند . ایالات و ولایات عجلالتا ساکت و آرام شده اند ولی کارهای سری و زیر جلی ادامه دارد . دورتر در نقاطی که صدها و هزاره ورسنگ از تهران دور هستند از تاثیر فتوحات قشون شاه کاسته شده و اسم سرهنگ لیاخف باطیش قلب مقدسی برده نه میشود این عملیات سری بطور علنی و آشکار مشاهده می شود . انجمن ها مثل زمان قبل از ۱۰ ژون (۲ تیر ماه) با حکام مبارزه می میکنند . ادارات ضعیف دولتی فقط مشغول غارتگری هستند و هرج و مرج در مملکت حکمفرما است .

حالی که انظار تمام ملت ایران متوجه تبریز و آتیه نزدیک مملکت بسته به عقب است انقلاب تبریز است فتح انقلابیون تبریز باعث اغتشاش شدید قری در تهران میگردد . سرهنگ لیاخف باید قیپ قتها نخواهد

توانست با توده ملتی که از شدت یاس دیوانه شده مقابل نماید و وضعیت شاه دوباره وخیم و بدون مقر خواهد شد

وقتی من در اول سپتامبر ۱۹۰۸ (شهریور ماه ۱۲۸۷) یادداشت های خود را برای چاپ اول تنظیم میکردم شرح فوق نوشته ام ولی وضعیت امور ایران از آن تاریخ تا حال خیلی بدتر شده است. **ضعف حکومت شاه اصفهان و بعد رشت را بدست انقلابیون سپرد**. دو مرتبه قوای شاهی به تبریز نزدیک شد ولی عین الدوله ترسو فرمانده آنها نتوانست اقامت و وقت کوتاهی تحصیل کند.

آذربایجان فی الحقیقه جدا شده است. در رشت کار بجائی رسیده که انقلابیون برادر تکی شاه را گرفته در مقابل استخلاصش تقاضای ۵۰۰۰ تومان میکنند و مبلغ را برای آن اموال قدر کم گرفته اند که میدانند خزانه شاه تهی است. وزیر مالیه و نمایندگان تجارتی خارجه در تهران بیهوده تلاش میکنند که مسئله استقراض خارجی را سر و صورتی دهند. مملکت فلک زده بهای تجارتی خود را بکلی از دست داده و اعتبار آن برای همیشه از بین رفته است...

همانطوریکه هر غریقی متوسل به هر خاوار و خاشاکی می شود محمد علی و بهادر جنگ هم طرحهای مختلفه ای برای تشکیل شورای مملکتی با انتخاب دولت میکشد که قائم مقام مجلس گردد.

جریان انقلابی روز بروز توسعه می یابد. وسایل شاه تمام میشود و شاید او آخرین پادشاه این سلسله باشد.

انقلاب هم بجز ستار خان پیشوای مقتدری ندارد. ستار خان شخصی است که گذشته تاریکی دارد و فقط در داخل شهر تبریز قدرت و نفوذی بهمزده و از آنجا هم عقل میکند که بیرون نمی آید. ایران استعداد ندارد که مستقلا اداره شود. اهلیش مردمی هستند عاری از تمدن که با اصول کهنه شده شریعت زندگی میکند

خود قادر نیستند بدون چوب خارچی که بر سرشان فرود آید خود را اداره نمایند . (۱)

این مملکت بیچاره ای که در مدت هزاران سال در معرض تاخت و تاز بوده و خون خودی و بیگانه در آن ریخته شده و مخصوصاً در این ده سال اخیر بهردای خود امیدوار نبوده است چه انتظاری می تواند داشته باشد .

روسیه و انگلیس جداً شاه رانصیحت می کنند که مجلس دوم را تشکیل دهد و امیدوارند که باین ترتیب اگر از هرج و مرج ایران بکلی جلوگیری نشود اقلاً آنرا ضعیف تر میسازد . بعقیده من احضار مجلس فقط متلاشی شدن سلطنت فالیج ایران را قدری بتأخیر می اندازد .

من دیپلمات نیستم و تدقیق در مسائل مشکله ای که موقع بالا رفتن اولین پردهٔ امروز آیندهٔ ایران ظهور می کند بمن وا گذار نشده ولی هر وقت در این موضوع فکر می کنم می اختیار لهنان بخاطر می آید .

(۱) دلایل عوام فریبانه ای که سیاستیون استعماری برای پایمال کردن استقلال ملتی اقامه کرده اند همیشه همین ها بوده . مؤلف این کتاب بدینوسیله سعی نموده مقدمات اجرای معاهدهٔ شوم ۱۹۰۷ روس و انگلیس را فراهم سازد و بدینترتیب زمینه سازی کرده است تا دول دیگر به اجرای معاهدهٔ مزبور بعنوان جلوگیری از لطمهٔ باستقلال ایران اعتراض نکنند . تعجب میکنم که نویسنده کتب چگونگی از اروپائیان افلاخجالات نکشیده و نوشته است که خارچی باید بر سر ملتی که در دنیا حافظ و ناصر علم و تمدن بوده و دنیا همیشه رهین فداکاریهای اسلاف آن است چوب بزند و او را اداره کند ؟ ! با مطالعهٔ این قبیل یاد داشتها عقیدهٔ اجانب نسبت بما کاملاً معلوم و آشکار میگردد . پس برای اینکه اجانب دیگر نتوانند جسارت کرده چنین خیال واهی وادر سر خود پیرووراند باید کاملاً قوی شد و قشون را نیرومند و قوی گردانید تا برق شمشیر خیالات یوچ و آرزو های باطل را از سراجانب بیرون کند که گفته اند

« مترجم »

حاضر بچنگ باش امر صلحت آرزوست

بلی آخر الامر هم سر نوشت ایران مثل لهستان خواهد شد زیرا دیگر خیلی از هم پاشیده شده است..

اما راجع سیاست روسیه در ایران که چگونه باید رفتار کند و آیا از یک طرف جانبداری کرده سر انجام قائل آورکار ایران را بتاخیر اندازد یا بیکلی در قضایا بیطرف مانده سر نوشت طرفین را تسلیم قضا و قدر نماید خیلی مشکل است بدون اشتباه و تخلف جواب گفت ... جواب بدون قائل سؤال دیگر هم آسان نیست

آیا در چنین موقع تاریکی باید صاحب منصبان و وکلای روسی را بسمت معلمی و مستشاری در تب قزاق اعلی حضرت همایونی باقی گذاشت ؟ وضعیت آنها در این موقع خیلی سخت است . عدم دخالت آنها در مناقشات داخلی ایران چنانچه من فوقا اشاره کردم غیر ممکن است بکانه راه چاره این است که هیئت نظامی روس را موقتا تا بر قراری هر گونه ترتیبی در ایران از تهران احضار کنند.

تا وقتی صاحب منصبان روس در قیپ هستند مثل مردمان شرافتمندی نمی توانند از قسمتی را که خود ایجاد نموده اند و به آنها سپرده شده دست بکشند و شاهی را که کور کورانه بانها اطمینان دارد بدست دشمنانش دهند مطبوعات کف بر لب آورده سر هتک لیاخف را مور حمله قرار داده حق شکنی هائی باو نسبت می دهند .

نمیدانم یادداشت های ضعیف من توانسته اند قدری حقیقت را آشکار سازند یا نه ولی همینقدر میگویم که هر صاحب منصب یا شرفی مثل سر هتک لیاخف رفتار می کرد خیالات و معاوضه های سیاسی غالبا قابل اجرا نیست ..

هر طوری باشد اگر نخواهیم صاحب منصبان روس در امور داخلی ایران دخالت کنند باید فوراً برای احضار همه آنها از تهران وارد مذاکره شویم .

ولی احضار مدیران یکانه قسمت صفی و گارد شخصی شاه آخرین اسلحه جنگی او را از دستش گرفته تقویت روحی روسیه را که تمام رؤسای انقلابیون از شنیدن اسمش می لرزند : از او سلب می کند باعث میشود که تاج و تخت شاه زودتر سقوط نماید

آنوقت موقع تصفیه حسابهایی میرسد که در دوره انقلاب پیدا شده بود، مملکت که خود استعداد حکومت و اداره کردن را ندارد و روابط بین طوایف مختلفه آن حسنه نیست به خان نشین های کوچک عصر ملوک الطوائفی تجزیه شده در تحت فشار بی نظمی خواهد نالید و منتظر دست سنکین ولی عادل جهان گشایان خارجی خواهد بود (۱) فقط آنوقت است که کفه های لرزان ترازوی شرق نزدیک میزان میگردد.

ن . پ . مامونتوف

سال ۱۹۰۹

سن پترزبورگ

ترجمه شرف الدین قهرمانی

تهران دیماه ۱۳۰۹ هجری شمسی

(۱) خوانندگانی که این کتاب را ناخر رسانیدند و مخصوصا عبارات زنده آخر آن را خوانند خوب میتوانند ادوار گذشته و مطامع جهانگیرانه خارجیان را از نظر خویش دقیقه دهند، اگر چه وضعیت خراب و مفتضح ایران در آن زمان چنین پیشگویی را ایجاب میکرد و هر خارجی جز این نمیتوانست نسبت به يك مملکت از هم پاشیده شده فکر نماید ولی آقای مامونتوف مؤلف این کتاب بطوری که خوانندگان در خلال سطور آن ملاحظه فرموده اند نهایت زیردستی را در ضمن تجسم اوضاع خراب و درهم ایران برای اهقای صاحب منصبان روسی و تسلط نفوذ خارجی بخرج داده و آخرین علاج را سط نفوذ خارجی دانسته و بالاخره کتاب خود را با لزوم تعیین مقدرات ایران بدست خارجی ها خاتمه داده است!

در هر حال کتاب مزبور نمونه از اوضاع عجیب سابق و مختصری از نظریات و مطامع روسیه تزار و سایر خارجیان نسبت بایران بود که عقاید و نظریات و طرز قضاوت دیگران را نسبت به مملکت ما در آن زمان که خوشبختانه تمام آن افکار و نظریات نقش بر آب گردید خوب مجسم شده است، چقدر خوب بود، مؤلف این کتاب اکنون زنده بود و خلاف عقاید و پیشگویی های خویش را ملاحظه میکرد. مترجم

فهرست مندرجات

۱	دیبچه مؤلف
۶	بهر خزر
۱۶	اکزلی (بندر پهلوی)
۲۰	رشت
۲۶	از رشت تا طهران
۳۲	طهران
۴۱	شاه و حکومت ایران
۴۵	شماره راجع به ایران
۵۵	قوای مسلح ایران
۶۸	بریکاد قیپ قزاق اعلیحضرت
۸۰	جریان انقلابی در ایران
۸۰	مصادقات خونین در میدان بهارستان
۹۶	طهران قبل از جنگ در خیابانها و بعد از آن
۱۱۲	در کوههای البرز
۱۲۵	شریفایی و معرفی بحضور اعلیحضرت
۱۳۰	بازگشت بروسیه
۱۳۸	وقایع سه گانه طهران
۱۴۲	خاتمه
	گراورهایی که در دسترس قرار گرفت و بطبع آن در این کتاب
	مبادرت شد عبارتند از گراور شاپشال، امیر بهادر جنگ، ظل السلطان
	شاهزاده عضد الملک نایب السلطنه، مرحوم ملک المتکلمین،
	مرحوم آقاسید جمال الدین واعظ، مرحوم آقاسید عبداللہ بهبهانی
	مرحوم میزرا جهانگیر خان صور سرافیل.